

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190245

UNIVERSAL
LIBRARY

OUP-68-11-1-68-2,000.

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۳۰۱/۱۲۴ Accession No. P11۴۵

Author

سهرداد محسن

Title

راز کامیابی نردان بزرگ

This book should be returned on or before the date last marked below.

اهداء به :

هممیهنان گرامی بویژه جوانان که باید
در زندگی امید و پیروزی را نصب العین
سازند نه نومیدی و شکست را .

نبوغ و علل پیدایش آن

کاوشهای علمی ثابت کرده است که یکی از عوامل مهم کامیابی مردان بزرگ برخوردار بودن آنان از هوش سرشار و قوه خلاقه فوق العاده بوده است. اما نبوغ چیست و چگونه پیدامیشود؟ دانشمندان تعریف‌های مختلفی درباره نبوغ نموده‌اند مثلاً استفن زوايك نبوغ را آتشی میداند که چون بجان کسی افتاد تا بن وریشه وجودش را میسوزاند.

در نظر کارلایل «نبوغ قبل از هر چیز داشتن استعداد فوق العاده برای تحمل رنج و مشقت است.» ادیسون عقیده دارد «نبوغ یعنی يك درصد الهام گرفتن و ۹۰ درصد عرق ریختن.» در نظر شوپنهاور اصل را در فرع دیدن یعنی قانون کلی را در مورد جزئی با بصیرت و روشن بینی مشاهده نمودن ریشه و پایه نبوغ است.» دکتر آدلر عقیده دارد نقص عضوی و یا نقص مقام اجتماعی یکی از علل شعله کشیدن زبانه نبوغ در بعضی افراد است. دانشمندیگری داشتن استعداد خارق العاده برای تمرکز حواس را علامت نبوغ میداند چنانکه میگوید «نوابغ دارای این نیرو هستند که میتوانند بطور خارق العاده راجع بیک موضوع و يك شیئی حواس خود را جمع کنند بطوریکه هیچ مانع و رادعی نتواند

آنها را از آن شیئی و از آن هدف دور و منحرف کند . « ژان پول عقیده دارد که تفکر جوهر نبوغ است . افراد عادی در باره موضوعات علمی نمی آندیشند . نوابغ بالعکس فقط در باره موضوعات علمی و یا هنری فگر میکنند . هلو سیوس نبوغ را زاده دقت ممتد میداند . ماتیو آرنولد معتقد است « نبوغ اساساً بستگی دارد به انرژی خارق العاده » بوفون میگوید « نبوغ چیزی غیر از داشتن شکیبائی خارق العاده نیست . » راسکن آن را قدرت نفوذ و رخنه کردن در ریشه و اعماق اشیاء میدانست . میل « نبوغ را موهبت ادراک حقائق عمیقتر از آنچه جهانیان توانسته اند بدارا کش نائل آیند میانگاشت کلریج آن را « استعداد رشد و تکامل » و جان فاستر آن را قدرت مشتعل ساختن نفس خویشان « و فلورانس آن را رشد و تکامل قوای عاقله انسانی بحد اکثر » میخواند .

شوپنهاور عقیده داشت یکی از خصوصیت های بزرگ نابغه اینست که برخلاف اشخاص عادی کاملاً در کارهائی که انجام میدهد بیغرض است و از هر نوع تعلقات مادی رسته و بدون اینکه توقع و یا انتظار پاداشی داشته باشد بکاری که مورد علاقه اوست میپردازد .

از طرف دیگر جانسن تصور می کرد نابغه کسی است که تمام قوای دماغی خود را برای مطالعه يك موضوع واحد متمرکز میسازد و امارد نظر هربرت اسپنسر مرد بزرگ محصول نفوذهای متناسب جامعه است و نابغه شخصی است که خودش نمیتواند هیچگونه کنترلی بر این نفوذ و تأثیرات اجتماعی بکند .

بعقیده اوقبل از اینکه نابغه جامعه را بسازد ، جامعه باید نابغه را بسازد بنا بر این برای تغییراتی که نابغه ای در يك جامعه ایجاد میکند

هم نابغه مسئول است و هم جامعه زیرا هر دو بكمك هم كاروان تمدن را رهبری میکنند .

جه ۱۰ . نسبت ، نبوغ را جلوه انرژي عصبی میدانست و تصور میکرد محیط تأثیر کلی در پیدایش نوابغ دارد .

ولتر در طی نامه ای که به دیدرو نوشته است عقیده خود را درباره نبوغ چنین اظهار داشته است : « کلیه جلوه های نبوغ ، غریزی هستند . »

یعنی همانطور که پرنده از روی غریزه آشیانه و زنبور عسل از روی غریزه کند وی عسل میسازد و بچه از روی غریزه پستان مادرش را میمکد ، نوابغ نیز کارهای شگفت آور خود را خود بخود و از روی غریزه انجام میدهند و همانطور که پرنده نمیداند چگونه چطور آشیانه خود را میسازد ، اینها هم نمیدانند چگونه چطور آثار خود را بوجود می آورند .

«تورك» اظهار داشته است که فرق بین نابغه و مرد عادی فقط در دقت نظر اوست . بعبارت دیگر نابغه چون دقیق و حساس است از این رو تأثیرات خارجی بشدت در او اثر میکند در حالی که مرد عادی بی حس و خواب آلوده است .

لومبرزو ، روانشناس معروف ایتالیائی که عمر خود را صرف تحقیق درباره عوامل پیدایش نبوغ و جنون نموده است ، تحقیقات قابل توجهی در این باره نموده که اینك خلاصه آنرا از نظر خوانندگان میگذاریم .

لومبرزو و نبوغ را محصول اختلالات عصبی میداند . او پس از مطالعه شرح احوال مردان بزرگ دنیایی برد که تاجه اندازه مردان بزرگ دچار اختلالات عصبی و معایب جسمانی بوده اند . مثلاً او دریافت که قد اغلب نوابغ کوتاهتر از اشخاص عادی بوده و آنها دچار ضعف دائم

جسمانی بوده‌اند. پوست چهره اغلب نوابغ غیر سالم بوده است چندانکه روزگاری رنگ پریدگی صورت، رنگ مخصوص مردان بزرگ انگاشته می‌شد نیست گفتۀ است که نبوغ، جنون، کودنی، مرض مزمن استخوان، نقرس، سل، خنازیر روده‌ها همه از یک خانواده‌اند و همه دلالت بر یک چیز می‌کنند و آن اختلال وعدم تعادل دستگاه عصبی است! دکتر آدلر، روانشناس معروف آلمانی هم نبوغ را نتیجه وجود نقص در ساختمان جسمانی میدانست.

او ثابت کرده است بچه‌هایی که دچار یک نقص بزرگ جسمانی هستند برای پوشاندن این نقص، قوای دماغی خود را بجدا کثر بکار می‌اندازند و در نتیجه با ابراز لیاقت فوق‌العاده در یک رشته علم و یا هنر، ضعف و زبونی خود را می‌پوشانند.

مثلاً هلن کالر خانم دانشمند امریکائی چون کرو کور و لال بود، در پی تحصیل علم رفت و بالاخره با ابراز لیاقت در این قسمت، زبونی و بیچارگی خود را پوشانید.

موتزار گوشش معیوب بود و موسیقیدانی بنام گردید!

بتهوون گوشش سنگین بود و سرانجام کر شد مع هذا بهترین

سمفونیهای خود را در موقع کر شدن تصنیف کرد!

اغلب هنرمندان دچار ضعف باصره بوده‌اند و در نتیجه ضعف قوه

بصره چشم باطنی آنان قوت گرفته توانستند آنچه نادیدنی است ببینند و آنرا روی تابلوهای شگفت‌آور خود آشکار سازند.

آیا نبوغ نوعی جنون است؟

در نهایت عقلها دیوانگی است چون بدقت بنگری هر دو یکی است
(جمال)

نبوغ حالت غیر طبیعی روح آدمی است. نابغه خصوصیات برجسته‌ای
بر اثر انحراف از راه طبیعی پیدا میکند.

درباره غیر طبیعی بودن نوابغ، فلاسفه و روانشناسان (از قبیل
لمبرزو، نیسبت، شوپنهاور، هاوлак الیس، ارسطو) تحقیقات جالب
توجهی کرده‌اند. هاوлак الیس میگوید نبوغ بیشتر در مردان ظهور میکند
تا زنان همچنانکه بیشتر مردها دچار خبط دماغی میشوند تا زنان.
پاسکال اصرار داشت ثابت کند که هوش فوق العاده به جنون فوق العاده
خیلی نزدیک است! خود پاسکال يك نمونه برجسته برای اثبات این
نظریه بوده است *

درك این موضوع که چرا نوابغ غالباً دچار بیماری روحی بوده‌اند
دشوار نیست زیرا معنی نبوغ داشتن يك دستگاه عصبی فوق العاده

✽ جمالزاده در این باره از قول سنکادر دارالمجانین چنین نقل میکند:
«هیچ بزرگی وجود ندارد مگر آنکه اندکی جنون با آن مخلوط باشد.»
واژ دبدرو نقل میکند: «چه قدر ژنی و جنون بهم نزدیک هستند و عجب است
که او را در بند و زنجیر میکنند و دیگری را مورد آنهمه احترام قرار داده
و برایش مجسمه برپا میکنند.» باز هم او از قول «کرشمر» صاحب کتاب
«اشخاص صاحب ژنی» نقل میکند: «اشخاصی که گرفتار جنون و اختلال
مشاعر هستند در ترقی و تعالی ملل و اقوام عامل عمده و رکن مهمی هستند و
میتوان آنها را میکرب ترقی خواند.»

حساس است . بعبارت دیگر نبوغ یعنی داشتن اعصابی که نسبت بکوچک ترین تحریکات عادی و اصطکاک هائیکه بر اثر تماس با محیط ایجاد میشود ، تحریک میگردد از اینرو واقعات کوچکی که در افراد عادی هیچگونه عکس العملی ایجاد نمیکند و یا عکس العمل مخصوصی ندارد ، در نوابغ چنان طوفان هائی بر می انگیزد که کنترل آن مشکل میشود .

نوابغیکه باینگونه طوفانها دچار شده اند زیاد بوده اند از قبیل ژاندارک ، سقراط ، سویدنبرگ (که خیال میکرد ببهشت رفته و آن را دیده است !) ویلیام بلک ، ناپلئون ، سزار ، چلینی ، مالبراننش (که خیال میکرد در درون خود صدائی میشنود !) دکارت فیلسوف معروف پس از انزوای طولانی عقیده پیدا کرد که يك آدم نامرئی او را بر میانگیزد که بجستجوی حقیقت پردازد ! لرد بایرن گاهی اشباحی میدید . گوته در یکی از آثار خود اظهار میدارد وی روزی شب خود را دید بسویش میآید ! هنگامیکه اولیور کرامول دیکتاتور انگلیسی در رختخواب لمیده بود زنی درشت هیکل را مشاهده کرد که از پس پرده ظاهر شده باو اعلام میکند که وی روزی بزرگترین مرد انگلستان خواهد گشت ! در میان امراض عصبی که در بین نوابغ زیاد دیده شده ، یکی صرع و دیگری داء الرقص بوده . مثلاً اسکندر کبیر ، ژول سزار ، ناپلئون پترارک ، دستایوسکی ، مولیر ، بایرون ، فلوبر و هاندل مصروع بوده اند . پلوتارک حکایت میکند که دو بار در میدان جنگ سزار دچار تشنجات صرعی شد و نزدیک بود بر اثر حمله این بیماری در جنگ شکست بخورد يك بار دیگر موقع پذیرائی از سنا تورها ، ژول سزار از صندلی

خود بر نخاست . وقتی که سنا تورها بر نخاستن او از صندلی را حمل، بر کبر و غرورش کردند و از او سخت رنجیدند ، سزار بآنها گفت علت بر نخاستن او غرور و کبر نبوده بلکه دچار شدن به حمله صرع بوده است . مولیر گاه و بیگاه دچار تشنجاتی میشد . پاگانینی و موتزار و الفیری بهمین درد مبتلا بودند . پطر کبیر هم مصروع بود . پاسکال از ۲۴ سالگی گرفتار حملات صرع شد و این حملات گاهی چندین روز دوام داشت .

نیوتون و سویفت دچار سر گیجه میشدند . گفته میشود این سر گیجه ها هم نتیجه مبتلا بودن بصرع بوده است .

اغلب نوابغ دچار تشنجات موضعی میشدند . مثلاً ناپلئون اغلب در قسمت راست شانه و لبانش دچار تشنجاتی میشد . صورت پطر کبیر بر اثر تشنجات دائمی زشت شده بود .

بوفون ، دکتر جانس و لومباردینی هم دچار تشنجات صورت بودند . لبان طامس کمپ بل پیوسته میلرزید . شاتوبریان دچار تشنجات دست بود .

علاوه بر تشنج ، با احتمال قوی بزرگترین درد دیگری که نوابغ بآن مبتلا بوده اند ، حزن و اندوه بوده است . تمایل باندوه که ناشی از حساسیت فوق العاده است نه تنها در متفکرین بلکه حتی در اشخاص فوق العاده با استعداد و یا حساس هم دیده شده است .

علت حزن شدید نوابغ این است که آنها برخلاف اشخاص عادی مسائل حیات را باروش تحلیل و تجزیه مورد مطالعه قرار میدهند و هزاران عیب در زندگی می بینند .

نبوغ پیشرس

گاهی نبوغ بعض مردان بزرگ قبل از موعد طبیعی رشد می‌کند. این قبیل افراد بیشتر در بین موسیقیدانان و هنرمندان دیده می‌شوند تا در بین فلاسفه و دانشمندان.

مثلاً نبوغ ولتر و پاسکال و اگست کنت و ویکتور هوگو، ابن سینا و لرمانتف و اسپینوزا پیشرس بود. ولتر و اگست کنت هنوز سیزده سال بیشتر از سنشان نمی‌گذشت که در باره مسائل انتزاعی فلسفی بحث می‌کردند «نیکودلامیراندولا» در طفولیت زبان‌های یونانی، عبری، کلدانی و عربی را می‌دانست «ویلند» در هفت سالگی بزبان لاتین آشنا بود و در سن ۱۳ سالگی بفکر نوشتن شعر حماسی افتاد و در ۱۶ سالگی نخستین مجموعه اشعار خود را بچاپ رساند.

«لوپ دووگار» در ۱۲ سالگی نخستین اشعار خود را سرود. کالدرون در ۱۳ سالگی شعر گفت. شیللر نوزده ساله کتاب راهزنان **Raubers** خود را منتشر کرد.

ویکتور هوگو قطعه **Irtaméne** را در ۱۵ سالگی گفت. در ۳۰ سالگی او چندین جلد از آثار خود را منتشر کرده بود.

«پوپ» شعر خود را جمع به «تنهایی» رادر ۱۲ سالگی سرود. بایرن در ۱۲ سالگی شروع به نوشتن اشعار کرد و در ۱۸ سالگی «ساعات بیکاری» را منتشر نمود. دانته در ۱۹ سالگی برای معشوقه اش، بیتریس شعر می‌گفت. مور «انا کرئون» رادر ۱۷ سالگی ترجمه کرد «می‌یر بیر» در ۶ سالگی پیا نومی نواخت. کلود ژرف استعداد خود را در ۵ سالگی نشان داد و در ۲۰ سالگی نقاش بنامی بود.

میرا بودر ۱۰ سالگی کتابی منتشر کرد . او چندین سال پیش از چاپ این کتاب استعداد خود را در خطابه آشکار کرده بود .
موتزار در ۶ سالگی کنسرت میداد . ابن سینا در ۱۵ سالگی طبیبی بنام بود .

بتهوون در ۱۳ سالگی ۳ سنات تصنیف کرد . « وبر » ۱۴ ساله بود که نخستین اپرای او بنام Das Waldmädchen را بمرض نمایش گذاشتند .
بیکن در ۱۵ سالگی آغاز مخالفت با ارسطو را نهاد و بفکر ایجاد منطق جدید خود افتاد .

« تون » در پنج سالگی میتوانست لاتین و یونانی و عبرانی را ترجمه کند و درده سالگی زبانهای کلدانی و عربی را آموخت . « هاندل » در ۱۳ سالگی آهنگی برای عشاء ربانی ساخت و در ۱۹ سالگی مدیر اپرای هامبورگ شد . آمپر در ۱۳ سالگی ریاضیدان بشمار میرفت .

طامس چاترتون - شاعر انگلیسی ، که مقام بی نظیری در میان شعرای قرن هیجدهم دارد ، خیلی زود بسرودن اشعار پرداخت . وی در منتهای فقر در یک پستوی سقفی در لندن بسر میبرد و از ۱۶ سالگی شروع بگفتن اشعار و نوشتن مقالات نمود ولی بر اثر فقر شدید وعدم تشویق ، چاترتون در ۱۸ سالگی انتحار کرد !

جان میلتون - حتی در طفولیت نابغه بود . او در ده سالگی شعر می گفت و بر خلاف اغلب شعراء حتی در همان طفولیت درباره موضوعات خیلی جدی و عمیق می اندیشید .

جرج مورلند - نقاش حیوانات از ۶ سالگی خیلی خوب نقاشی میکرد و با اینکه از ۱۶ سالگی به باده خوداری معتاد شد و وقت خود را بیهوده

در میخانه هاتلف میکرد، آثار گرانبهای بوجود آورد. مورلند بسرعت حیرت آوری نقاشی میکرد و اغلب در حال مستی بنقاشی میپرداخت . در اثر افراط در باده گساری بالاخره مورلند روز بروز فقیرتر و علیلتر و بیچاره تر شد تا اینکه سر انجام در ۲۹ سالگی فلج گردید و در ۳۰ سالگی در گذشت .

پدر وجد او هم نقاش قابلی بودند ولی پدر او بر اثر لایبالی گری بفرزند خود نقاشی نیاموخت و بطور کلی اصلاً او را تربیت نکرد .

میکلائز - مادر رضائی میکلائز ، زن يك سنگتراشی بود و چون میکلائز در میان سنگتراشها بزرگ شده ، از اینرو از همان طفولیت طرز استعمال اسکنه و چکش رایاد گرفت . در ۱۳ سالگی میکلائز شاگرد نقاش شد و پس از مدت بسیار کوتاه ، بقدری در نقاشی پیشرفت کرد که استادش مجبور گردید اعتراف کند که میکلائز بهتر از خودش نقاشی میکند !

تولستوی - هنوز بچه بود که علاقه بمطالعه کتاب پیدا کرد و کتابهای زیاد مخصوصاً کتب فلسفی میخواند و همیشه سعی میکرد در همان عالم بچگی مسائل مهم زندگی را مطرح کرده ، جوابی برای آنها پیدا کند.

تولستوی هنوز ۱۶ سال بیشتر نداشت که نسبت به بعض اصول دین آباء و اجداد شك پیدا کرد و صلیب را بدور افکند تا بجای آن مدالی که رویش تصویر ژان ژاک روسو نقش شده ، بگردن بیاویزد ! ولی متأسفانه در پایان عمر ، سیر قهقرانی را پیمود و مجدداً بخرافات مذهبی پای بند گردید .

ویلیام پیت - پسر كوچك ارل آف كاتام ، در ۱۴ سالگی يك

تراژدی سیاسی نوشت . او در تمام رشته ها فعالیت میکرد و سرعت حیرت آوری دانش فرا می گرفت . معلم او می گفت که هیچ بنظر نمیرسد وی چیزی را فرا میگرد بلکه بنظر میرسد که او فقط معلوماتی را که سابقاً فرا گرفته بود ، بیاد میآورد ! در ۲۳ سالگی ، پیت وزیر دارائی انگلستان شد .

و در ۲۵ سالگی نخست وزیر گردید و آنهم در کشوری که با احتیاط زیاد نخست وزیر خود را انتخاب میکنند . اگر چه پیت در اثر شکستی که انگلستان از ناپلئون خورده بود ، ناگهان در ۴۷ سالگی در گذشت ، مع ذلك يك خاطره ابدی از خود در تاریخ انگلیس برجای گذاشت .

فیلکس مندلسن - این موسیقیدان هنوز بچه بود که شروع بآموختن موسیقی کرد و بسرعتی حیرت آور در آن پیشرفت نمود . مندلسن در ۹ سالگی برای نخستین بار در ملاء عام پیانو نواخت و مورد توجه فوق العاده مردم قرار گرفت .

او در ۱۱ سالگی تصنیف يك آهنگ را بپایان رساند و از آن سال بعد بنوشتن تصانیف عالی خود ادامه داد .

مندلسن تا ۱۱ سالگی چندین سونات و آهنگ موسیقی ساخته بود و در همین سن يك درام كوچك تصنیف کرد . مندلسن در ۱۲ سالگی ، پنج سنفونی برای سازهای زهی ، چند اپرا و چندین آهنگ نوع دیگر ساخت

ولفگانگ آمادئوس موتزار - یکی از بزرگترین موسیقیدان های دنیا بود . موتزار در ۴ سالگی خیلی خوب پیانو مینواخت و در ۶ سالگی بتصنیف آهنگهای قابل توجه پرداخت .

موتزار ۸ ساله بود که پدرش او را به لندن برد در آنجا موتزار با

موفقیت کامل برای خانواده سلطنتی انگلیس پیاو نواخت . موتزار در ۱۵ سالگی در سرا سر محافل موسیقی اروپا مشهور شده بود با اینکه بیش از ۳۶ سال عمر نکرد ، آثاری جاویدان از خود باقی گذاشت .

سر طامس لارنس - پسر پدر بیکاره ای بود . لارنس حتی در طفولیت استعداد وهوش شگفت آوری از خود بروز داد و در ۵ سالگی شعرها را بآسانی از بر میکرد و در ۲۲ سالگی نقاشی بنام گردید و در ۱۶ سالگی جایزه انجمن هنرهای زیبا را بعلت کشیدن تابلوی عید تجلی را فائل بام 'ا' رنگی در ربود .

زراه کولبرن - از اهل ورمون بود . کولبرن حتی در طفولیت استعدادی عجیب در محاسبات ریاضی داشت . مثلاً هنگامیکه بچه ای بیش نبود از او پرسیدند در یازده سال چند ثانیه وجود دارد ، کولبرن فوراً در عرض چهار ثانیه جواب داد : « $364/86/000$ ثانیه ! » و قتیکه از او پرسیدند در ۳۸ سال و ۲ ماه و ۷ روز چند ثانیه وجود دارد ؟ او در جواب در عرض شش ثانیه گفت « $334/478$ ثانیه » در ۸ سالگی کولبرن را بلندن بردند و مورد آزمایش استادان ریاضی قرار گرفت و همه از هوش فوق العاده او متعجب شدند . در او این استعداد عجیب وجود داشت که بسؤالاتی که هیچ قاعده ای برای حلش وجود نداشت ، فوراً جواب بدهد هنگامیکه از او پرسیدند که روی چه اصولی کار میکند جواب داد : « نمیدانم . جوابها خود بخود از خاطر م میگذرند ! »

اسکندر - اسکندر در ۲۰ سالگی پس از ۴ سال پادشاهی بکشور های مختلف حمله کرد و در ۳۲ سالگی سراسر دنیای قدیم را متصرف گردیده بود .

ناپلئون - در ۲۶ سالگی ژنرال بود. در عرض مدتی کوتاه امپراطوری عظیمی تشکیل داد و اروپا را مطیع و منقاد خود ساخت .

ژول سزار - این سردار بزرگ رومی در ایام جوانی استعداد شگفت انگیزی در علم سیاست از خود نشان داد . ژول سزار بر اثر رفیق بازی و طرفداری از طبقات رنج دیده و خردمندی مخصوص در مردم داری بتدریج مدارج ترقی را سیر کرد و در ۴۲ سالگی فرمانده کل قوای رومی گردید و از آن موقع تا چهارده سال یعنی تا هنگامیکه بقتل رسید ، وی همچنان مدارج ترقی را سیر میکرد .

شارل دوازدهم - پادشاه دلیروسوئد در ۱۸ سالگی جنگهای معروف خود را شروع کرد و استعداد شگفت انگیزی در فرماندهی از خود نشان داد .

آنیبال - آنیبال از جوانی استعداد خود را در فرماندهی نشان داد و تا چندین سال مایه وحشت دشمنانش بود .

هارلمانی - بنیاد گذار امپراطوری آلمانی ، جنگهای خود را از سی سالگی شروع کرد . اوقانون گذار ماهری بود و در کشور داری لیاقت فوق العاده ای از خود نشان داد .

لایب نتز - فیلسوف و ریاضی دان معروف آلمانی از طفولیت استعداد خود را در آموختن نشان داد و از اوایل جوانی کتب مختلف علمی و فلسفی بتعداد زیاد میخواند . او در حقوق ، فلسفه ، تاریخ ، سیاست و ریاضیات قبل از ۲۲ سالگی چنان پیشرفت کرده بود که شایستگی او در این علوم زبانزد خاص و عام گردید . لایب نتز به شعر علاقه داشت و اشعار زیادی از بر بود . و چون حافظه اش خیلی قوی بود ، حتی در

پیری اشعار ورژیل را از بر میخواند .

ولتر «ادیپ» را در ۱۹ سالگی و «هانریاد» را در ۲۰ سالگی برشته
تحریر درآورد .

لامارتین بیست و هشت ساله بود که شاهکار خود تفکرات شاعرانه
Meditations Poetiques را منتشر کرد .

رابرت برنز - شاعر محبوب اسکاتلندی که دهقانزاده‌ای بیش نبود
از ۱۶ سالگی شروع بسرویدن اشعار نغز خود نمود .

جان کیتز : شاعر بزرگ انگلیسی که آثارش همطراز آثار
شکسپیر دانسته شده نخستین مجموعه اشعار خود را در ۲۱ سالگی و آخرین
آن را در ۲۴ سالگی منتشر کرد. این شاعر ناکام در ۲۴ سالگی به بیماری
سل در گذشت و با مرگ خود جهان ادبیات را برای همیشه داغدار کرد .
« **هاندل** » : موسیقی دان معروف در ۱۶ سالگی درام *Almeria* را
بصورت آهنگ درآورد و در ۲۱ سالگی نخستین اپرای خود *Rodrigo*
را نوشت :

« **هایدن** » : نخستین اثر خود را در ۱۲ سالگی نوشت .
فرانتس شوبرت : هنوز طفلی بیش نبود که ویلن ، ارگ و پیانو
مینواخت وی از ۱۸ سالگی شروع بتصنیف آهنگ های دلنشین خود کرد
و در عرض سیزده سال بیش از ۵۰۰ آواز و چندین سمفونی ، سونات ،
اپرا و کوارتت نوشت .

رافائل : نقاشی کم نظیر ایتالیا که در ۳۷ سالگی در گذشت ، در
۱۷ سالگی در شمار بزرگترین نقاشان درآمدہ بود . را فائل در دوران
کوتاه عمرش آثار فراوانی از خود بیادگار گذاشت .

گوته در ۸ سالگی علاوه بر زبانهای آلمانی و فرانسوی، ایتالیائی، لاتین و یونانی نیز میدانست و در زبانهای مذکور نامه و مقاله مینوشت !
راسین نخستین اثر بزرگ خود را در ۲۵ سالگی نوشت .

مولیر با اینکه تحصیلات عالی نداشت درام **Leopardi** را در ۳۱ سالگی نوشت و در عرض ۲۰ سال آثار فراوانی از خود بیادگار گذاشت .
لرد بایرن از ۱۲ سالگی شروع بسرودن اشعار نغز خود نمود و شاهکار خود **Childe Harold** را در ۲۴ سالگی نوشت .

الیزابت بارت براونینگ شاعره بزرگ انگلیسی در ده سالگی شروع بنوشتن اشعار و مقالات خود نمود و در ۱۷ سالگی نخستین کتاب خویش را منتشر کرد .

تنی سون نخستین مجموعه اشعار خود را در ۱۸ سالگی بچاپ رساند
پاسکال در ۱۲ سالگی شروع به حل مسائل معضل هندسی نمود و در ۱۹ سالگی ماشین حساب را اختراع کرد .

فرانسیس بیکن در ۱۶ سالگی از کالج ترینتی ، کمبریج فارغ التحصیل گردید و در ۱۹ سالگی نخستین اثر خود **Of the State & Europe** را نوشت بیکن در ۱۵ سالگی شروع بمخالفت با ارسطو را نهاد و بفکر ایجاد منطق جدید خود افتاد .

اسحق نیوتون - مانند اغلب نوابغ در طفولیت علیل بود ولی هرچه بزرگتر میشد قویتر و سالمتر میگشت . مغز بزرگ او از همان طفولیت در باره موضوعات بزرگ میاندیشید . اکتشافات مهم او در علم هیئت ، از ۲۴ سالگی شروع گردید . وی در ۲۵ سالگی بقانون جاذبه زمین پی برد .

الکساندر فن هومبولد يك نابغه فوق العاده و يك سياح خُستگي ناپذير بود . هومبولد با خواب كم و كار زياد روزگار ميگذرانيد نخستين اثر او در تاريخ طبيعي در ۲۱ سالگي منتشر شد . كتاب **Kosmos** را در ۷۸ سالگي پيايان رساند و اين كتاب كه شاهكار زندگي اش بود ، محصول زحمات متمادی سراسر زندگي طولاني او بود . برادرش ويليام يكي از بزرگترين ادباء و لغت شناسان آلمان گشت و آثار گرانبها و قابل توجهی از خود بر جای گذاشت .

جیمز وات - کاشف بخار و مخترع چندین آلت ميكانيكي در طفوليت خيلي ضعيف البنيه بود . اواز دوران كودكي بتجربه علاقه داشت و كتاب مطالعه ميکرد . وات هنوز ۲۱ ساله بود كه اوليای دانشگاه اورا فيلسوفی بزرگ و دانشمندی فعال ميدانستند . وات ، همیشه عليل بود و در كارهای روزمره عملی نمیتوانست تصميم بگيرد . وات حافظه ای بسيار قوي داشت و جزئیات آنچه را ميخواند بياد داشت .

آشیل - نمايشنامه نويس بزرگ يونانی از آغاز جوانی شروع به نوشتن كرد ولی چهل و يكسال از عمرش ميگذشت كه نخستين جايزه خود را برای نمايشنامه اي كه نوشته بود گرفت . و قبل از اينكه در ۶۹ سالگي بميرد ۱۶ جايزه دريافت داشته بود .

آرستوفان - كمدی نويس معروف يونانی ۴۵ نمايشنامه نوشت و از اينها فقط ۱۱ نمايشنامه باقی مانده است نبوغ او بقدری زود آشكار گرديد كه نخستين كمدی خود را در آغاز جوانی نوشت .

چاسر - كه پدر شعر انگليسی خوانده شده در ۱۸ سالگي

Court of Love را نوشت. پسر او سرطامس رئیس مجلس عوام انگلیس بود
یوهان ولفگانگ فن گوته - که یکی از بزرگترین شعرای دنیا
 است دارای نبوغ پیشرس بود. گوته در بین ۶ و ۸ سالگی قطعات ادبی
 پرابتکار و خوب مینوشت و در آموختن دانش و لغی عجیب داشت. وی
 کتابهایی که میخواند خیلی رنگارنگ مختلف بود.

سباستیان باخ - بزرگترین موسیقیدان اروپا، از بچگی استعداد
 غریبی به موسیقی داشت، باخ در ۲۲ سالگی در هنر موسیقی بکمال
 پختگی رسید. باخ خیلی زحمت میکشید و بر اثر کار زیاد نابینا گردید
 زندگی باخ بر خلاف اغلب موسیقیدانان خیلی آرام و بی سرو صدا
 گذشت. او دچار هیجانات شدید عشقی نگشت و معنی فقر را نفهمید
 زیرا همیشه باز اندازه کافی دارا بود.

در باره اندازه علاقه او به موسیقی گفته اند که در طفولیت برادرش
 باو اجازه نمیداد از نت های موسیقی که در اختیار خود داشت استفاده کند.
 باخ بازحمت زیاد این نت ها را دزدانه از قفسه اطاق کار برادرش بر میداشت
 و موقع شب آنها را مینوشت تا اینکه در عرض نیم سال تمام آنها را استنساخ کرد.

نبوغ دیررس

جان هانتز - بزرگترین جراح و پزشک انگلیسی خیلی دیر نبوغ
 خود را آشکار کرد. شاید علتش این بود که زودتر فرصت بروز استعداد
 خود را پیدا نکرده بود. او در مدرسه بکندی پیشرفت میکرد زیرا از
 برنامه تنگ و اجباری در عذاب بود. هانتز از ۱۸ تا ۲۰ سالگی قفسه
 ساز بود و سپس کمک جراح برادرش شد. بتدریج او هم در حرفه برادرش
 استاد گردید.

جرج استفن سن - این مهندس که معروف به « پدر راه آهن ها » گردیده ، دانش را اکثراً پیش خود آموخت و خیلی بکندی در کسب دانش پیشرفت میکرد . او تا آغاز جوانی گاو چرانی میکرد و بتدریج پس از زحمات زیاد توانست در ۳۱ سالگی با سالی ۱۰۰ لیره حقوق در کان ذغال سنک کار کند . او نخستین لکوموتیو را ساخت و آنرا از بندر حمل تا کان ذغال سنک براه انداخت .

ویلیام کاوپر - شاعری که نوشته هایش لطف و حلاوت مخصوصی دارد ، در نیمه راه زندگی بفکر نوشتن افتاد . نخستین موفقیت او در ۴۵ سالگی بدست آمد . کاوپر طبیعتی مالخولیائی و پر حزن داشت و مردی ترسو و خرافاتی بود . در ایام جوانی در صد برآمد در مجلس عوام منشی شود ولی چون قرار شده بود پس از دادن امتحان استخدام شود ، از قبول این شغل خوداری کرد . در میخانه ای با چند دوست خراباتی آشنا شد و باده خوار گردید . او همیشه بفکر انتحار بود ولی نه میتوانست بخود کشی اقدام کند و نه اینکه فکر انتحار را از سر بیرون نماید . از اینرو همیشه در عذاب بود .

همیشه صداهائی از عالم غیب میشنید ، بقدری از این صداها در عذاب بود که بدیوانگی مبتلا شد و خود را بدار آویخت ولی طناب دار پاره شد و بر زمین افتاد . کاوپر بیچاره پس از این اقدام بیمار گشت و تا دیر زمانی از امراض شدید روحی در عذاب بود تا اینکه جان بجان ستان سپرد .

در بین نوابغ دیگری که نبوغشان دیررس بود ، اشخاصی امثال . پستالوژی ، گولد اسمیت ، بالزاک ، دوما (بزرک) ، بوکاشیوو « ولتا »

را میتوان نام برد .

بعض دانشمندان عقیده دارند که تأخیر در رشد نبوغ نتیجه نامساعد بودن محیط است و جهالت معلم و یا بیفکری پدر موجب میشود که فرزندی نبوغ خود را بموقع ابراز ندارد . همچنین فقر شدید و خرابی تشکیلات دولت و فرصت پیدا نکردن برای تحصیل دانش موجب تأخیر در بروز نبوغ و گاهی هم موجب نابود شدن نبوغ میگردد .

بسیاری از نوابغ در مدرسه کند ذهن بشمار میرفته اند .
مثلاً والتر اسکات نویسنده معروف انگلیسی ، خیلی کند ذهن بشمار میرفت .

همچنین ادیسون ، مخترع برق و سینما در مدرسه کودن حساب میشد « کلابروت » مستشرق معروف در زمانیکه در دانشگاه برلین بود ، يك دانشجوی بی استعداد بشمار میرفت در طی امتحان يك ممتحن باو گفت : آقا ، تو که هیچ نمیدانی ؟ او در جواب گفت : « ببخشید آقا ، من زبان چینی میدانم » بعداً معلوم شد که او این زبان را بتنهائی پیش خود فرا گرفته است .

لومبروز و میگوید که گاهی بچه ها فقط وقتی پیشرفت میکنند که بآنها اجازه داده شود طبق هوسهای خود زندگانی نمایند .

مثلاً کابینس ، روانشناس معروف فرانسوی در مدرسه خیلی لجوج و تنبل بود و هیچ درس نمیخواند بطوریکه بالاخره معلمینش از او خسته شدند و او را بخانه اش روانه کردند . پدرش بقدری از رفتار و سلوک پسرش خسته شد که باو اجازه داد هر کاری دلش بخواهد بکند . کابینس هم که در آن موقع چهارده سال از عمرش میگذشت ، در رشته ای که دوست میداشت بتحصیل پرداخت و دانشمندی بنام گردید .

بزرگ میشود که حتی بر تغییرات روزگار و سرنوشت برتری میجویند و همیشه بر اثر تفکر و آزمایش دائم، حیات عادی خارجی را فدای حیات درونی خود مینمایند چندانکه کم حیات درونی آنها، حیات حقیقی شان میشود.

نوابغ در این زندگی درونی چنان مستغرق میشوند که حوادث خارجی کوچکترین تأثیری در تغییر دادن روحیه آنها نمیکند. بدرختان تنومند و قوی هیکل مبدل میگردند که حتی در سخت ترین طوفانها، از هر شاخه اش میوه هاهمچنان آویخته است. این حیات عقلی نوابغ موهبتی است که مثل عطر فضای عالم را فرا میگیرد و بوی معطرش همه را سرمست میکند.

اختلافات بین نوابغ و مردمان عادی فقط از نظر کمیت نیست بلکه حتی از لحاظ کیفیت این اختلاف دیده میشود، مثلاً اشخاص عادی میل دارند مثل هم فکر کنند، بهمین جهت در هر دوره، یک نوع افکار بخصوص، یک نوع روش زندگی بخصوص و یک نوع ایده آل بخصوص رواج می یابد ولی نوابغ نه تنها با این عقیده و ایده آل عوام موافق نیستند بلکه در نهان و یا آشکار با آن مخالف و خود راهی بخصوص در زندگی باز میکنند.

نابغه کسی است که بر آینه ذهنش اسرار گیتی خیلی واضحتر از آنچه در ذهن عوام ظاهر میشود، ظاهر است. بهمین جهت، نوع بشر باید از نوابغ هدایت بطلبد و در قضایای اساسی، از قوه بصیرت آنها استفاده کند، پیامی که نوابغ به بشر ازانی میدارند، چیزی مانند وحی و الهام است و بایستی مقدس انگاشته شود.

نبوغ از نظر شوپنهاور

بعقیده شوپنهاور ، اختلافیکه بین مردمان عادی و نوابغ وجود دارد بحدی است که نه اصل و نسب ، نه جاه و مقام هیچیک قادر نیست مورث يك چنین اختلاف فاحشی گردد . علت این اختلاف زیاد بین نابغه و افراد عادی اینستکه نابغه دارای دودماغ است : يك دماغ برای خدمت باراده (هواهای نفسانی) و دیگری برای خدمت به خود نبوغ . این دماغ دو گانه ، گاهی اسباب زحمت نابغه میشود زیرا دماغ



آرتور شوپنهاور

نوع دوم مانعی در راه فعالیت دماغ نوع اول میشود . بهمین جهت است که نوابغ اصولاً پایشان در امور مادی و زندگی روز مره لنگ است . و گاهی بقدری در زندگی روزانه عاجز میشوند که دماغ نوع دوم يك طفیلی کامل برای تمام قوای بدنی آنها شده زندگی مادیشان را بر باد میدهد .

بنابر این نوابغ برخلاف مردم عادی دارای دونوع زندگی هستند يك زندگی درونی است که کاملاً مبتنی بر قوای معنوی بوده زندگی مادی را تحت الشعاع قرار میدهد و دیگر زندگی مادی روزانه است که غالباً در آن پایشان لنگ است .

بهمین جهت نوابغ نسبت بجان خود بی پروا بوده در يك نوع خلسه و بیخودی مخصوص بسر می برند و گاهی روحشان چنان قوی و

همچنانکه زن خود بخود نمیتواند بچه بزاید و باید بامرد آمیزش کند ، همچنان نوابغ نمیتوانند خود بخود موجب بار دار شدن نبوغ خود گردند .

نوابغ مانند اشخاصی که تنها و در انزوا در جزیره ای که هیچکس در آن سکونت نمیکند ، بسر میبرند کار و زندگی میکنند ، بهمین جهت تازنده اند کسی به نوابغ اعتنا نمیکند و کسی پاداشی برای زحماتیکه آنها میکشند نمیدهد .

ولی آنها از بی اعتنائی عوام دلسرد نشده بکار خود ادامه میدهند تا بمقصد میرسند .

زیرا نوابغ برای آیندگان زندگانی میکنند نه برای معاصرین خود آنها متعلق بیک زمان و یا یک مکان یا یک ملت نیستند . آنها متعلق بهمۀ افراد بشرند ، همه دنیا و همه ادوار و عصور از آن آنهاست ، از اینروست که صدای آنها حتی از پس هیاهوی سراسر قرون گذشته ، شنیده میشود نوابغ نه تنها در ابراز لیاقت در رشته مخصوصیکه در آن استعداد فوق العاده دارند بر سایرین مزیت دارند بلکه در همه چیز هوش و ذکاؔ نشان میدهند و بآسانی کسب معلومات میکنند و همیشه فعالیت دائمی ، یک چشمۀ خوشی تمام نشدنی برای آنان میگردد .

بعلاوه کسانی که واقعاؔ از شاهکار های علمی و هنری لذت میبرند همین نوابغ هستند . اشخاص عادی از آثار هنری و شاهکارها همانقدر لذت میبرند که اشخاص مبتلا به نقرس از رفتن به مجالس رقص لذت میبرند ! همانطور که اشخاص مبتلا به نقرس فقط برای رعایت رسوم و آداب به مجالس رقص می روند و از آن چیزی نمیفهمند و لذتش را درك

نمیکنند زیرا نمیتوانند بر قصد همچنان اشخاص عادی فقط برای رعایت آداب ، بشاهکار های بزرگان بچشم احترام نگاه میکنند و بی نه چیزی از آن میفهمند و نه لذتی از آن میبرند .

بهمین جهت نوابغ مجبورند تنها بسر ببرند و بجای گفتگوی با دیگران ، با خودشان گفتگو کنند و اگر هم گاهی آنها با مردمان عادی سر و کار پیدا کردند ، گفتگو کردن آنها عیناً شبیه گفتگو کردن بچه با عروسکش خواهد بود .

فرق بزرگ مردان عادی و نوابغ این است که مردان عادی فقط برای پر کردن شکمشان فکر و کار میکنند . برای آنها اوقات فراغت ارزشی ندارد بهمین جهت کارشان فقط بدست آوردن پول و خوردن و خوابیدن است و اگر هم اوقات فراغتی دست بدهد آنرا تلف میکنند . برای اشخاص عادی هر نوع فعالیت ذهنی که دارای استفاده مادی نباشد ، دیوانگی است . بهمین جهت آنها فقط آنقدر فکر میکنند که بتوانند استفاده های مادی کنند و همینکه این نوع استفاده ها بدست آمد ، از فعالیت دماغی دست میکشند و به ترضیه شهوات نفسانی خود میپردازند و اتفاقاً قوای دماغی اشخاص عادی فقط بهمین مقدار است که حوائج مادیشان را بر طرف سازد .

لذا ولو آنها بخواهند مثل نوابغ بفعالیت فوق العاده دماغی به پردازند از عهده چنین فعالیتی بر نمیآیند .



بعقیده شوپنهاور همانطور که درزن قوه خلاقه بخودی خود وجود دارد و میتواند بچه بوجود آورد ، همچنان در نابغه قوه خلاقه هست و

میتواند بخودی خود افکار بکرو تازہ بوجود آورد ، واقعات خارجی در پیدایش افکار بکر نابغه رل يك پدر را بازی میکنند یعنی فقط كمك میکنند این افکار به منصه ظهور برسد .

فرقی که بین دماغ نابغه و دماغ سایرین هست ، نظیر همان فرقی است که بین گوهر شب چراغ و سایر احجار کریمه وجود دارد ، یعنی نابغه خود بخود نورانی است ؛ دیگران نور خود را از نوابغ کسب میکنند ، فرق بین دانشمندان و نابغه اینست که از دانشمندان چیزهایی میآموزیم که یاد گرفته است ولی از نابغه چیزهایی یاد میگیریم که مخصوص به خود اوست و از کسی یاد نگرفته .

دانشمندانند تیر زنی است که هدفش معلوم است و از این تیرهای که رها میکند مردم میبینند و از کارهای او سر در میآورند و از اینرو از او تجلیل و تکریم میکنند ولی هدف نابغه چون پنهانست و مردم نمیفهمند تیرهای خود را بسوی چه هدفی رها میکند ، از اینرو اعتنائی باو نمیکند مگر این که واسطه ای پیدا شود و هدف نابغه را معلوم کند و آنرا ب مردم نشان بدهد آنوقت مردم از نابغه تجلیل میکنند .

نوابغ را میتوان فانوس دریائی نوع بشر دانست زیرا بدون آنان بشر در يك اقیانوس بی پایان اشتباه و پریشانی گرفتار میشود .

ابتکار و ابداع نوابغ بحدیست که نه تنها اختلاف عظیمی که بین آنان و دیگران وجود دارد ، کاملاً هوید است بلکه خصوصیات فکری و اخلاقی آنان نیز کاملاً متمایز است . از اینرو شاهکارهای نوابغ هرگز تازگی خود را از دست نداده و همیشه غیر قابل تقلید باقی میماند .

نابغه دارای علم ذاتی است یعنی با کشف و شهود و بكمك نیروی

بصیرت ، اسرار تازه را کشف و آنرا بصورت يك اثر فلسفی ، يك تابلو يك سمفونی و یا يك شعر به بشر ارمغان میکند ، بهمین جهت برای نابغه معلوماتی که فرامیگیرد فقط وسیله ای برای تأیید و تأکید عقاید خود او خواهد بود در حالیکه برای سایرین خود معلومات هدف میباشد . از خصوصیات نوابغ اینست که اطلاعاتی که از کتب و منابع بدست میآورند ، بمنزله مواد خام برای ساختمان فکری آنان میباشد در حالیکه برای اشخاص عادی معلومات اکتسابی خود هدف است زیرا در آنان جوهر اینکه چیزی تازه بیافرینند وجود ندارد .

بعبارت ساده تر نوابغ مثل زنبور عسل کار میکنند و میآفرینند ولی اشخاص عادی مثل مورچه کار میکنند یعنی هر چه را که گرد میآورند بهمان صورت نگاه میدارند . دماغ اشخاص عادی مناظر را منعکس میکند ولی دماغ نوابغ مثل طبیعت خالق مناظر تازه است . از اینرو نوابغ جهانهای نو در برابر ما میگشایند ولی دیگران همان مناظر قدیمی را عرضه میدارند علتش آنستکه چشم باطنی نابغه بسیار قوی است : او چیزهایی می بیند که دیگران نمی بینند . نوابغ با این بینائی قوی درونی قادر میگردند پرده از روی مجهولات برگیرند و اکتشافات خود را بصورت های گوناگون (شعر ، تابلو ، سمفونی وغیره) عرضه بدارند قوه تصور يك وسیله صرف نظر نکردنی برای نوابغ است زیرا بوسیله این قوه است که آنان قادر میگردند افکار خود را به بدیعترین شکل بمعرض نمایش گذارند .

شوپنهاور وجود قوه تصور را يك عنصر اساسی در نوابغ میدانند ولی تذکر میدهد که لازم نیست هر کس که دارای قوه تصور هست ،

حتماً نابغه باشد .

چون نابغه از خود میآفریند ، از اینرو علم او مانند متن کتابهای کلاسیک قدیمی و علم دانشمندان مانند حواشی است که بر آن متن نوشته شده . همانطور که کتاب نمیتواند جای نبوغ را بگیرد ، همچنان عوام نمیتواند حقایقی را که نوابغ درک میکنند ، درک کنند زیرا این حقایق انتقال ناپذیر است .

عوام اگر چنین زحمتی را بکشند ، ممکنست بسایه علم دسترسی پیدا کنند ولی خود علم از نظر آنان همیشه پوشیده است . زیرا برای درک علم حقیقی بصیرت (Perception) لازم است و عوام دارای این قوه نیستند و نمیتوانند دارای این قوه بشوند زیرا نبوغ مانند زیبایی امری ذاتی است نه اکتسابی . عبارت دیگر هر کس بخواهد نابغه بشود ، باید نابغه بدنیا آمده باشد . نبوغ را نمیتوان یاد گرفت .

بهمین جهت علمیکه نابغه بآن دست مییابد ، تازه و دست نخورده میباشد و این علم را نابغه مستقیماً با کشف و شهود و مطالعه دقیق طبیعت درک میکند ولی علم اشخاص عادی ، علم حقیقی نیست . اینستکه طرز تفکر آنان سوژکتیف Subjectif است ؛ برخلاف نوابغ که طرز تفکر شان اوبژکتیف Objectif می باشد . داشتن نبوغ یعنی فراموشی خود و دخول در جهان مثل و صور . از این روست که در حالیکه نوابغ علم را برای خاطر علم میخواهند ، اشخاص عادی علم را وسیله ای برای ارتزاق قرار میدهند . نابغه کاملاً از هر گونه علائق رسته و بتمام معنی دماغ او از اسارت نفس نجات یافته است و از این روست میتواند تصویر جهان را در خود منعکس گرداند . نوابغ چون بیاطن توجه دارند از اینرو همیشه

در برابر اسرار ازلی و زیبائیهای هنری و حقایق علمی اعم از آنکه خود کشفش باشند و یا دیگران ، واله و حیران میشوند و این اکتشافات را با اعجاب مینگرند ولی اشخاص عادی که فریفته زرق و برق و ترفینات ظاهری هستند در برابر این نوع اکتشافات مانند حیوانات بی اعتنا هستند .

در نوابغ قدرت عقل بمراتب قویتر از قدرت نفس است برعکس در اشخاص عادی قدرت نفس قویتر است و عقل خادم نفس میباشد . از اینرو اشخاص عادی عقل خود را بهمان اندازه بکار میاندازند که برای ترضیه شهوات نفسانیشان لازم است بلکه باید گفت عقل در آنان بهمان اندازه هست که احتیاجات نفس را برمی آورد . از این رو اشخاص عادی نه بی زیبائیهای معنوی میبرند و نه میتوانند چنین زیبائیها را درك کنند .

بعقیده شوپنهاور کلیه شاهکارها ، میوه الهام هستند و الهام هم موقعی دست میدهد که عقل کاملاً از نفس رهائی یافته باشد . غبار نفس آئینه دل را تاریك میکند ولی وقتی که الهام دست میدهد ، این غبار گوئی کاملاً از بین میرود و حقایق جهان بوضوح تمام روی آن منعکس میشود .

در اینگونه لحظات است که شاهکارهای جاوید پا بعرضه هستی می گذارند ، برای نیل نبوغ ، عقل باید بر نفس حکومت کند و این کار بسی سخت است و علاوه بر فزونی عقل ، فداکاری میخواهد .

عوام نه عقلشان کافی است که بر نفس چیره گردند و نه طاقت آنرا دارند که بچنین فداکاری بزرگ تن در دهند ؛ اشخاص عادی همیشه در دنیای كوچك خود بسر میبرند و در تمام کارها فقط منافع شخصی خود را در نظر میگیرند ولی نوابغ این برتری را بر دیگران دارند که از قید خود رسته و در جهان بزرگ Macrocosm بسر میبرند نه در جهان كوچك

Microcosm از اینرو جهانی در دلشان منعکس می‌گردد و همه را در خود و خود را در همه می‌بینند .

و چون جهان را در خود می‌بینند از اینرو برخلاف اشخاص عادی تنها در فکر خود نیستند بهین جهت در آثار نوابغ همیشه نظریاتی دیده میشود که دارای جنبه کلی و جهانی است و از حد و زمان و مکان فراتر می‌رود بنا بر این میتوان چنین نتیجه گرفت که در حالیکه اشخاص عادی تنها برای خود زندگی میکنند و کارهای آنان برای يك دوره معین میباشد ، کارهای نوابغ محدود بیک مکان نبوده و تأثیرش محدود بیک دوره نیست .

بعقیده شوپنهاور آثار نوابغ تجملی بوده ، دارای هیچگونه فایده مادی نیست . از اینرو در حالیکه کارهای دیگران در امور روز مره زندگی خیلی مفید میباشد و در تهیه وسائل رفاه و آسایش مادی نقش مهمی بازی میکند ، آثار نوابغ از نظر مادی فایده‌ای در بر ندارد .

آثار نوابغ وجودشان برای خاطر خودشان است زیرا آثار نوابغ بی فایده و مفرح ذات و مایه انبساط خاطر است . آثار نوابغ ما را از قید احتیاجات روزانه زندگی که مایه خستگی و ملال است ، رهائی داده چند لحظه ما را در وجد و جذبه فرو میبرد .

شوپنهاور نوابغ را باریختی بلیند زیبا تشبیه میکند که هیچگونه ثمره ای نمیدهند ولی مایه انبساط خاطرند .

افراد عادی نظیر درختهای میوه اند که بدتر کیب و کوتاه اند ولی وجود آنها برای زندگانی لازم میباشد .

از فرقهای بزرگ نوابغ و اشخاص عادی اینست که اشخاص عادی

فقط برای هدفهای عملی زندگی میکنند و در کارهای خود عرض دارند و منافع شخصی را طالبند ولی نوابغ بخاطر داشتن هوش سرشار و غرق بودن در افکار دور و دراز، کاملاً در کارهاییکه میکنند بی‌غرض هستند و از اینرو در امور روزمره زندگی عجز عجیبی از خود نشان میدهند و سلوک غیر عادی از خود ابراز میدارند که گاهی خیلی مضحك بنظر میرسد و آنان را دیوانه جلوه گر میسازد.

کلیه آثار نوابغ محصول تفکر دائم در باره اسرار جهان بدون داشتن اغراض شخصی است بهمین جهت نوابغ دارای يك زندگی فکری مخصوص بخود هستند که در سایرین نیست و این زندگی فکری دائماً مراحم زندگی عملی آنان میشود چندانکه گاهی آنرا فلج میسازد و این بعلت آنستکه برای نوابغ علم و هنر هدف است حال آنکه برای دیگران وسیله‌ای است برای تحصیل ثروت و مقام.

آنچه فوقاً در باره نبوغ از قول شوپنهاور نقل شد، مطالبی است که خود مؤلف از آثار شوپنهاور اقتباس کرده است اینک مطالبی که ویل دورانت در «تاریخ فلسفه» خود از قول شوپنهاور نقل کرده است، عیناً از نظر خوانندگان میگذرد.

«نبوغ برترین شکل خالی از «اراده» است.

پست ترین صور زندگی تماماً اراده‌اند و معرفتی ندارند. انسان متعارفی، اراده است با کمی معرفت؛ نبوغ معرفت است با کمی اراده. «نبوغ یعنی پرورش قوه مدر که بحدی بیش از آنچه اراده اقتضا میکند این عمل متضمن خارج شدن نیز و از فعالیت تولیدی بفعالیت عقلی است» شرط اساسی نبوغ تسلط غیر عادی حساسیت و عصبیت بر نیروی تولید

مثل می باشد بهمین جهت است که بین نابغه وزن که نماینده قدرت تولید مثل و انقیاد عقل در دست اراده زندگی و تولید حیات است ، دشمنی وجود دارد» زنان ممکنست مواهب عالی داشته باشند ولی نمیتوانند دارای نبوغ باشند، زیرا آنان همیشه (سوژ کیف) باقی میمانند . برای زنان همه چیز جنبه خصوصی و شخصی دارد آنان همه چیز را وسیله ای برای وصول به هدف های مشخص خود میانگارند ، ولی از سوی دیگر :

«نبوغ عینیت محض است ، یعنی در این حالت ذهن میل و کشش با امور عینی دارد . . نبوغ قدرت ترك منافع و امیال و آمال خویشتن و انکار شخصیت خویش تا مدت زمانی است بطوریکه شخص عالم محض گشته و رؤیای روشنی از جهان بر او عیان میگردد . . چهره نابغه از این امر تشخیص داده میشود که در سیمای او تسلط قطعی خرد بر اراده ، آشکار است . در سیمای افراد عادی تسلط اراده مجسم میباشد . در آنها دانش فقط وقتی ظاهر میشود که تحت تأثیر حرکات اراده قرار گرفته باشند و دانش آنها تنها بسوی رسیدن به منافع شخصی هدایت میشود . »

هر گاه عقل از اراده نجات یافت اشیاء را آنچنان که هستند می بیند . « نبوغ در برابر ما آئینه سحر آمیزی قرار میدهد که در آن تمام چیز هاییکه اساسی و مهم است در يك جا گرد آمده و پرتوی تابناك بر آن افکنده شده و آنچه عارضی و بیگانه است از آن خارج می کند » فکر درون هراهان نفسانی نفوذ میکند همچنانکه آفتاب از خلال ابرها میتابد و قلب اشیاء را آشکار میگرداند ؛ فکر ماورای تعینات و جزئیات رفته ، به « مثل افلاطونی » و یا جوهر جهانی که از آن متشکل گردیده میرسد . و این عیناً مثل کار نقاش است که در پیکر شخصیکه میخواهد تصویرش را نقاشی کند ، نه تنها بصفات و شمایل خاص توجه

میکند بلکه بعضی صفات کلی و حقیقت ابدی که برای آشکار کردن آن فرد چیزی جز يك «سمبول» و «وسیله» نیست، نیز می بیند. بنابراین این راز نبوغ در درك صریح عینی بیطرفانه و پی بردن بحقائقی است که جنبه جهانی و جوهری آن محرز است.

همین از میان رفتن تعادل شخصی است که باعث می گردد نابغه در جهان اشباع شده از هواهای نفسانی و فعالیت های عملی و شخصی، خود را در محیطی ناسازگار بیابد.

در نتیجه دور بین بودن، اشیائی را که نزدیک اویند نمی بیند. او بی احتیاط و «عجیب و غریب» است، و در حالیکه نگاهش متوجه ستارگان است، بدرون چاه می افتد، و يك علت اجتماعی نبودن نابغه همین امر است؛ نابغه بفکر امور اساسی و جهانی و ابدی است در حالیکه افراد دیگر بفکر امور موقتی، متعین و آنی هستند؛ ذهن او و دیگران روی يك زمینه کار نمی کنند و لذا او و دیگران هرگز بهم تلاقی نمی نمایند «قاعدتاً يك مرد بهمان نسبت که عقلاً ضعیف و اخلاقاً بطور کلی پست است بهمان نسبت اجتماعی میباشد.» این محرومیت در نابغه جبران میشود بدین معنی که وی با اندازه کسانیکه در زندگی دائماً بر جهان خارج از خود انکاء دارند، احتیاج بمعاشرت ندارد. «لذتی که وی از زیبایی میبرد، تسلی خاطری که از هنر مییابد و شوق و هیجان هنرمند، باعث میشود که وی هم غم زندگی را فراموش کند» اینهمه جبران رنجی است که به نسبت روشن بینی او و تنهایی محض او در میان افرادی که وجه شباهتی با او ندارند، رو بافزایش میگذارد.

نوابغ عاشق فکر کردن، یاد گرفتن، آزمایش کردن و بهدفعای

معنوی خود رسیدن هستند. آنان چنان مستغرق زندگی فکری خود میشوند که از زندگی عملی گاهی بکل باز میمانند و با اندازه يك كودك در عادی ترین امور از خود عجز و بیچارگی نشان میدهند.

شوپنهاور میگوید همانطور که يك ورزشکار ورزیده از نفس تمارین ورزشی لذت میبرد و در انجام اینگونه تمارین، از همه چابکتر است و انتظار هم ندارد ورزش او مورد توجه این و آن قرار گیرد، نابغه هم نه تنها کارهایی را انجام میدهد که از عهده دیگران بر نمیآید بلکه کارهای خود را بچابکی انجام میدهد و مانند ورزشکار که از نفس ورزش لذت میبرد، او هم از نفس تعقیب هدفهای معنوی خود لذت میبرد و اعم از این که مردم اعمال و افکار او را مورد توجه قرار بدهند یا ندهند او به کار خود ادامه میدهد. بهمین جهت نابغه چون پیوسته سرگرم کار است و از کار خود لذت میبرد، مثل اشخاص عادی گرفتار ملالت نمیگردد و گاهی هم بحفظ معنوی بسیار عالی نائل میگردد که هرگز نصیب اشخاص عادی نمیشود. بعقیده شوپنهاور فاصله عمیقی که بین نوابغ و میلیونها افرادیکه فقط برای پر کردن رودههای بی هنر پیچ پیچ کار میکنند وجود دارد، بین هیچیک از طبقات اجتماع اعم از کسانی که دارای مقام اکتسابی هستند و یا اعیان زاده اند وجود ندارد. علتش آنست که ثروتیکه در نوابغ هست ذاتیست و قدرت عقل آنان چنان بر قدرت نفس غلبه دارد که با قدرت عقلی دیگران نمیتوان مورد مقایسه اش قرار دارد.

بعقیده شوپنهاور در حقیقت هر طفل تا حدی نابغه است و هر کس نابغه است تا اندازه كودك میباشد، زیرا در هر دوسادگی و بی آلاشی دیده میشود. گویا بهمین جهت مورد انتقاد قرار میگرفت. مثلاً «هر در»

اورا « طفل بزرگ » میخواند . زیرا رفتار و کردار گویته غالباً بچه گانه بود . در باره موتزار هم گفته اند که در سراسر عمر همچنان کودک باقی ماند .

علت اینکه نوابغ و کودکان شبیه هم هستند اینست که در هر دو نیروی عقل بر نیروی نفس غلبه دارد . همانطور که دستگاه عصبی در کودکان سرعت رشد و نمو میکند و بر عکس رشد جهاز تناسلی اش خیلی بطئی است ، همچنین در نوابغ قدرت دستگاه عصبی بر قدرت شهوت غلبه پیدا میکند و این غلبه بحدی است که دماغ پارانیت تمام بدن میشود و دستگاه تناسلی کم کم نفوذ و تأثیر خود را ازدست داده ، تسلیم عقل میشود . اصلاً نبوغ از نظر شوپنهاور چیزی غیر از دارا بودن نیروی عصبی فوق العاده نیست و بهمین جهت نبوغ همچنانکه ارسطو گفته با چاشنی اندوه و جنون آمیخته است .

بقول شاعر :

کدورت بیشتر آن را که جوهر بیشتر باشد

نمی باشد غبار زنک هرگز تیغ چوین را

با وجود این نتیجه اش آنست که نابغه مجبور میشود گوشه انزوا را اختیار کند و گاهی دچار جنون گردد . حساسیت فوق العاده ای که از راه خیال و اشراق او را عذاب میدهد ، با عزلت و ناسازگاری محیط توأم شده رابطه ذهن را با واقعیات قطع میکند . ارسطو حق داشت بگوید : « مردانی که در فلسفه ، سیاست ، شعر یا هنر به مرتبه ممتاز نائل گشته اند ظاهراً دارای طبع مالیخولیائی بوده اند . » رابطه مستقیمی که بین نبوغ و جنون وجود دارد در شرح احوال مردان

بزرگ از قبیل روسو ، بایرن ، آلفیری و دیگران ، باثبات رسیده .
 پس از يك تفحص دقیق در تیمارستانها ، من افرادی را دیده‌ام
 که بطور قطع دارای مواهب عالی بوده‌اند و نبوغشان بطور واضح از خلال
 جنونشان بادید بوده است . »

با اینهمه ، درهمین نیمه دیوانگان ، درهمین نوابغ ، اشرافیت
 واقعی بشریت نهفته است .

« از نظر هوش ، طبیعت خیلی اشرافی است . تمایز و اختلافیکه
 طبیعت در میان هوش افراد نهاده است ، از اختلافات موجود در نسب و
 مقام و ثروت و طبقه هر کشوری ، بیشتر است . »

طبیعت نبوغ را فقط بعدهای محدود میدهد زیرا يك چنین خوی
 و مزاج مانعی در پیشرفت کارهای عادی زندگی خواهد بود . کارهایی
 که احتیاج به تمرکز فکر در امور معین و آنی دارد . »

خصوصیات دیگر نوابغ

از خصوصیات نوابغ اینست که از طفولیت بی اختیار مجذوب کاری
 که در آن استعداد فوق العاده دارند میشوند و هر قدر هم مشکلات و موانع
 فراراهشان باشد ، آنان تمایلات باطنی خود را تعقیب میکنند و تا شاهد
 مقصود را در آغوش نگیرند دست از فعالیت بر نمی‌دارند .
 عجب يك استعداد آنان از هنگام تولد بسوی کاریکه برای آن
 آفریده شده اند متوجه است .

هر قدر والدین و دیگران سعی کنند عجب يك استعدادشان را متوجه
 سمت دیگر کنند بیفایده است . مثلاً پدر گالیله مایل بود پسرش طبیب

شود ولی پسرش بریاضیات و فیزیک علاقه داشت و سرانجام فیزیک‌دان گردید .

پدر شوپنهاور میخواست پسرش مثل خودش تاجر شود ولی شوپنهاور بشدت بفرسافه علاقه داشت و فیلسوف گردید .

پدر کارل مارکس مایل بود پسرش وکیل دادگستری بشود ولی کارل مارکس از این کار نفرت داشت و در نتیجه ، با اینکه پدرش او را مجبور کرده بود حقوق تحصیل کند ، پی‌و کالت نرفت !

گفته حقوق خواند و شاعر شد ! اسکات حقوق خواند و درمان‌نویس شد ! وقس علیهذا سایر نوابغ تاملدتی خود را در اثر اضطراب بکاری که مخالف ذوق خود بوده سرگرم شدند ولی عاقبت دنبال کاری رفتند که برای آن ساخته شده بودند .

نوابغ چون پی‌تمایلات باطنی خود میروند ، از اینرو عاشق همان شیئی که مورد علاقه‌شان هست میباشند و این عشق بحدی است که تمام وجود خود را وقف تحصیل آن میکنند و بهمین جهت قادر میگردند در افق‌های دور پرواز کرده جهانهای نو کشف کنند .

اشخاص عادی مانند ماه نور علم را قرض میکنند ولی نوابغ مانند خورشید خود چشمه نور جهان افروزند . و بهمین جهت نوابغ در عصر عصر خود کامیاب نمیشوند آنان بسی دورتر از معاصرین خود میروند و در عوالم دیگر سیر میکنند و بهمین جهت آثارشان برای معاصرین نامفهوم است . و چون معاصرین آثارشان را نمی‌فهمند از اینرو نایغه بقول شوپنهاور مانند شخصی است که تنها در یک جزیره میان میمون‌ها و طوطی‌ها بسر میبرد !

از خصوصیات دیگر نوابغ اینست که آنها در قسمت اعظم عمر خود تنها بوده اند. مانی، مثلاً، دیر زمانی انزوا گزید و در محیطی بسر برد که خالی از عواملی که فکر را مشوش می سازد، بود. کتاب ارژنگ او میوه تنهایی اوست ..

شوینها و تمام عمر در از خود را در انزوای مطلق بسر برد. شوینها و عقیده داشت هر چه شخص عادی تر باشد، او اجتماعی تر است زیرا همیشه همجنس به همجنس متمایل است و چون اکثریت در جامعه با اشخاص عادی است، از اینرو هر چه شخص عادی تر باشد، روش اکثریت را بیشتر می پسندد و اجتماعی تر میشود.

ولی نوابغ در حقیقت تنها نیستند زیرا او که سرگرم مطالعه کتاب جهان است « نیست تنها که هست با تنها »: عزلتی مانند این، عزلت نمیباشد.

فایده بزرگ تنهایی اینست که ما را بدرون دالانهای پرپیچ و خم اسرار طبیعت راهنمایی میکند و بدرون بینی متمایلان میسازد. شعور باطنی در تنهایی بهترین وجه پرورش می یابد.

شعور باطن چیست؟ شعور باطن پرورشگاهی است که در آن افکار پرورش میابند همچنانکه غذا وقتی خوب میپزد که آهسته و پیوسته روی آتش ملایم پزد، فکر هم وقتی ثمر نیکو میدهد که آهسته و پیوسته در قلمرو شعور باطنی به نشو و نما می پردازد و این امر در موقعیکه تنها هستیم بهتر صورت میگیرد زیرا در این صورت بیشتر درباره موضوعیکه مورد توجه ماست فکر میکنیم و حواسمان بهتر جمع میشود.

پیشرفتهای بزرگ محصول دقت متمادی در يك موضوع است.

چنانکه وقتی که از نیوتون پرسیدند بچه وسیله بانهما اکتشافات نائل گشت ، او گفت : «بوسیله تفکر دائم درباره موضوعی که در نظر داشتم حلش کنم» تا هنگامیکه اشعه خورشید بیک نقطه تمرکز نیابد چیزی که در معرض حرارتش قرار گرفته آتش نمیگیرد . همچنین تا وقتی که قوای دماغی بیک سوی متمرکز نشود موضوعی که حلش منظور نظر ماست حل نمیگردد. تمام موفقیت‌های نوابغ معلول این علی بوده که آنان پژوهندای ژرف بین بوده اند علت آنکه آنان دورتر از دیگران رفتند و افق‌های نو کشف کردند همین بوده که دقیقتر از دیگران فکر کرده اند . فکر بلند پرواز آنان نمیتوانست پای بند سطحیات شود . آنان حاضر نبودند در جاده کوبیده و هموار پیشینیان بروند . رینولدز با اهمیت دقت اشاره میکند وقتی که میگوید : کسیکه تصمیم گرفته در نقاشی و یا هنری دیگر بر همگان برتری جوید ، باید تمام قوای دماغی خود را از هنگام برخاستن تا هنگام بخواب رفتن روی همان يك موضوع متمرکز سازد. يك ضرب المثل روسی میگوید : «شخص غافل و بیدقت ، غالباً در جنگل گردش میکند ولی هیزم پیدا نمیکند .» چرا ؟ برای اینکه بر اثر عدم دقت چیزی نمی بیند . تمام اختراعات نتیجه تمرکز فکر یعنی تقویت قوه بینائی بوده است . اشخاص بی فکر نه تنها حوادث مهم را سرسری میگیرند بلکه حتی بآنچه نزدیکشان قرار دارد و مربوط بخودشان میباشد هم اهمیت نمیدهند . در نتیجه در حالیکه عاقل بهر چیز جزئی دقیق شده درسهای گران بها از آن فرا میگیرد ، دیگران بزرگترین نعمت ها را بر اثر عدم دقت از دست میدهند . از خصوصیات دیگر نوابغ اینست که فوق العاده حساس هستند .

شاتوبریان باین موضوع اشاره میکند و قتیکه میگوید: «احساسات مردم عادی است. نوابغ مانند چنگ بادی هستند که با اندک وزش نسیم بر تارهای آن، بتناسب شدت و یا قلت نسیم گاهی آهنگی ملایم و دلکش از آن بر میخیزد و زمانی غرش خشم آلوده و سهمگین از آن بلند میشود.» «میرا بومیگوید: «فقط کسانی که دارای احساسات آتشین هستند میتوانند به سروری و بزرگی نائل گردند.» و گوته مینویسد: «تازمانیکه فقط به خیز بر میخوردم، جذبۀ شاعری من بسیار کم میبود ولی بمجرد این که در برابر شرتهدید کننده قرار می گرفتم، جذبۀ شاعری من شعله ور میشد، شعر ظریف مثل قوس قزح فقط روی زمینۀ تاریک آشکار میگردد. از اینروست که نبوغ شاعر عنصر افسردگی را دوست میدارد،» آنکه بیش از همه میسوزد، بیش از همه روشنائی میدهد و عذابهای روحی چون تیزاب تا اعماق استخوانها نفوذ میکند و موجب آثار شگفت آور میگردد. پس چه شگفتاگرهاینه بگوید. «همانطور که اشکهای چشمان من بی اختیار جاری میشود، اشعار منم بی اختیار از روحم تراوش میکند.»

از خصوصیات دیگر نوابغ تمایل آنها به حزن و بدبینی. گوته اعتراف کرده که طبیعت او به اندوه شدید و شادی شدید متمایلست یک زمان دیگر اظهار داشت که هر چه دانش شخص افزون می شود، بر حزن او افزوده میگردد. او میگفت که در سراسر عمر ۸۰ ساله اش فقط چهار هفته واقعاً خوش بوده است.

بدبینی شوپنهاور و نیچه ضرب المثل است. شوپنهاور نوشته است: «از ایام جوانی من همیشه اندوهگین بوده ام» او مثل روسوا از امراض

خیالی میترسیده . تماشای سلسله آلپ درسویس بیشتر او را اندوهگین کرد تا خوشحال .

ولتر مالمیخولیائی بود او گفته است :



جسماً مردنی هستم . من پیش بینی میکنم که مبتلا به مرض استسقاء میشوم . البته اثری از آن فعلاً نیست ولی شما میدانید کسی باندازه شخصی که تمایل به مرض استسقاء دارد ، خشک طبع نیست . امراضیکه ظالمتر از پادشاهانند

ولتر

مرا تعقیب میکنند . فقط به پزشکان احتیاج دارم که بحیات من پایان دهند « دوستش گریم میگوید وقتی که یکی باو اطمینان داد که قوی و با نشاط هست ، ولتر خیلی عصبانی شد !

ارسطو گفته است نوابغ طبیعتاً بحزن و اندوه متمایلند . فلوبر يك بار اظهار داشت : « من برای خوشحال بودن آفریده نشده‌ام . » شیللر زمانی دچار چنان حزنی گردید که اطرافیانش خیال می کردند دچار جنون شده است !

ژرژساند گفته است چه صفر او را محزون ساخته باشد و چه حزن او را صفرائی کرده باشد وی همیشه آرزو میکرده است که با انتحار بآسایش ابدی نائل گردد .

او میگوید که هر وقت آب ، پرتگاه و شیشه دوا را میدید بفکر انتحار میافتاد .

«کوروچیو»، «باساتو» «تنتوریتو» و «کالیاری» و مخصوصاً خانواده «تیسیان» مقامی برجسته در جهان نقاشی بدست آوردند.

۲- شعر: «مانزونی» از خویشان «سنهک» بود.

آریستفن دوپسر داشت که مانند خود او نمایشنامه نویس شدند. سفوکل، کرنی، راسین و کولریچ پسران و نوه‌هایی داشتند که شاعر شدند. پسر الکساندر دوما مانند پدر، رمان نویس شد. آلفونس ورنست دوده دو برادر بودند که هر دو ادیب شدند.

۳- دانش: در جهان دانش اعضای خانواده داروین و هرشل همه

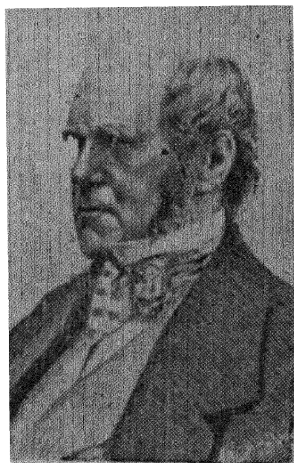
دانشمند بودند: پدر چارلز داروین
پزشک و جداودانشمند بود: هرشل‌ها،
منجم بودند.

۴- فلسفه: در میان فلاسفه

برادران هومبولد، گریم و فیخته‌را
میتوان نام برد.

۵- سیاست: در سیاست نام

پیت‌ها، فاکس‌ها، واپولها و
دیسرایلی‌ها قابل ذکر است.



چارلز داروین

چنین تصور شده که بسیاری از نوابغ نبوغ خود را از مادران تیز هوش خود بارت برده‌اند. چیچرون، کوویه، شاتوبریان، اسکات، بایرن لامارتین و سنت اوگستین، از این قبیل افراد بودند.

از سوی دیگر افرادی از قبیل رافائل، لرد بیکن، وبر، شیلر، میلتن، آلبرتی، تاسو، نبوغ خود را از پدرانشان بارت برده‌اند.

آیا نبوغ ارثی است ؟

با اینکه نبوغ ارثی نیست ، معذک باید گفت نوابغ صفاتی از والدین واجداد خود بارث برده اند و بر اثر تر کیب غیر عادی این صفات دارای خصوصیات غیر عادی شده اند .

از سوی دیگر خانواده هائی دیده شده اند که چهارپشت اعضاء آنها همه باهوش و با استعداد بودند ولی نبوغ حقیقی در هیچ خانواده ای تکرار نشده است .

مثلاً خانواده ای که افرادش استعداد فوق العاده در موسیقی داشتند خانواده باخ بود . از سال ۱۵۵۰ هشت افراد خانواده باخ موسیقیدان بنامی بودند . بزرگترین موسیقیدان این خانواده سباستیان باخ بود و آخرین فرد این خانواده که موسیقیدانی نسبتاً خوب بود ویلهلم فردریش ارنست بود که در سال ۱۸۴۵ در گذشت . فتنس در کتاب شرح احوال موسیقیدانان جهانی نام ۲۹ نفر از این خانواده را میبرد که همه در موسیقی نامور گشتند .

خانواده های دیگر موسیقیدان ، خانواده بتهوون است . هم جد و هم پدر بتهوون هر دو ارگزن کلیساهای «کلن» بودند . پدر موتزار هم استاد موسیقی بود و نزد «پرنس آرچ بیشاب سالزبورک» کار میکرد .

هایدن برادری داشت که ارگزن بنامی بود

در سایر رشته های هنرهای زیبا ، «لومبروزو» اسامی خانواده های نامبرده زیر را ذکر میکند .

۱- نقاشی : خانواده های «وان درولد» ، «موریلو» ، «بلینی»

تحقیقات لومبروزو نشان میدهد که عده‌ای بسیار از نوابغ موقعی تولد شده‌اند که پدرانشان دوران پیری را طی میکرده‌اند .

معروفترین اینگونه‌ژنی‌ها اینها هستند : فردریک کبیر ، ناپلئون کبیر ، الکساندر ، دوما (پدر) ، بینامین فرانکلین ، بالزاک ، کنفوسیوس ، هوراس والپول ، ویلیام پیت ، راسین ، آدلر ، شوپنهاور . و بسیاری از نوابغ هم ، محصول رابط عاشقانه نامشروع بوده‌اند . اراسم ، تمستوکل ، شارل مارتل ، ویلیام فاتح ، لئو ناردودا وینچی ، بوکاشیو ، الکساندر دوما ، کاردان ، دالامبر ، له هارپ ، الکساندر هاملتون ، کاردانو ، تتودریک بزرگ از این قبیل افراد بوده‌اند .

در بین افراد معروف دیگری که محصول زناشوئی نامشروع بوده‌اند ویلیام فرانکلین و وچنزو گالیله را میتوان نام برد :

اولی پسر بینامین فرانکلین معروف بود که فرماندار نیوچرسی گردید و دومی پسر گالیله منجم بود که ریاضیدان و شاعر بنامی شد .

سه خواهر معروف خانواده برونته یعنی شارلوت برونته ، امیلی برونته و آن برونته همه نابغه بودند و هر سه تمایل شدیده مالیخولیا و حزن داشتند و هر سه در آغاز جوانی مردند . «شارلوت» در ۳۹ سالگی و «امیلی» در ۳۰ سالگی و «آن» در ۲۹ سالگی بمرض سل در گذشتند . این سه خواهر رمان نویس انگلیسی برادری داشتند که استعداد عالی در نقاشی داشت .

اینک شرح احوال بعضی افرادی که از خانواده‌های با استعداد بوجود آمده‌اند ، در اینجا بر سبیل اجمال ذکر می کنیم :

جوناتان سویت (۱۷۴۵-۱۸۶۷) نویسنده بنام انگلیسی ، اگر

چه کشیش بود ، غزل میسرود و رمان می‌نوشت . از رمانهای معروف او «مسافرت‌های گلیور» میباشد که در آن جامعه انگلیس راهجو و مسخره کرده است .

سوئیفت با اینکه جسماً قوی و قد بلند بود ، ولی در سراسر عمر سر گیجه‌های شدید مبتلی بود و در پایان عمر مخبط و دیوانه گردید .

در ایدن شاعر معروف انگلیسی ، پسر عموی سوئیفت بود «دین سوئیفت» نویسنده شرح احوال «جانا تان سوئیفت» نیز پسر عم او بود «تئوفیل سوئیفت» پسر «دین سوئیفت» ، نویسنده مقالات سیاسی شد .

فرانسیس بیکن (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱) فرانسیس بیکن که طومار اسکولاتیسیسم را در هم پیچید و عصر نوینی در اروپا پدید آورد ، پسر والدین برجسته‌ای بود .

پدرش سرنیکولاس بیکن ، مهردار سلطنتی ملکه الیزابت بود . این مرد علاقه‌ی زیاد بدانش ، باغبانی و بنای خانه‌داشت . از نظر سیاست هم نظریاتش خیلی صائب و روشن بود .

مادر بیکن بر طبق روایتی «آن کوک» و بر طبق روایت دیگر ملکه الیزابت بود ! «آن کوک» زنی زیرک و تیزهوش بود و مخصوصاً زبانهای لاتن و یونانی را خوب میدانست . سرناتانیل بیکن ، برادر ناتنی فرانسیس بیکن ، نقاشی بنام بود .

۲- ژان دالامبر (۱۷۸۳ - ۱۷۱۷) ریاضیدان و فیلسوف مادی بود و در بیداری فرانسویان نقش عمده‌ای بازی کرد . او بچه‌سرراهی بود . مادرش او را در بازار انداخته و رفته بود . در طفولیت دالامبر علاقه و شوق فوق‌العاده‌ای به یاد گرفتن دانش‌نشان داد ولی کسی نبود تشویقش کند .

زن شیشه‌بری که اوراد در راه رضای خدا بعنوان يك بچه سر راهی تربیت میکرد خیالات دور و دراز او رامسخره مینمود . در مدرسه هم معلمینش توجهی باو نداشتند و او را از تحصیل ریاضیات دلسرد کردند . ولی علاقه او به علم رو بفزونی گذاشت تا اینکه بر تمام موانعیکه در راه زندگی اش بود ، چیره شد و در ۲۴ سالگی عضو آکادمی فرانسه گردید ! او متأهل نشد ولی يك عشق افلاطونی عجیب نسبت به «مادموازل دو اسپاناس» داشت . مادر دالامبر که رمان نویس ماهری بود راهبه گردید ولی در عین حال رابطه نامشروع با مأمور توپخانه پیدا کرد محصول این رابطه ژان دالامبر بود . در موقعیکه پسرش ، دالامبر ، معروف شد ، مادرش خود را باو بعنوان مادر معرفی کرد . دالامبر در جواب گفت : «تو زن پدر من هستی نه مادر من . مادر من زن شیشه‌بر است »

۴- گالیلئو گالیلی (گالیله) - یکی از بزرگترین منجمان و فیلسوف تجربی اواخر قرن وسطی ، در بچگی علاقه بساختن ماشین آلات بچه گانه داشت .

پدرش مایل بود وی طبیب شود و او برخلاف میل خود ، طب خواند ولی بعداً به آموختن ریاضیات و فیزیک پرداخت . اسلوب او در نویسندگی خیلی روشن و درخشان بود .

گالیله دیر زمانی استاد دانشگاه بود و شاگردانش او را خیلی دوست میداشتند .

پدر گالیله ، ویچنز و گالیلی ، مردی تیزهوش و دانشمند بود . او موسیقی خوب میدانست و فلوت نیکو مینواخت و کتابهای بسیاری درباره تئوری موسیقی نوشت .

این بود نمونه‌یی چند از اشخاصیکه پشت در پشت دانشمند و یا هنرمند بوده‌اند .

آیا نوابغ در انحصار يك طبقه اند ؟

جواب این سؤال منقی است . نبوغ در انحصار يك طبقه مخصوص نیست نوابغ در جمیع طبقات ظهور کرده‌اند . بعنوان نمونه اسامی بعضی نوابغ را ذیلا درج میکنیم :

اشراف و اعیان	طبقه متوسط	طبقه کارگر و فقیر
تینخو براهه	نیوتون	کریستف کلمب
گاليله	کوویه	کپرنیک
دکارت	کپلر	لوتر
بیکن	دالتون	فرانکلن
بویل	هرشل	فارادی
دانتیه	شکسپیر	لاپلاس
الفه یری	میلتون	برنز
کاوپر	پترارک	استفنسن
اسکات	درایدن	آرک رایت
بایرن	شیلر	کانووا
شلی	گوته	ترنر
میرابو	مولیر	مارشال نی
مونتنی	ورد زورث	هوشه
فیلدینگ	کیتز	کانت

هیوم	آدم اسمیث	بن جانسن
کنده	جمزوات	هیتلر
ولینگتون	کارلایل	موسولینی
تولستوی	دریک	استالین
اسکار وایلد	کرامول	او هنری
برتراندراسل	ناپلئون	جک لندن
بند تو کروچه	نلسون	ژان ژاک روسو
شوینهاور	کارل مارکس	یعقوب لیث

کار

«چون روزگار هست به تصحیف روز کار

پس روز کار خواندنش به که روزگار

یعنی که روز کار کنون است کار کن

کین روز چون گذشت دگر نیست روز کار»

بلافاصله بعد از نبوغ یکی دیگر از عوامل بزرگ کامیابی مردان بزرگ، کار و کوشش مداوم است چنانچه شرح احوال مردان بزرگ را حتی بطور سطحی مرور کنیم می بینیم که جمیع آنها مردان فوق العاده زحمتکش و کوشا بوده اند. بعنوان شاهد، ذیلا مثالی چند ذکر میکنیم: میکلائتر که میتوان او را «قهرمان انرژی» خواند، اغلب اوقات روز مشغول کار بود. او معنی خستگی را نمیفهمید. غذایش نان خشک و شراب بود. شاید این غذا را برای آن انتخاب کرد تا وقت عزیزش زیاد صرف خوردن نشود! وی اغلب اوقات نه تنها هنگام روز بلکه حتی هنگام شب کار میکرد و با لباس کار میخوابید تا هر وقت بیدار میشود بلافاصله مشغول کار گردد. میکلائتر گاهی ماهها از محل کارش بیرون نمی آمد.

دوستی از میکلائز پرسید : « چرا اینطور در انزوا بسر میبری؟ »
نقاش در جواب گفت: « چه کنم که هنرمعشوقه حسودی است . او میخواهد
تمام وجود عاشق در اختیارش باشد . »

موقعیکه وی در نمازخانه سیستمین کار میکرد بهیچکس ، حتی به
نزدیکترین دوستانش ، اجازه ملاقات نمیداد .

کارلایل با تحمل زحمت زیاد آثار خود را مینوشت . وی تا بهترین
منابع را بررسی نمی کرد ، حتی يك سطر نمینوشت.

مطالعات او چندان زیاد بود که میتوان گفت هر جمله ای از
آثارش خلاصه چندین کتاب میباشد ! درباره او گفته اند که روزی ۱۲
جلد کتاب میخوانده است !

الکساندر هامیلتن میگوید : « مردم گاهی علت موفقیت مراد
این میدانند که دارای نبوغ هستم و حال آنکه آنچه از نبوغ خود اطلاع
دارم فقط اینست که خیلی زحمتکش هستم . »

دانیل وبستر يك بار اظهار داشت : « آنچه شده ام ، نتیجه کار است
من در سراسر عمر لقمه ای بدون کار و زحمت نخورده ام . »

مار کونی محترع رادیو ، شب در حالیکه همه اهل خانه خوابیده
بودند تا نزدیکهای سحر کار میکرد و گاهی از فرط خستگی بخواب
میرفت ولی دوباره بنیروی اراده بر میخواست و تا آغاز صبح بکار میپرداخت.
ادیسون روزی ۱۶ ساعت مرتب کار میکرد و غالباً در محل کارش
روی صندلی میخوابید !

ناپلئون روزی پنج ساعت بیشتر نميخواید و بقیه روز را صرف
کارهای مختلف میکرد . او بخل عجیبی در صرف اوقات روز نشان میداد

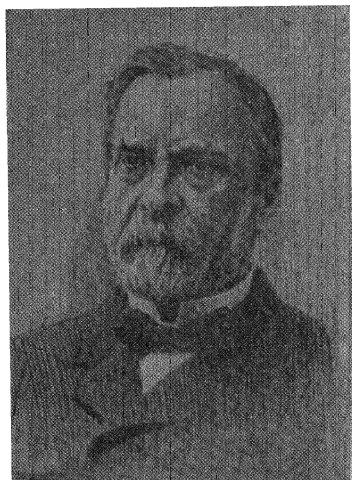
موقعی که در سنت هلن زندانی شد ، از فشار بیکاری چنان بستوه آمده بود که آرزوی مرگ میکرد . برای مشغول بودن چاره ای جز این نداشت که پی در پی کتاب بخواند و یا به باغبانی پردازد و یا خاطرات دور و دراز گذشته خود را بیاد آورد و در عالم خیال امپراطوری مرده خود را احیاء نماید .

در سال ۱۸۸۴ مادام پاستور

بدخترش چنین نوشت :

« پدرت غرق در افکار خود
میباشد : کم حرف میزند ، کم
میخورد ، کم میخوابد ، صبح قبل از
طلوع آفتاب بر میخیزد و همان
زندگی را که سی سال پیش با او
آغاز نمودم هنوز ادامه میدهد :»

کلیبر ، وزیر لوئی چهاردهم
تحمل بیکاری را نداشت و عقیده داشت



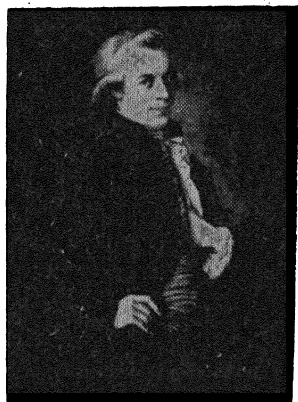
(پاستور)

چنانچه به مجازات بیکاری محکوم شود ، شش سال بیشتر زنده نخواهد بود . کلیبر « صبح ساعت پنج و نیم که باطاق کار میرفت ، اگر میز خود را پر از دوسیه میدید مثل شکم پرستی در مقابل سفره ای گسترده از شادی دستها را بیکدیگر میمالید . کارشبان روزیش از شانزده ساعت کمتر نبود . با کسانی که برای درخواستی می آمدند و پریشان حواسش میکردند خوشروئی نمی نمود .

از بس مردم را با سردی می پذیرفت وی را لو نور یعنی باد شمال

میخواندند . روزی زنی محترم برای آنکه کلبه بعرضش گوش دهد بتضرع پرداخت و بزانو درآمد . وی نیز مقابل آن زن بزانو درآمده گفت : «از شما درخواست میکنم که آسوده ام بگذارید ^۱»

هنگامیکه هیوم تاریخ انگلستان را مینوشت روزی سیزده ساعت وقت خود را صرف نوشتن میکرد .



«موزارت» حتی يك لحظه از کار

کردن باز نمی ایستاد . وی گاهی تمام

شب نمی خوابید تا بتواند آهنگی تصنیف

کند و گاهی دو شبانه روز پشت سر هم

کار میکرد آخرین اثر خود موسوم به

«نماز میت» Requiem را در بستر مرگ

نوشت .

«موزارت»

در موقع مصاحبه بايك پادشاه «ناگهان گوته» معذرت خواست و

باطفاق مجاور رفت تا فکر بکریکه بغته از خاطرش گذشته بود ، برای

کتاب «فاوست» یادداشت کند !

«پوپ» اغلب شبها از رختخواب برمیخاست تا افکاری که از خاطرش

خطور کرده بود ، یادداشت کند . وی گاهی چندین روز متمادی برای

نوشتن يك بیت زحمت میکشید !

برای ابن سینا زندگی عبارت بود از فکر و عمل . این نابغه بی

همتا روزها را صرف رسیدگی بکارهای دیوانی و شب ها را بمطالعه و

(۱) تاریخ قرون جدید (آلبرماله و ژول ایزاک)

تحریر صرف میکرد در نتیجه در طی عمر کوتاه خود توانست چهل کتاب در ۱۲۰ مجلد بنویسد !

این نکته قابل ذکر است که ابن سینا بقدری غرق تحقیق و مطالعه بود که حتی در خواب بفکر کردن ادامه میداد چنانکه خود او مینویسد که بسیاری از مسائل را در خواب حل کرده است !
درباره ابن رشد اندلسی میگویند از موقعی که وی خود را شناخت حتی يك روز از عمر خود را بدون تفکر و مطالعه نگذرانید . این فیلسوف بزرگ اسپانیایی برای نوشتن کتاب های خود ، ده هزار طبق ورق سیاه کرد ! .

ابو تمام حبیب الطائی در ایام جوانی سقائی بیش نبود ولی بر اثر سعی و کوشش ، کارش در شاعری بمرتبگی رسید که مقلب شد به « خاتم الشعراء »
یا قوت حموی صاحب « معجم البلدان » برده ای بیش نبود . ارباب او ، ابراهیم حموی ، وی را برای انجام کارهای تجارتي شهرهای مختلف فرستاد . یا قوت چون مردی فعال و با هوش بود ، وضعیت شهرهایی را که میدید بدقت مطالعه میکرد . بعداً یادداشت هایی را که فراهم آورده بود بصورت کتاب درآورد و آن را تحت عنوان « معجم البلدان » منتشر ساخت و بدینوسیله نام خود را در طومار مشاهیر جهان جاودانه به ثبت رساند .
« هیده یو نو گوچی » که از دانشمندان بنام ژاپون می باشد « در یکی از جزائر کوچک زاده شد و خانواده اش چنان تهیدست بودند که پدرش چون دانست بزودی صاحب کودک دیگری میشود ، خانواده را رها کرد و رفت . کودک بینوا روزی در مجمر آتش افتاد . دست چپش کاملاً سوخت و دست راستش نیز سخت صدمه دید و تقریباً از کار افتاد . در مدرسه بقدری

از جراحات و عوارض خود بخفت افتاد که در صد کشتن خویش بر آمد. اما جراحی بدهکده او وارد شد و دست راستش را درست معالجه کرد ، تو گوچی از این خدمت جراح بسیار تکان خورد و شیفته پزشکی گردید و گفت : «من ناپلئونی خواهم بود که بجای کشتن بنجات مردم خواهم پرداخت . هم اکنون توانسته ام شبها بچهار ساعت خوب اکتفا کنم»^۱ هیده یونو گوچی بقول خود وفادار ماند و با سعی و کوشش ، یکی از بزرگترین محققان طب گردید .

با توجه بمراتب بالا باین نکته پی میبریم که بی علاقگی بکار ، بزرگترین سد پیشرفت و ترقی افراد است . این گفته درباره ملل هم صدق میکند یعنی ملل پرکار و زحمتکش همیشه در حال پیشرفت و ترقی اند و ملل تنبل و خوشگذران در حال انحطاط و تدنی . علتش هم واضح است . يك قانون طبیعی است که عضوی که کار نمیکند بتدریج ضعیف شده و از کار می افتد . افراد و مللی هم که تن بکار نمیدهند بتدریج ضعیف تر شده و بالاخره مطیع و منقاد ملل زحمتکش و پرکار میشوند . کارته تنها وسائل پیشرفت و ترقی را فراهم میکند بلکه بهترین وسیله برای مبارزه با فساد و شرارت ، فقر و ملالت است . کار بهترین پشتیبان مرد است در همه اوقات و در همه احوال . کار (بشرطیکه باندازه معقول و توأم با استراحت کافی باشد) بهترین ضامن سلامتی و نشاط است . ولتر مینویسد : «اگر میخواهید خود کشی نکنید ، پیوست کار کنید!» خود او قهرمان کار بود تو گوئی پیوسته بفکر خود کشی بوده است ! وی برای اینکه بتواند پیوسته کار کند ، علاوه بر کار مخصوص خود که خواندن و نوشتن بود ، سرگرمیهای متنوع دیگری هم داشت . او باین

۱- نقل از مشرق زمین : گاهواره تمدن بخش سوم (ترجمه دکتر آریان پور

نکته واقف گردیده بود که تنوع در کار از خستگی و فرسودگی می‌کاهد و بهترین وسیله استراحت برای افرادی که کارهای فکری می‌کنند آن است که مدتی از اوقات روزانه خود را بکارهای جسمی صرف کنند. لذا وی پاره‌ای از اوقات خود را صرف باغبانی میکرد و درخت میکاشت !
حقیقت اینست که خستگی همیشه ناشی از کار نیست بلکه گاهی ناشی از عدم وجود تنوع در کار و گاهی هم از بیکاری مفرط است ! بی‌سبب نیست که شاعر خطاب به کاهلان نموده میگوید :

بکار اندر آ این چه پژمردگی است که پایان بیکاری افسردگی است
بیکاری آدمی را خسته و عاطل و باطل و مأیوس میکند . بالعکس کار و لوا اینکه بی نتیجه هم باشد ، آدمی را امیدوار ، و فعال تر میگرداند. افرادی که مدتی به کاهلی عادت کرده اند خیلی دیر متوجه میشوند که عمرشان طی شده و هیچگونه کاری انجام نداده اند . آنوقت است که ناله شان بلند میشود و مانند شاعر فریاد میزنند :

هر چند بکار خویش در می‌نگرم عمری بگذشت و هیچ معلوم نیست
شما اعم از اینکه کار بکنید و یا نکنید ، ترقی بکنید و یا نکنید ، وقت می‌گذرد و وقت هم همان چیزی است که قماش عمر شما از آن بافته شده است .

پس چه بهتر برای جلوگیری از فرار این لحظات ذیقیمت ، خود را بکاری سودمند مشغول بدارید و توشه‌ای برای آینده خود تهیه نمائید تا در ایام تاریک و بارانی ، تنها و بی‌کس و بی‌یار ویاور نمانید .

اگر می‌خواهید آدم کاری بار آئید ، کار امروز را همین امروز انجام دهید و از پشت گوش اندازی خودداری نمائید که با انداختن کار بفردا ،

کارها درست نخواهد شد . درین باره چه خوب گفته است ابن‌یمین :

کار امروز هر که فردا کرد نشود بر مراد خود پیروز
نقد نتوان بنسبه داد از دست همچو فردا نیافت کسی امروز

باید این را بنظر داشته باشید اگر امروز که جوانید و میتوانید نخواهید ، فردا که پیرو ناتوان خواهید شد ، نتوانید خواست ، ضرب‌المثل انگلیسی میگوید: « کسی که بوقت توانستن نخواست بوقت خواستن نخواهد توانست » .

موقعی که تصمیم با انجام کاری میگیرید به بینید در فاصله چه مدتی به آغاز کردن آن کار میپردازید . چنانچه از خواستن تا بکار بستن فاصله طولانی شد باید بدانید ضعیف‌الاراده هستید و باید بتقویت قوه اراده خود پردازید .

ولی شروع کار بمنتهائی هم کافی نیست زیرا هر کس میتواند دشوارترین کارها را بلافاصله پس از تصمیم گرفتن شروع کند . مرد آن است که کاری را که شروع کرده بنحوا حسن پایان برساند .

برای اینکه کاری را نیمه تمام نگذاریم باید از همان ابتدای شروع کار دقت کنیم و به بینیم که آیا از عهده آن کار بخصوص بر خواهیم آمد یا خیر . چنانچه پس از بررسی این موضوع دریافتیم که از عهده اش بر نخواهیم آمد بهتر است بفکر انجام کار دیگری افتیم . ولی چنانچه بر ما روشن گردید که از عهده اش بر توانیم آمد باید از همان آغاز با دقت آن کار را شروع کنیم و تا پایان استقامت و پایداری نشان بدهیم و این نکته را هم باید همیشه در نظر داشته باشیم که بایک دست دوهندوانه نمیتوان برداشت . ممکن است کسی برای سرگرمی ، در اوقات فراغت کارهای متفرقه کوچک دیگر انجام بدهد ولی کار مهم و جدی را بندرت میتواند

در آن واحد انجام داد. بنابراین هیچ گاه چندین کار را با هم شروع نکنید و بکوشید قسمت اعظم اوقات خود را صرف يك کار کنید.

هرگز بکاری که از عهده شما ساخته نیست، نپردازید که هر کس را بهر کاری ساخته اند. بقول اعراب، «برای هر کار مردانی است» رشته تخصصی خود را در ایام جوانی انتخاب کنید و مانند يك سوزن که در پارچه فرو میرود در آن کار فرو روید. اگر اشتباه کرده اید و بدنبال کاری رفته اید که پردرآمد است ولی استعداد کافی در آن ندارید، تأدیر نشده آن کار را ترك کنید زیرا در کاری که در آن استعداد ندارید نه تنها پیشرفت نخواهید کرد بلکه دچار يك نوع رکود ذهنی و کودنی و حتی نومیدی خواهید شد که ممکنست سرتاسر زندگی شما را تیره و تار سازد.

پایه و اساس انتخاب کار باید نوع ساختمان جسمی و روحی و استعداد باشد. آندره ژید بحق مینویسد: «من کسانی را که در کاری استعداد و ذوق ندارند و میخواهند بازحمت و ناراحتی در آن کار توفیق یا بند دوست نمیدارم. زیرا اگر این گونه افراد در کارهای دیگر شرکت کنند هم به خود سود بیشتری رسانده اند و هم مردم از آنها بیشتر استفاده برده اند.» اگر بکاری مشغول شوید که در آن استعداد ندارید، آن را با بیعلاقگی انجام خواهید داد و همین دلبستگی نداشتن بکار موجب میشود آن کار را بنحو احسن انجام ندهید و یا نیمه تمام رهاش سازید بالعکس میل و علاقه بکار موجب میشود کار خود را با علاقه تا پایان انجام داده و موانع آن را با آسانی بر طرز سازید. داستان بارتولئوی گواه بر این حقیقت است. این مرد که علاقه زیاد به کارهای ساختمانی مخصوصاً پل سازی داشت بمردم اعلام کرد که خیال دارد بتنهایی پلی بسازد. همه باو

خندیدند و از وی درخواست کردند از این فکر محال است بردارد. ولی بارتولوئی نقشه خود را عملی ساخت و بتنهائی يك پل صدمتری آهنی ساخت و بدینوسیله بمردم نشان داد که علاقه بکار و کاردانی و تخصص میتواند اعجاز کند.

میل و دلبستگی بکار خود بخود باعث میشود که حواس ما بدان کار متمرکز گردد روانشناسان ثابت کرده اند که علت پریشانی حواس اکثراً بی علاقهگی به کار و پاره ای اوقات خستگی مفرط و بیماری و یا دچار بودن بحالات عصبی است. ولی نقش عمده را بی علاقهگی بازی میکند زیرا دیده شده که حتی افراد بیمار کارهائی را که مورد علاقه آنهاست بخوبی انجام می دهند.

ولی تنها داشتن استعداد و علاقه بکار هم کافی نیست. نقشه و تدبیر و متد صحیح هم لازم میباشد. وقتی که نقشه نباشد، رشته کار از هم گسیخته و هر دم با حوادث و پیش آمدهای غیر مترقبه روبرو میگردد.

این را باید همیشه در مدنظر داشت که هر کاری دو مرحله دارد: مرحله فکر و مرحله عمل، هر چه فکر دقیقتر باشد، نقشه با عمل درست تر از کار در می آید و برای طرح نقشه دقیق هم، مقدمات ریاضی لازم است تا کار بدون برخورد با موانع و پیش آمدهای غیر مترقبه در اسرع اوقات و بنحو اتم و احسن انجام یابد. راست گفته اند: «آنجا که نقشه نیست، حوادث است.»

نقشه نه تنها در ابتدای کار بلکه در طول جریان کار لازم است زیرا هر قدر هم نقشه دقیق باشد باز بر طبق فلسفه احتمالات امکان بروز پیش آمدها زیاد است ولی باید کاری کرد که حتی المقدور این پیش آمدها

اخلالی در کار ایجاد نکند. نکته دیگری که باید در حین انجام کار در نظر گرفت پرهیز از شتاب است : افرادی که در کار شتابزده هستند نه تنها بیشتر اشتباه میکنند و کار را بنحو احسن انجام نمیدهند بلکه اغلب اوقات پشتکار و پایداری هم نشان نمیدهند و در برابر کوچکترین موانع کم حوصله گی نشان داده ، از میدان بدر میروند .

شتاب و سرعت از خوبی کار میکاهد و اسباب بروز اشتباهات فراوان میگردد . علی بن ابی طالب بحق میگوید : « میوه شتاب لغزش است . »

باید در حین انجام کارهای خود همیشه این گفته رپارتاس را در نظر داشته باشیم : « کار خود را نیک انجام بده و اگر اندکی در آن تأخیر رخ داد و دیر انجام گرفت آزرده مشو . »

و نیز باید بخاطر داشته باشیم که انسان جایز الخطاست . اگر اشتباهی رخ داد نباید خود را ملامت کنیم و مأیوس شویم . بالعکس باید بکوشیم از هر خبط و خطائی که از ما سر میزند تجربه جدیدی بدست آوریم و باید این گفته ناپلئون را همیشه بخاطر داشته باشیم : « تنها کسی مرتکب اشتباه نمیشود که کار نمیکند . »

اگر میخواهید کارهای خود را با اشتباه کمتر انجام دهید و بآسانی بپایان رسانید ، باید کار را بقسمت های کوچک قسمت کنید و مرحله بمرحله پیش روید . هانری فور درین باره میگوید : « اگر کار را بقسمت های کوچک قسمت کنید و جزء جزء انجام دهید هیچ کار دشوار نخواهد بود . تقسیم کار بزرگترین عامل انجام کار بنحو احسن و اتم و منظم و مرتب است . »

اگر در موقع انجام يك كار احساس خستگی فوق العاده کردید، این حالت اصولاً عارضی و غالباً ناشی از بیماری وی یا میمیلی بکارویاضعف روحیه و یا نفرت از صاحب کار (در صورتی که صاحب کاری باشد) است. اگر خستگی ناشی از عادات است باید با نهایت شدت با آن مبارزه کرد زیرا در حالیکه تنبل اگر بخواهد میتواند کار کند. آدم خسته حتی اگر بخواهد قادر بانجام کار نخواهد بود. ولی اگر خستگی ناشی از بیماری است باید فوراً تأدیر نشده بمعالجہ پرداخت. و اگر ناشی از نفرت از کار و یا نفرت از صاحب کار است باید بفکر چاره افتاد.

باثبات رسیده است اکثر افرادی که دچار امراض زیرند به تنبلی و یا کاهلی متمایلند :

- ۱ - افرادی که مبتلی به اختلال دستگاه گوارش میباشد.
 - ۲ - افراد فربه و نقرسی
 - ۳ - افرادی که دچار کمبود ویتامین و یا اختلال بعضی غدد مترشحہ داخلی هستند.
 - ۴ - استعمال نوشابه های الکلی ، مواد مخدره و ادویه بمقدار زیاد
 - ۵ - اختلال مراکز عصبی و کوری و کوری و گنگلی .
- و بالاخره هر نوع بیماری داخلی آدمی را کم و بیش متمایل به کاهلی میکند ، علتش هم واضح است . در هنگام بیماری تن احتیاج به استراحت دارد و کاهلی هم بهترین نوع استراحت است .

تسخیر سرنوشت

آدمی آفریننده سرنوشت خویش است

« زردشت »

هر گاه ویلهلم دوم بیک مسئله سیاسی روبرو میگشت ، بوزرای خود میگفت : « قضا و قدر را فراموش مکنید ! » ویلهلم تنها کسی نبود که به نیروی کور قضا و قدر اعتقاد داشت . از قدیم آدمیان بقضا و قدر معتقد بوده و قربانیهای زیاد بآن داده اند ، یونانیان بقدری تحت تسلط عقیده و قضا و قدر بودند که میگفتند : « هیچکس نمیتواند از چنگ قضا و قدر رهائی یابد حتی ایزدان . » در آثار سفوکل ، اورپید ، ویرژیل ، اوید ، سنهک و چیچرون هم قضا و قدر نقش مهمی بازی میکند . در اینکه آدمی دستخوش سیل حادثات است ، شکی نیست . اگر خوب دقیق شویم ، درمی یابیم که همه کم و بیش بدبخت هستیم ولی نباید فراموش کرد که یکعده خود را بابدبختی میآرایند ! اینان هستند که واقعاً بدبخت اند . آنجا که « فاتالیسم » مبدل به بیچارگی میشود جائیست که شخص بخود میگوید : « کارها را بدست قسمت سپار ! » در زیر تیغ حادثه دست و پا زدن خطری ندارد . خطر وقتی روی میآورد که تسلیم تیغ حادثه میگردیم و برای رهائی از شر آن دست و پائی نمیزنیم . درست است که :
روزگار دائم اندر کمین بخت ماست

دزد دائم در پی خوابیده است !

ولی اینرا هم نباید فراموش کرد که :
رشته تدبیر از زنجیر باشد سخت تر

مرد با تدبیر اندر بند آرد شیر را !

بنابر این ولودر همه جالاشخور بدبختی بالهای شوم خود را گسترده
باشد ، نباید فراموش کنیم که بلبل نیک بختی هم با صدای شیرین خود
ما را بسوی خود فرا میخواند . ترانه بلبل بگوش همه میرسد ولی فقط
عده ای معدود که پنبه فاتالیسم را در گوش نکرده اند ، صدایش را
میشنوند و بسویش میروند .

ممکنست کسانی که در رأس تشکیلات بزرگی قرار میگیرند
(مانند هیتلر و ناپلئون) نتوانند سیر قضا و قدر را تحت کنترل قرار
دهند ولی يك فرد عادی چون زیاد با عوامل خارجی سروکار ندارد ، در
مبارزه با قضا و قدر میتواند قدرت بیشتری از خود نشان بدهد .
علت اعتقاد به قضا و قدر چیست !.

حیات ما آئینه ایست که حوادث را منعکس میکند و در پس
حوادث ، هزاران علت و معلول پنهان است . ما این علل را درك نمیکنیم
و در نتیجه تسلیم بدبختی میشویم و خیالات واهی میکنیم .

چه نیکو گفته است امرسون : تقدیر چیزی جز علل دانسته
نشده نیست ؟ ما اگر چه نمیتوانیم طوفان را نابود کنیم ولی میتوانیم
از شر طوفان بر حذر باشیم . برای توضیح این مطالب داستان بتهوون را
که در سراسر عمر سخت با تقدیر مبارزه کرد نقل میکنیم :

زمانیکه بتهوون در اتریش میزیست ، ناپلئون به این کشور حمله کرد .

باز همو گوید : هر چه ما را محدود میکند ، اسمش را می -
گذاریم اقبال !

آنکه مسلط بر سر نوشت خویش است ، مانند يك چاه عمیق است
 هر گاه سنك درون آن انداختید ، صدائی میکند و آب آن کمی بهم
 میخورد ولی بعد دو باره سکوت و آرامش برقرار میشود ولی آنکه
 تسلیم سر نوشت میشود مانند جوئی است که بمجرد اینکه بمانعی بر میخورد
 تا زمانی که آن مانع وجود دارد خروش بر میدارد و غوغا میکند و نظم
 جریانش بکل بهم میخورد

بل باید گفت برگ کاغی است که روی رودخانه افتاده و بی-
 اختیار اینسوی و آن سوی روانست و یا بقول شاعر :

برگ کاغ پیمیش توای تند باد من چه میدانم کجا خواهم فتاد
 اگر بقانون علت معتقد باشیم و ایمان داشته باشیم که زیر گنبد
 کبود هیچ عملی بی عکس العمل و هیچ صدائی بی بازگشت نیست ، هرگز
 به سر نوشت هم تسلیم نخواهیم شد . در هر معلول باید علت را بجوئیم
 و حلقه هائی را که حادثات را بهم پیوسته اند پیدا کنیم تا چاره درد خود
 را دریابیم و بدرمان پردازیم . آدمی فقط تا وقتی در پنجه قوی سر نوشت
 اسیر است که پی بعلت بروز حادثه نبرده است . از اینرو گفته اند «تقدیر
 تاهنگامیکه شناخته نشود ، کور است» پس حکومت بر سر نوشت عبارتست
 از پی بردن به علت و مبارزه با آن و کسی میتواند بر سر نوشت بخوبی
 حکومت کند که بقوانین طبیعت انسانی پی برده بطرز صحیح از آنها
 استفاده میکند .

در تاریخ نمونه های زنده ای از مردانی وجود دارد که در شرایط
 بسیار نامناسب متولد شدند ولی بامبارزه با سر نوشت ، بکار های بزرگ

هنگامیکه مسلسل‌های ناپلئون پایتخت اتریش را بتوپ بسته بود
و همه پریشان و مضطرب شده بودند، بتهوون با نهایت خونسردی در
گوشه ای از خانه خود سرگرم تصنیف آهنگهای جان پرور خود بود



امیل لودویگ وان بتهووان

و با این ترتیب وی خود را از این طوفان وحشت، از ترس و دهشت برکنار
داشت. اگر بتهوون مرد ضعیف‌الاراده‌ای می بود تسلیم سرنوشت میشد
و از ترس فرار میکرد و هیچ‌گونه آهنگی هم نمیساخت.

دست بازیدند و کامیاب شدند . اینپانشان دادند آن نیرو هائیکه مردم به اشتباه شانس نامیده اند چیزی جز میوه نبرد با سرنوشت نیست . آری، درد نیائی که «قانون علیت» بر همه چیز و همه جا حکومت میکند، میتوان با سرنوشت مبارزه کرد . فقط کسی تسلیم قضا و قدر میشود که مانند برك در سیل حادثات افتاده است . برای کسیکه تمام امور زندگی را بدست قضا و قدر سپرده، زندگی بصورت یکنوع «بخت آزمائی» در میآید . ❖

کسیکه عنان اراده را بدست سرنوشت سپرده و به « سرنوشت چاره ناپذیر» اعتقاد دارد سرنوشتش آن خواهد بود که تا پایان عمر زیر چوگان حوادث چون گوی سرگشته و حیران باقی بماند .

برای مبارزه باتقدیر اراده قوی لازم است . چه حوادث تار و پود سرنوشت ما را تشکیل میدهد و برای حکومت بر سرنوشت ، حکومت بر حوادث لازم است و برای حکومت بر حوادث ، باید اراده ی توانا داشته باشیم . باید اراده خود را چنان قوی کنیم که موقع روبرو شدن با سرنوشت بتوانیم مانند بتهوون فریاد بزنیم :

« من گریبان سرنوشت را خواهم گرفت . اونمیتواند سرمرادر برابر زندگی خم کند»

چقددر است گفته است مترلینك «كسیكه از سرنوشت خودشكایت

❖ مشرقیان اکثراً به قانون علیت توجه نداریم ولذا بیش از غربیان به سرنوشت اعتقاد دارم . بقول مالاکای شرقیان بحادثه « قسمت» میگویند « این طرز فکر غلط است که موجب میشود کاملاً تسلیم حوادث شده کوششی برای از بین بردن اثرات شوم حوادث دردناك نشان ندهیم .

میکند ، از کوچکی روح خود شکایت کرده است » و بهمین معنی اشاره میکنند وقتی که رواقیون میگویند : « مشکلات بخودی خود مهم نیستند . آنچه مهمست طرز برخورد ما با آنهاست . »

در این جهان ، در این تاریکخانه پر اسرار ، آدمی باید نه تنها اراده خود را پیوسته تقویت کند بلکه باید عقل خود را مشعل راهنمای راه تاریک زندگی قرار دهد و با احتیاط گام بردارد .

راه زندگی تنگ و تاریک و پراز سنگلاخ است . کسی که چراغ عقل را راهنمای خود قرار میدهد ، از اکثر مصائب زندگی رهایی تواند یافت ولی آنکه دیوانه است و از خرد بیگانه ، بی پروا و بدون راهنما در راه زندگی گام برخواهد داشت و در ظلمات بکور مالی خواهد پرداخت و چون راه را از چاه تشخیص نمی دهد ، بحوادث ناگوار روبرو گشته از پای در خواهد آمد . ناتوانان در برابر مصائب و محن از پای در می آیند ولی اقویاء قویتر میگردند . آتش پنبه را به خاکستر و آهن را به پولاد مبدل میکند .

یک روح نیر و مند در موقع برخورد با مصائب یا آنرا مردانه تحمل میکند و یا بمیل خود ماهیت آنرا تغییر میدهد .

در درون ماقوای عظیمی نهفته شده است که همیشه حاضر بکمک میباشد ولی این قوا خود بخود بفعالت نمی افتد هر گاه این قوا را برانگیختیم ، روح ما در میان دریای حوادث چون صخره صما پایداری خواهد کرد و امواج حادثات تنها کاریکه میتوانند در برابر چنین روحی بکنند آنستکه بآن برخورد کرده با فریاد و فغان بعقب برگردد .

توانا حوادث جهان را امری عادی تلقی کرده با بازیهای روزگار

اراده عادات خود را تغییر دهیم و حتی صفات بد خود را ضعیفتر گردانیم اراده آن نیروی عظیم باطنی است که با اتکاء آن میتوان همان کار را کرد که اهرم میکند یعنی میتوان بوسیله آن بزرگترین و سنگین ترین مشکلات را از میان برداشت . چون ما همه سازندگان سرنوشت خود هستیم ، باید همیشه بخاطر داشته باشیم که تا زمانی که به حوادث تسلیم نشده ایم ، هیچ نیروئی نمیتواند سد راه پیشرفت ما شود . آنکه خود را تسلیم قضا و قدر میکند ، در حقیقت خود را تسلیم ضعف های خود میکند؛ و آنکه تسلیم ضعف های خود کرده است ، نباید در انتظار کامیابی بنشیند.

علت و معلول

سایه با ذات آشنا باشد سایه از ذات کی جدا باشد

سنائی

از بزرگمهر حکیم پرسیدند : « کارها بکوشش است یا قضا ؟

جواب داد : « کوشش قضا را سبب است »

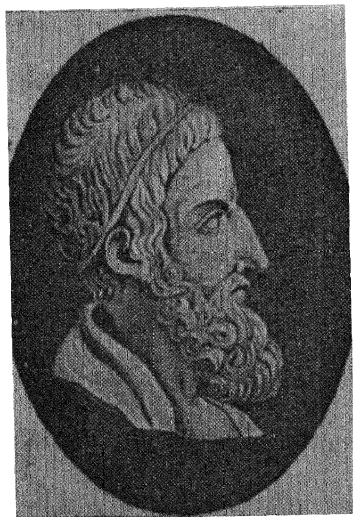
بزرگمهر در این جمله کوتاه و پرمعنی ما را از بزرگترین قانون زندگی یعنی قانون علت، آگاه میکند . قانون علت بمایگوید که هر علت معلولی دارد . معلولها هم غیر قابل پیش بینی نیستند . بدین معنی که از روی اعمالی که امروز انجام میدهیم تا اندازه ای میتوانیم حوادث آینده را پیش بینی کرده و در کی مبهم از سرنوشت آینده خود داشته باشیم . زیرا از روی علل میتوان معلولها را حدس زدمثلا فرض کنید دانش آموزی که امروز جوان و تندرست است اوقات خود را بلهو و لعب و میگساری و قمار بازی و بطالت میگذراند ، از وضع امروز او

با خنده و خونسردی روبرو میگردد و از حادثات باك ندارد چه او میداند بر آنها غلبه تواند کرد و از سوی دیگر ، میداند که بعض حوادث بدر لباس مبدل می آیند و در حقیقت خیری بزرگ اند و لو شر باشند ، بر تجارب زندگی میافزایند و تجربه هم معلم زندگی است .

بنای روزگار بر جمع و تفریق است . ما باروزگار قمار می بازییم . فقط کسی میتواند در این قمار کمتر با شکست روبرو گردد که همیشه خود را هشیار و بیدار نگه میدارد . ماهمه حمال سود و زیان خود هستیم و اعمال هر کس سرنوشت اوست . بقول بودا : نه در هوا ، نه در قعر دریا ، نه در سینه کوهها و نه در جزوی از اجزاء عالم جائی نیست که آدمی

در آنجا بتواند خود را از نتایج اعمال خودرهائی دهد . « برای غلبه باید هم فکر او هم عملا بکار پرداخت یعنی باید هم علت درد های خود را با تفکر دریابیم و هم بكمك نیروی اراده بعمل پردازیم .

تاثیر قدرت اراده در عملی کردن افکار ما بحدیست که میتوان گفت : اگر در جهان قدرتی وجود داشته باشد که دیر یا زو



قدرت خود را آشکار میسازد آن قدرت نیروی اراده است .

آرشمیدوس میگوید : « بمن تکیه گاهی بدهید نیار از جایش بلند خواهم کرد »
انسان هم میتواند با تکیه گاه نیروی اراده ،
بر سخت ترین مشکلات پیروز شود .

ما میتوانیم بكمك نیروی

شکست میخورم تا راه شکست دادن را بیاموزم».

حوادث همیشه بنفع ما نیست ؛ حتی توانا ترین اشخاص با حوادث ناگوار روبرو میشوند ولی ناتوان آنرا «قسمت» نامیده با کمال خواری و بیچارگی تسلیمش میشود .

فلسفه تقدیر ، فلسفه ضعفاء است . « قسمت » گریز گاهی است برای ناتوانانی که همت آنرا درخود نمی بینند تا با مشکلات مبارزه کنند و اگر نه امری واضح و مبرهن است که اقبال هوا دار کسی است که طرفدار کار و مبارزه است .

انسان برای فلج کردن قوای دماغی خود وسائل مختلفی اختراع کرده است یکی از این وسائل تریاک ، دیگری مشروب ، سومی اوهم مذهبی و چهارمی همین توهمی است که تقدیر نام دارد .

کسانیکه گرفتار توهم «تقدیر» میباشند مانند اشخاصی هستند که در خواب راه میروند . اینها از خود هیچگونه اختیاری ندارند . حوادث آنها را بجلو میبرد . اینها مغز خود را هرگز برای حل مشکلات خود بکار نمیاندازند .

اینها اقبال را يك نیروی نامرئی و یا يك علت مجهول کشف نشدنی و یا يك حادثه غیر قابل محاسبه میدانند .

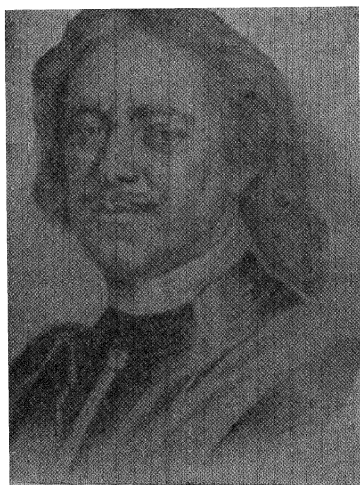
گفتار خود را با سخنان پرمغز اسپورجئون پایان میدهیم :

« من هرگز بشانس و اقبال اعتقاد نداشته‌ام بجز اینکه خیال میکنم اقبال شخص را از روی خندق عبور میدهد بشرطیکه آن شخص بتواند خوب بجهد و يك قطعه گوشت در ظرفش مینهد بشرطیکه از باغچه و گوسفند خود نگاهداری کند .

میتوان کم و بیش حدس زد که وی آتیه تاریکی خواهدداشت .
معلول همیشه از علت پیروی میکند زنجیر وقایع امروز خالق
اعمال و حوادث دیروز و اعمال و حوادث امروز خالق اعمال و حوادث
فردای ماست .

هر عمل ، هر فکر و هر احساس امروز ، در اعمال و افکار فردای
ما منعکس میشود . اگر امروز ، خود را برای مبارزه با حوادث ناگوار
آماده کنیم ، فردا بهتر از عهده مدافعه برتوانیم آمد . چرا که اگر چه
عوامل خارجی در ما مؤثرند ولی گزندیکه از این عوامل بما میرسد
وابسته بطرز برخورد ما با آنها است .

کامیابی و یا شکست در دفع هر مصیبت ، وابسته بطرز تفکر و
عمل ما است . بهمین جهت در حالیکه شکست و ناکامی برای روحهای
ناتوان زهر قاتل است ، برای روحهای توانا بمنزله نخستین پلکان



کامیابی است مرد توانا با هر شکست
بیکى از اسرار کامیابی پی میبرد
و در حقیقت از هر شکست درسی فرا
میگیرد و بدین ترتیب بر تیره بختی
های خود میخندد و سر انجام
پیروز میشود . پتر کبیر این راه
را پیش گرفت و آنقدر در برابر
شکست هائیکه بدست شارل دوازدهم
بر او وارد شد مقاومت کرد تا پیروز
گردید و بدین ترتیب قولى را که
داده بود عملی کرد : « آنقدر

پتر کبیر گفت : « آنقدر شکست میخورم
تا راه شکست دادن را بیاموزم . »

«اقبال غالباً بکسانی روی می‌آورد که بدنبالش می‌روند . بعقیده
من اقبال فقط یکبار بردر خانه‌هر کس دق الباب میکند ولی اگر کار و
فعالیت در را باز نکرد، اقبال هم میرود و باز نمی‌گردد .»

خود را کشف کن

بر خود نظر ساز تهی دامن مرنج
در سینه تو ماه تمامی نهاده اند

اقبال لاهوری

برای اینکه بهترین استفاده را از سرزمین وجود خود بکنیم باید
نخست کشف کنیم چه نوع استعدادهایی در ما وجود دارد و از عهده چه
کارهایی بر توانیم آمد . ❖

مقصود سولون از جمله «خود را بشناس» همینست یعنی شناس که
چه هستی و چه میتوانی بکنی . باید چون غواص در خود فرو رویم و با
نور افکن توجه بدرون بینی پردازیم و بدقت خود را مطالعه کنیم تا
قوای درونی ما عیان گردد .

در هر کس امکانهای شگفت انگیزی هست .

اگر ما از تمایلات درونی خود پیروی کنیم تمایلات درونی
چون مقناطیس اشیائی را که شبیهش میباشد بخود جذب میکند و کلیه
تجارب و اطلاعاتیکه مورد علاقه تمایلات باطنی ماست در انبار حافظه
جمع میشود و موقع لازم از امکانیت های خود استفاده توانیم کرد .
ولی اگر ما باین مقناطیس درونی اعتنائی نکنیم و سعی کنیم بر

❖ نیچه به حق میگوید : « باید بکوشیم آنچه هستیم بشویم »

خلاف تمایلات باطنی خود بگردآوری اطلاعات و تجاریه‌سازی باطنی ما علاقه‌ئی بآن ندارد پردازیم ، اطلاعات ما مدام از انبار حافظه فرار خواهند کرد و در نتیجه در کاریکه تعقیب میکنیم یا خیلی کم موفق میشویم و یا باشکست قطعی روبرو میگردیم .

کسیکه بکاریکه مخالف استعدادهای اوست میپردازد مانند شناگری است که برخلاف جریان آب شنا میکند . پیداست او در هر قدم بدشواری تازه‌ای برمیخورد و سرانجام ممکن است بر اثر تلاش فراوان در بین راه هلاک گردد . برای پیشرفت سریع ، باید بکاری مشغول شویم که مطابق با استعدادهای ماست درین صورت مثل کسی خواهیم بود که مطابق با جریان آب شنا میکند .

وقتیکه با استعدادهای خود پی بردیم و بکاریکه مطابق با استعداد هایمان میباشد پرداختیم ، باید دیگر به پس و پیش نگاه نکنیم بلکه باید یگراست بسوی هدف پیش برویم .

قبل از اینکه اقدام بکاری کنیم ، باید این سؤالات را از خود بکنیم : آیا تحصیل آن مطلوب است ؟ آیا وصول بآن برای من امکان پذیر هست ؟

موانع بزرگی که در راه آنست کدامند ؟ آیا میتوان بر این موانع چیره شد ؟ آیا پیروزی خیلی گران تمام میشود ؟ فقط اگر جوابها همه مساعد بود باید بکار پردازیم و گرنه باید از اقدام و عمل چشم پوشیم . تا زمانیکه از جان و دل بکاری نپردازیم و شب و روز درباره کار خود فکر نکنیم ، باید یقین حاصل کنیم که در آن کار استعداد نداریم و درین صورت بجاست هر چه زوتر آن کار را ترك کنیم که بارفتن در پی آن ، جز اتلاف

انرژی و تضییع وقت حاصلی بدست نخواهد آمد هر چه شخص دیر تراژ استعداد های حقیقی خود با خبر شود، بهمان نسبت کامیابی او بتأخیر میافتد برعکس هر چه زود تر استعداد های خود را کشف کند و تمام وجود خود را وقف پرورش آن نماید، بهترین استعداد او بهترین وجه پرورش خواهد یافت و بکامیابی نزدیکتر خواهد گردید.

قسمت اعظم مردم تمایل شدید بهمرنگ جماعت شدن دارند و تحت تأثیر حسادت و تقلید و غرور قرار میگیرند و از این رو پا روی استعداد های خود گذاشته سعی میکنند برای اثبات هوش و برتری خود به قلمرو دیگران تجاوز کنند و در نتیجه دنیای خود را از دست میدهند و در يك دنیای بی شکل و نا هم آهنگ سرگردان میگردند.

هر کس برای خود دنیائی است. هر کس شخصیت بی نظیری دارد. از درون هر کس این صدا بلند است: «من بسی نظیرم، من بی نظیرم» کسانی که پی هر صدائی میروند و بهربادی میجنبند، از این موضوع غافلند که مردم مساوی خلق نشده اند و هر کاری از عهده هر کس ساخته نیست. ما باید بجای اینکه همرنگ دیگران بشویم و به تقلید پردازیم، شخصیت بی نظیری را که درون ماست، پرورش بدهیم. چه لزومی دارد ما برای خوش آیند این و آن، از اعمال و رفتار دیگران تقلید کنیم و بدلخواه دیگران، زندگانی نمائیم و بایش گرفتن این طریق، بردگی را بر خواجگی ترجیح دهیم؟

آنکه از راهی که طبیعت در برابرش گشوده می رود و تقلید نمیکند مردی است با شخصیت و سر انجام کامیاب میشود ولی آنکس که بتقلید میپردازد هر قدر هم در تقلید مهارت نشان دهد، شخصی است بی کفایت

و بی شخصیت و آخر الامر درزندگانی بشکست‌روبرو میشود . چرا ؟
برای اینکه ما نمی‌توانیم شخصیت دیگری را بر خود ببندیم .

ما نمیتوانیم با بال دیگران پرواز کنیم . شخصیت هر کس از
درون رشد میکند و بیرون نمایان میگردد . ما با تقلید از دیگران مانع
رشد شخصیت خودمان میشویم و سرانجام مانند آن زاغ میگردیم که
روش کبک را نیاموخت و روش خود را هم فراموش کرد !

آری ، ما باید خود را کشف کنیم . این نخستین وظیفه ماست .
خود را کشف کنیم تا بتوانیم در زندگی بجدا کثر از سرزمین وجود
خود محصول برداریم . همانطور که صورت هر کسی با دیگران متفاوت
است ، استعداد های او هم با دیگران فرق دارد . استعداد هامنابع قدرت
های بی پایانی هستند بشرطیکه کشف گردیده مورد استفاده صحیح
قرار گیرند . بمحض اینکه در اقیانوس مجهول روح ساحل معلوم و
مشخصی نمایان گردید ما در آستانه کشف مواهب خود هستیم .

کسی بمعنی حقیقی استعداد های خود را بکار انداخته است که
تمام آثار و اعمال او مارك شخصیتش را هویدا ساخته ! مردی که نمی
تواند در باره امور خود تصمیم بگیرد و همواره محتاج بیک دلیل و
راهنماست ، نمیتواند از فرصتهائی که پیش می‌آید استفاده کند .

کسیکه هر روز تحت تأثیر سخنان دیگران قرار میگیرد و خط
مشی و هدف زندگی خود را پیوسته تغییر میدهد مردی نیست که
بتواند واقعاً به جائی برسد . مردی مانند این نمیتواند مبتکر و پیشوا
و آفریننده باشد .

برای پرورش گوهر ذاتی خود باید آزادانه فکر کرد و آزادانه

فکر کردن هم مستلزم آنست که ما سیاحت‌هایی در درون خود نموده و خود را کشف کنیم .

در جستجوی راه خود باشید تا قوه خلاقه شما بکار افتد و بخت مردم بر شما لبخند زند . .

باید استعداد های شما چون غنچه بشکند و رایحه‌ی معطرش پراکنده گردد ولی این امر صورت نمیگیرد مگر آنکه شما آنها را کشف کرده به پرورش آنها همت گمارید .

ممکنست کسی با پرورش استعداد های خود ، چیزهای تازه‌ای کشف کند . مانند کریستف کلمب که بخيال خود بهند رفت در حالیکه در حقیقت امر یکارا را کشف کرد و نمیدانست يك چنین قاره عظیمی را کشف کرده است .

دانستن اینکه چه کشف کرده ایم چندان مهم نیست . مهم اینست که گام زن راه نو باشیم و چیزهای تازه کشف کنیم .

وقتی که يك شخص خود را شناخت اوشغلی را انتخاب خواهد کرد که با بهترین استعداد هایش وفق میدهد ؛ و ما همه میدانیم که آدمی هر کاری را که دوست میدارد آنرا حتی المقدور بی نقص بپایان میرساند .

همانطور که امر سن میگوید: «تقلید خود کشی است.» بزرگترین مانعی که فراراه آدمی است تقلید است . آری کور کورانه تقلید کردن و بتوانائی و افکار خود ایمان نداشتن و بی نقشه و هدف بودن، بزرگترین مانع راه کامیابی است . گوته در جائیکه نابغه را وصف میکند میگوید: «نابغه در بند حدود و تعینات دیگران نیست . قانون در وجود اوست ؛ همچون کوهی آتشفشان از درون میخروشد و کوهپاره‌ها را از پیش بر

میاندازد و دهانه‌ای برای فوران خود میسازد! فطرت‌وی قانون میگذارد
و کار خود را با آن می‌سجد . »

و بهمین نکته اشاره میکند وقتی که امیل لودویگ میگوید :
« راز نبوغ مردان بزرگ را باید در درون خود آنها جستجو کرد
حوادث خارجی زندگی ایشان فقط شاخه‌ای از این ریشه است. »

نکته قابل توجه آنست که برای موفقیت حتماً هوش فوق‌العاده
لازم نیست : آنچه لازمست طرز صحیح بکار بردن هوش است. همانطور
که تاجر با دانستن روش صحیح بکار انداختن سرمایه میتواند منافع
سرشاری بدست آورد ، همانطور با درست بکار انداختن قوای دماغی
خواهیم توانست کارهای قابل توجهی بانجام برسانیم . تفکر صحیح
کلید طلایی گنج کامیابی است شخصیکه قادر بتفکر صحیح است همیشه
بر شخصی که فقط مرد عمل است برتری دارد ولی کسانی صد در صد
کامیاب میگردند که هم بر تفکر صحیح قادرند و هم بر عمل صحیح .
شخص در موقع کار باید بداند چه میکند و گرنه به اشتباهات بزرگ دچار
شده در سراسیمگی شکست پرتاب میشود .

بنابر این مهم آن نیست که چه میدانیم بلکه مهم اینست که بدانیم
چه هستیم و چه میتوانیم بانجام رسانیم . یعنی باید همان باشیم که هستیم
و این معنی را اقبال بابیان شیرین خود اینطور بیان میکند .

قلزمی ؟ با دشت و در پیهم ستیز

شبمنمی ؟ خود را بگلبرگی بریز !

شکست و ناکامی

« شب تار مژده روز روشن بعد را میدهد. »

در کار خود شکست خورده اید؟ اگر چنین است هم اکنون شما در راه کامیابی گام نهاده اید. هم اکنون باید از این فرصت گران بها استفاده کنید زیرا شکست هاستون موفقیت اند و کامیابی غالباً يك قدم دورتر از شکست است .

مردان کامیاب غالباً از شکست، میوه پیروزی را چیده اند و بسروری رسیده اند. ایشان میدانستند که بین شکست و پیروزی غالباً فاصله بسیار باریکی وجود دارد. اغلب اشخاص قادر نیستند این فاصله کم را ببینند و از اینرو در همان لحظه ای که نزدیک است پیروز شوند و بمقصد رسند دست از فعالیت و مبارزه بر میدارند و در قلمرو شکست به عقب نشینی میپردازند و آنوقت بر کسانی که کامیاب شده اند رشک میبرند ولی نمی بینند که آنان در طلائع طوفانهای حوادث پرورش یافته اند و پیروزی خود را از کام اژدهای شکست ربوده اند.

تحمل شکست و ادامه به پیشروی علی رغم شکست ، مارا خواهی نخواهی بسر منزل کامیابی میرساند . آنکه پیوسته بر زمین میخورد و باز بر میخیزد و در راهی که پیش گرفته است پیش میرود ، سرانجام بمقصد خواهد رسید. کمتر کسی از نفس شکست، شکست خورده است قبول شکست است که منجر بشکست میگردد .

برای این که شکست روحیه مارا درهم نشکند ، نباید گذاشت

شکست سوهان روح شود. بالعکس باید در برابر سیل بلایا و محن چون سد محکم پا بر جای ایستاده و مقاومت کرد تا شکست ناله کمان بدریای نیستی فرار کند.

مردان بزرگ عناصر بررگی را ازرنج و سختی، شکست و ناکامی بیرون آورده اند. طوفانهای بدبختی استعداد هارامکشوف و قوای درونی انسانی را تقویت کرده است. راست گفته اند: «اگر میخواهی ستارگان را به بینی بقعر چاه اندر شو».

اغلب مردم خودشان را پیدا نکردند مگر پس از اینکه همه چیز را از دست دادند. موانع و سختیها، شخصیتهای بزرگ بوجود میآورد. بدبختی معلمی است سختگیر ولی سختگیریهای او میوه های شیرینی در بر دارد.

پس چه شگفت اگر سیدنهام بینتر بگوید: «شکستهای زندگی نه پیروزیهای آن مردان توانارا ساخته اند»

تاریخ فرهنگ آدمی نشان میدهد که اغلب آثار بزرگ در زندان و تبعید گاه بوجود آمده اند. زندان قوای خفته بسیاری از اشخاص را بیدار کرده است. «رابن سن کروسو» شاهکار ادبیات انگلستان، در زندان بوجود آمد. سروالتراله «تاریخ دنیا» را در زندان نوشت. جان بنیان، کتاب «سیاست مسیحی» را در زمانیکه در «زندان بدفورد» بود نوشت. مارتین لوتر در زمانی که در «قلعه وارتبورگ» محبوس بود، کتاب مقدس را ترجمه کرد. لنین شاعراهای خود را تبعید گاه اختیاری خود، سویس بوجود آورد. هوگو، بینوایان راهنگامی که از فرانسه تبعید شده بود، نوشت.

ابن خلدون از مردان سیاسی بود . حاسدان تفتین کردند و وی در مدت ۱۴ سالیکه تبعید شده بود و در بیابان ها آواره میگشت شاهکار خود « مقدمه بر تاریخ » را نوشت ؛ هیتلر کتاب شورانگیز « نبرد من » را که مدت ده سال « انجیل » آلمانها بود ، در زندان نوشت .

همچنان که با اصطكاك افكار ، برق حقیقت جستن میکند آدمی هم بارو بر و روشن شدن بامشكلات نیرومند میگردد . زندگانی عالی زندگانی سخت و درد آلود است . کسی که تن و روان خود را برای منظور عالی برنج میافکند ، به بزرگترین کامیابی ها نائل میگردد . مردان بزرگ دمی نیاسودند و آنی راحت نجستند و در سفر زندگی ، مشقت را همسفر خود قرار دادند و از شکست و ناکامی ، این دو نعمت نعمت نما ، میوه های پیریزی چیدند : همچنانکه گاهی در طریق عشق باید با جان بازی کرد در طریق کامیابی هم باید جان بازی نمود .

بسیار بویه اند مردانی که در گاهواره رنج بزرگ شده اند . داستایوسکی ، مثلاً ، دسراسر عمر با فقر و مرض دست بگریبان بود و با اینکه پیوسته روحاً و جسماً در عذاب بود ، لایمقطع مینوشت و هر گزار مطالعه دست بر نمیداشت .

استالین هم در جوانی با اینکه گرفتار بینوائی و در بدر گردی بود ، هر گز آنی از مطالعه دست بر نمیداشت و همیشه در جیبش کتابی پیدامیشد . استالین خیلی کم حرف میزد و دائماً متفکر بود . وی اشخاص فعال و زحمتکش را دوست میداشت و خود پیوسته سعی میکرد فعالیت کند .

استالین در دوران مبارزه چندین بار به زندان افکنده شد و در زندان بود که پوژد آبدیده گردید .

شیلر بهترین کتابهای خود را وقتی نوشت که دچار درد های جسمی شدید بود . وی مدت ۱۶ سال از درد مینالید . میلتون بهترین آثار خود را وقتی نوشت که کور و فقیر و مریض شده بود . از گفته های اوست « هر کس بهتر رنج برد ، بهتر کار تواند کرد ! » کیتز بهترین اشعار خود را وقتی نوشت که در اثر ابتلاء بسل با مرگ دست بگریبان بود .

رنج‌هاییکه نویسندگان و هنرمندان کشیده اند ، در اغلب آثارشان منعکس است . بطوریکه میتوان گفت آثار آنان آئینه تمام نمای روح آنانست . بقول هاینه . « شرح احوال ادباء را باید در آثارشان جستجو کرد . در آنجاست که محرمانه ترین اعترافات شعراء را توانید یافت » .

اغلب نویسندگان مواد نوشته های خود را مستقیماً از تجارب زندگانی خود بدست می آورند و در حقیقت تجربیاتی را که در آئینه درخشان روح آنان نقش بسته ، نقاشی میکنند . فی المثل طوفان عشق بجمال اعلی بود که درون آرام جلال الدین رومی را پر جوش و خروش ساخت و او را بگفتن اشعار نغز برانگیز بطوریکه میتوان گفت مثنوی معنوی آتشی است که از دل مولوی برخاسته است ؛ و میتوان گفت که اشعار حافظ خونی است که از دل مجروح وی چکیده است و رباعیات عمر خیام خاکستر دل پرسوز و گداز خیام است و اشعار شعله ور فردوسی آتش میهن پرستی اوست که سالیان دراز قلب حساسش را میگداخته است . نه تنهامصائب ، بلکه حتی دشمنان ، راه بزرگی ما را باز میکنند . اینک گفته اند دشمن در حقیقت دوست ماست ، سخنی است بجا ؛ زیرا

دشمن با ایجاد موانع در راه اشخاص کامیاب، آنان را در مبارزه ورزیده تر میکند. دشمنان ما آئینه هائی هستند که در آن عیوب ما آشکار میگردد ما از عیب جوئی دشمنان نه تنها باید نرنجیم بلکه باید باستقبالش بشتابیم زیرا فقط بوسیله خرده گیریهای آنان قادر میگردیم بمعایب بزرگ خود پی برده با آن مبارزه کنیم.

نیچه میگوید: «ترا بقدری دوست میدارم که رنج و آشفتهگی و سرشکستگی برایت آرزو میکنم. میخواهم چون بیماران بنالی، میخواهم تلخی زهر تحقیر را بجشی بتورحم نمیکم چون ترا دوست میدارم. میدانی چرا؟ آرزو دارم نیروهای خفته تو بیدار شوند تا در شاد روزگار باروحی مسلح پایداری کنی!»

در ختلهائی که روی کوهساران میرویند توانا تر از درخت هائی هستند که در دشت و دمن میرویند زیرا درختهای کوهی بیشتر در معرض طوفان های شدید هستند. ریشه های درخت در یک زمین سنگلاخی محکمتر در زمین فرو میرود تا در یک زمین عادی. همینطور مرد در یک محیط خشن و نامساعد توانا تر و نیرومند تر می شود. بتاریخ نگاه کنید: مللی که در دامنه کوهها زندگی میکرده اند اغلب توانا تر از مللی بوده اند که در دشت و دمن روزگار می گذرانیده اند. روزگار سخت و خشن است. کسی که مانند روزگار سخت و نیرومند نیست نمی تواند در برابر مشکلات تاب مقاومت بیاورد.

روحهای خواب آلوده نمیتوانند با صاعقه و برق سخن گویند از اینرو ما باید بکوشیم بر ضعف های خود فائق آئیم تا شکستهای پی در پی بما روی نیاورد. چه شکستهای پی در پی برخلاف شکست موقتی قاتل روح

و جسم است . از این رو باید هر شکست ناگواری که در گذشته بر ما وارد شده ، اگر برای ما عبرت افزا نباشد فراموش کنیم چه بیاد آوردن اینگونه شکستها جز اینکه بر ناراحتی ما بیفزاید ، ثمری ببار نخواهد آورد . باید کشتی ایام گذشته را پشت سر خود بسوزانیم و در کشتی حال باتوشه امید بسوی آینده درخشان رهسپار گردیم .

فراموش کردن مصیبت ، راه درمان آنست . ولی در ضمن نباید مصائبی که در آئینه ممکنست بماروی بیاورد نادیده بگیریم بل باید همیشه برای استقبال از آن آماده باشیم چه همانطور که گفته اند غالباً برد با کسی است که خود را برای باختن مهیا ساخته است .

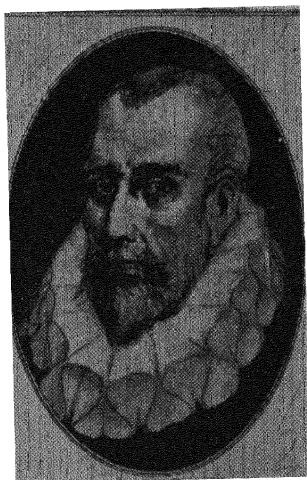
سرنوشت‌های باشکوه فقط نصیب کسانی می شود که برای هر نوع بدبختی خود را آماده ساخته اند .

بدبختی وقتی بـا روحی توانا رو برشده تنها بـان گزندی نمی‌رساند بلکه توانا ترش می‌سازد . از این روست که گوته میگوید: « اخلاق را طوفان های روزگار تقویت میکند . » و ناپلئون عقیده دارد « شدائد و آلام هوش انسان را تیز تر و محصول خیز تر میکند » مغز اغلب مردم گوری است که در آن استعداد هایشان مدفون مانده . چرا ؟ برای اینکه هیچگونه پیش آمد فوق العاده ای به آنان روی نیاورد تا قوای دماغی خود را بکار اندازند . علت اینکه اغلب مردان بزرگ از يك كلبه محقر پـا بیرون نهاده اند همینست که آنان دارای این شانس شدند که باشکستها و ناکامی ها روبرو گردند . در نتیجه قوای دماغی آنان بکار افتاد و استعداد هایشان آشکار گردید .

پس نه تنها درد و ناکامی و شکست بدن نیست بلکه همینهاست که

چون موی زنگی درهم افتاده و در
بیابان تنگدستی سرگردان گشته
بود. این مرد آنقدر بدبختی دیده
بود که به «ناغه ناکام» موسوم شد.
ناکامی • کمدی الهی • «دانته»
را پدید آورد.

«لیسیداس» و «بهشت مفقود»
ملتون هم محصول ناکامی بود.
سولستر ریاضی دان مینویسد که وی
موقعی میتوانست يك مسئله مشکل
را حل کند که در آتش تب میسوخت. بالزاک، اسکات و تولستوی



سروانت، شاهکار خود «دون کیشوت» را
موقعی نوشت که در آتش فقر دفاقه میسوخت.

را حل کند که در آتش تب میسوخت.
مانند قهرمان های داستان های خود
مبارزه ها کردند و ناکامیها دیدند
تا نتوانستند نبوغ خود را آشکار سازند.
و خصوصاً باید در اینجا نام
يك نویسنده معروف را ببرم که تمام
نوشته هایش محصول ناکامی است.
این نویسنده معروف، ما کسیم
گور کی است. ما کسیم گور کی
که اعماق روح روسیه تزاری را
خوب تشریح کرده به آسانی به این



ماکسیم گور کی و پسرش

مایهٔ سربلندی میشود زندگی چیزی جز تهذیب روح با آتش رنج نیست
از اینرو ناصر خسرو گوید :

تا نبیند رنج و سختی مرد کی گردد تمام

تا نیابد باد و باران گل کجا بویا شود

اگر نخواهیم در گرد باد حوادث چون پر کاهی اسیر گردیم، باید
چون سنگ سخت و محکم شویم. از اینرو « بکیش زنده دلان زندگی
حفاظت طلبی است » سیل فقط در زمینهای که پست است، اثرات شومی از خود
بر جای میگذارد و اگر به درزمینی که پراز صخره های عظیم است، سیل
اثر نمیکند. همینطور سیل حوادث، ناتوان را از بین میبرد ولی به توانا
آسیبی نمیرساند

بقول يك دانشمند عرب: «فی تقلب الاحوال تعلم جواهر الرجال»
مصائب بزرگ مردان بزرگ را بوجود آورده است. علتش آنست
که مردان بزرگ حوادث را همینطور که هست نمی پذیرند بلکه آنها
را بنفع خود تمام میکنند. ناپلئون چنین بود. وی انقلاب فرانسه
را بنفع خود تمام کرد. برای ناپلئون بدترین کلمات، « نمیتوانم،
نمیدانم، نمیشود ! » بود پس شگفت نیست اگر این مرد مدت بیست سال
جهان را زیر و بر کرد !

ساوونارو لاهم عاشق دختری گردید ولی چون بینوا بود بوصائص
نرسید این ناکامی چنان این مرد را توانا کرد که وی از آن موقع به بعد
پشت پا به دیوار و مشغول مبارزه با فساد شد و یکی از رهبران بزرگ
بشر گردید.

« ادگار آلن پو » بهترین آثار خود را موقعی نوشت که روز گارش

موفقیت نائل نگشت. ما کسیم گور کی تقریباً سراسر عمر را در فقر و ناکامی بسر برد. و این ناکامیها بود که باعث شدوی ناکامیهای طبقه ستمدیده را این قدر استادانه نقاشی کند .

ناکامی گور کی از هنگام طفولیت آغاز شد . او هنوز بچه بود که پی کار رفت و برای امرار معاش هر روز از تنوی زباله ها ، کهنه پاره ها را جمع آوری میکرد و میفروخت ، این کودک در سراسر عمر خود بکار های مختلف پرداخت. زمانی در یک دکان پنبه دوزی شاگرد بود بعد در یک دکان رنگ کاری بسمت شاگرد مشغول کار گردید؛ آشفز شد؛ کنار رود و لگا مشغول حمالی گردید ؛ در یکی از مؤسسات صیدماهی در بانی کرد؛ دردکان بقالی و عطاری شاگرد شد؛ در یکی از دهات مزدور فلاحی شد؛ در ایستگاه راه آهن حمال شد ؛ در چاپخانه برای گرداندن چرخ ماشین چاپ استخدام گردید . خلاصه ما کسیم گور کی بهمه کار دست زد تا اینکه شانس خود را در نویسنده گی مورد آزمایش قرارداد و در این رشته گامهای بلند برداشت و از نویسندگان بزرگ دنیا گردید.

بتوون از اینکه نمیتوانست بنغمه ئی گوش دهد سخت در عذاب بود ولی از کجا که همین عذاب باعث پیدایش قطعات جاودانی او نگشته باشد؟

ادیسون کری خود را نعمت دانسته میگوید که کری او باعث شد که وی کتاب زیاد مطالعه کند و از رفتن به مجالس جشن خودداری نماید و بتواند قوای دماغی خود را متمرکز سازد

بر ناردشاو راست میگوید : «اگر شما دارای نقطه ضعفی هستید،

از آن نیرو بگیرید و نیرومند شوید . فراموش نکنید که مردم غالباً

بكمك نقاط ضعف و عيوب خود بر دیگران برتری میجویند!»
 مصائب، جوهر شخصیت هر کس را آشکار میسازد؛ ناهمواریهای
 گیتی نیروهای خفته و قوای خلاقه ما را بیدار میکند. از اینرو گفته‌اند
 «هرگز مردی را که افتاده است نزنید. ممکنست بیدار شود!»
 پس کسیکه در زندگی قصد پیروزی دارد، نباید حتی از ورطه‌های
 هولناك و سراسیمه‌های خطرناك بترسد.

چه فقط با صعود بر کوه مشکلات است که شخص توانا می‌گردد
 پیروزی فقط وقتی بدست می‌آید که جنگی کرده باشیم. این جهان
 دریاست: فقط يك شناگر ماهر میتواند از آن سلامت بگذرد. ضرب‌المثل
 هندی می‌گوید: «سنگ تا تراشیده نشود، خدا نگیرد» همینطور فقط
 مصیبت ماهیت شخص را نشان میدهد «آتش کند پدید که عود است یا
 حطب» بر اثر روی آوردن مصائب بوده که نوابغ «خویش را از خود
 برون آورده‌اند - اینچنین خود را تماشا کرده‌اند»

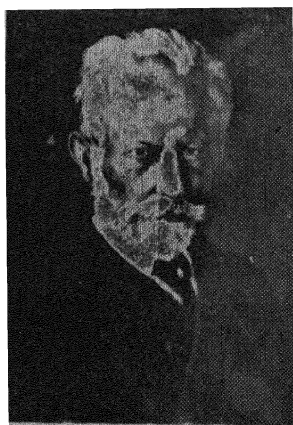
می‌گویند در دو موقع ویکتور هوگو بهتر میتوانست کار کند:
 یکی موقعی که عاشق میشد و دیگر موقعی بود که بر اثر پیش آمدن ناگواری
 محزون می‌گردید. و همچنین گفته‌اند که لرد بایرن بهترین اشعار خود
 را موقعی می‌گفت که در آتش تب می‌سوخت. پس لینکن راست می‌گوید:
 «قدرت شگرف نیروهای خلاقه و استعدادهای نهفته آدمی هنگامی نمایان
 میشود که احتیاج مبرمی قوای او را بفعالیت وادارد و کشش آرزویی
 سراپای وجود او را به‌تلا در آورد».

پس نباید از شکست و ناکامی بترسیم. بلکه باید بكمك شکست
 بتقویت خود پردازیم. بقول نیچه: «آنچه وحشتناك است ارتفاع

ضایع کردندست . آدمی فقط وقتی بهدفع میرسد که تمام مساعی خود را در راه نیل بآن صرف کند و تصمیم جدی بگیرد تا بار خود را بمنزل نرساند ، آرام نگیرد . زندگی هم يك سفر است . روانیست بدون داشتن هدف و قطب نما این سفر را ادامه بدهیم .

اغلب کسانی که در زندگی موفق نمیگردند افرادی هستند که نمیدانند از زندگی چه میخواهند و پی کدام گم شده ای میگردند کار کردن بدون نقشه و برنامه مانند راندن کشتی بدون قطب نماست . داشتن انرژی و قوای دماغی بتنهائی کافی نیست . آنچه لازمست تمرکز دادن آن روی يك موضوع و تعقیب يك هدف است . وقتیکه از راهیکه در پیش گرفته ایم عدول کنیم ، انرژی ما پخش میشود و با انرژی از هم پاشیده هم نمی میتوان هیچ کار مهمی را صورت داد .

بالعکس وقتیکه تصمیم گرفتیم در زندگی راه مشخصی در پیش گیریم و از پخش انرژی جلوگیری کردیم و تمام وجود خود را وقف



تحصیل يك چیز نمودیم و نگذاشتیم جز يك عشق و يك هوس بر وجود ما فرمانروائی کند و تمام قوای دماغی خود را در همان يك راه تمرکز دادیم ، متوجه خواهیم شد که نه تنها دزدانگی کامیاب گشته ایم ، بلکه زندگانی برای ما معنائی هم پیدا کرده است . باتعقیب يك هدف تمام قوای درونی

ما با هم متحد شده مانند جرثقیلی چایکوسکی با تعقیب يك هدف در طول مهر خود توانست آنهمه آثار بدیع از خود بر جای گذارد خواهد شد و با آن هر باری را بلند

نیست بلکه افتادن از ارتفاعاتست» شکست نیست که آدمی را شکست میدهد بلکه قبول شکست است که اسباب شکست را فراهم میسازد . مردان توانانه تنها بر شکست بلکه حتی بر خود غلبه میکنند و بر فراز خود صعود مینمایند و چون بر فراز خود صعود میکنند ، دیگر هیچ مانعی در راه ترقی نمی بینند .

بزرگترین مانع در راه ترقی ضعف نفس است بقول نیچه :
 « کسیکه کوههای شامخ را زیر پای میگذارد بر همه مصائب اعم از شوخی و جدی میخندد . « مردی چون این مانند چاه عمیق و کوه بلند و چون آسمان بیکران میگردد و همت کوه آسای او بر همه چیز غلبه میکند حتی بر شکست .

بموی هدف

« فکر کن ، افکارت را منظم کن ، یک رویه ثابت پیش گیر و
 بسوی هدفی پیش رو»

دستوری بهتر از فرمول فوق د کثر پوشه برای کامیابی نمیتوان یافت ولی در نظر شما چند نفر درزندگی از این دستور پیروی میکنند ؟ ما اغلب درزندگی هدفی نداریم . هر روز راه خود را عوض میکنیم و نان را بنرخ روز میخوریم غافل از آنکه فقط در یک صورت آدمی میتواند کاری بزرگ در طی زندگی بانجام برساند و آن در صورتی است که همیشه در یک راه گام بردارد و بشکستها ، اعم از مادی و یا معنوی که ممکنست در آغاز روی آورد ، اهمیتی ندهد . برای رسیدن به هدفی ، نقشه کشیدن و در نیمه راه عقب نشینی کردن و یک راه دیگر را در پیش گرفتن ، عمر

آنوقت خواهیم دید که در برابر خورشید اراده ، معایب و شکستها خود بخود آب شده از بین میرود .

برای اینکه فتوری در اراده ما حاصل نشود ، باید محرکی برای کارهای خود داشته باشیم و این محرك چیزی جز يك علاقه و عشق عمیق بآن شیئی که هدف ما قرار گرفته ، نتواند بود .

بقول يك دانشمند ایرانی : «هر کس کاری پیش گیرد و غیر آن

دردل اندیشد ، هرگز آن کار انجام

نشود . » اگر کسی چیزی را جداً

خواست آن را پیدا خواهد کرد ولو

آن چیز زیر سنگ پنهان باشد .

کسی که میخواهد به هدف برسد

باید مانند پمپی مرد تصمیم و اراده

باشد و از جان خود هم دست بشوید .

توضیح آن که وقتی که پمپی

میخواست به «رم» حمله کند، دوستانش



مارکونی با کارشانه روزی توانست مقدمات او را از خطر مرگ بیا گاهانیدند
اختراع رادیو را فراهم کند .

پمپی در پاسخ گفت : «رفتن من لازمست ، ولی ماندنم لازم نیست » .

هیچ کار دردنیا دشوارتر از گرفتن آخرین تصمیم نیست همانطور

که الکساندر دوما گفته است : «تصمیم مثل مار ماهی است که گرفتنش

آسان ولی نگاهداشتنش دشوار است .»

میگویند تیمور لنگ پس از تأمل زیاد تصمیم میگرفت ولی وقتی

که یکبار تصمیمی میگرفت محال بود از آن تصمیم معدول کند اغلب

توانیم کرد .

علت اینکه اشخاصیکه در آن واحد در چندین رشته کار میکنند بموفقیت‌های بزرگ نائل نمیگردند آنستکه نمیتوانند قوای دماغی خود را روی يك موضوع تمرکز دهند . آنچه موجب کامیابی میگرد اینستکه شخص بتواند برای مدتی مدید قوای دماغی خود را روی يك موضوع تمرکز دهد . کسانیکه در زندگی بموفقیت‌های بزرگ نائل شده‌اند ، کسانی بوده‌اند که سراسر عمر در يك رشته کار کرده‌اند . بنابر این ضرب‌المثلیکه میگوید : « کسیکه يك فن میداند ، متکفل مخارج همسر و هفت بچه خود تواند شد و آنکه هفت فن میداند ، قادر نخواهد بود حتی روزی خود را بدست آورد » ، خالی از حقیقت نیست .

همیشه باید در مدنظر داشته باشیم که پیوسته در تعیین هدف مذبذب بودن ، در حال بلا تکلیفی ماندن و با اراده ضعیف بکاری پرداختن ، موجب میشود رشته موفقیت از دستمان بدر رود . موفقیت مثل ماهی لیز و گریزنده است . باید آنرا محکم در دست گرفت و گرنه لیز میخورد و از دست بدر میرود و ما را حیران و سرگردان رها میکند !

غالباً چیزی که باعث میشود ما هدف خود را تغییر دهیم یکی برخورد باموانع و دیگر تقلید بیجا از دیگران است .

باید بیاد داشته باشیم در تلاشهاییکه برای نیل به هدف خود میکنیم ، هرگز نباید بضعفاً و شکستهای خود اهمیت بدهیم . البته منظور این نیست که باید بضعفاً و شکستهای خود را نادیده گرفته با آن مبارزه نکنیم بلکه منظور اینستکه نباید بگذاریم ضعفاً و شکستها فتوری در اراده ما ایجاد کند . باید با يك اراده تزلزل ناپذیر پیوسته بسوی هدف برویم

مردان اراده چنین بوده اند پس جای هیچ تعجب نیست چرا آنان اینطور مقتدر شدند . وقتی که لرد ملبورن از دیسرایلی پرسید در آینده چه میخواهد بشود او فوراً جواب داد « نخست وزیر ! » ملبورن در پاسخ گفت :

« اینروزها چنین شانسی وجود ندارد . داخل سیاست بشو ولی این خیال خام را از سرت بدر کن » ولی دیسرایلی از آن مردانی بود که برای آنها چنین شانسی وجود دارد و در نتیجه سرانجام نخست وزیر شد در حالیکه شرایط نخست وزیر شدن برای او در واقع فراهم نبود . او سرانجام بمنظور خود رسید چون در سراسر عمر فقط يك منظور را در فکر خود دنبال کرد . و برای رسیدن بیک هدف و يك چیز زیست و آن « هدف » را محور تمام فعالیت های خود قرار داد . اگر در هر فکر ، هر عمل ، هر سخن و هر قدم هدف خود را پیروی نکنیم باید از خود مأیوس باشیم کسی که فقط میگوید : « من فلان چیز را میخواهم ! » و در راه رسیدن به هدف نمیکوشد و در برابر هر مانع کوچکی خود را زبون یافته به عقب نشینی میپردازد ، خود بخود شکست میخورد .

برای اینکه به هدف برسیم باید علاوه بر جد و جهد در راه وصول بآن بقدری درباره هدف خود بیندیشیم که اندیشیدن درباره آن يك امر غیر ارادی گردد .

راه هر قدر دور باشد میتوان آنرا پیمود بشرطیکه بیوسته آن راه را به پیمائیم . برای پیشروی باید از عقب نشینی احتراز جوئیم و خود را پیشرفت عادت دهیم . فقط وقتی پیشرفت میکنیم که راه عقب نشینی را کاملاً مسدود سازیم ...

قطرات باران وقتی که در يك جا جمع شود ، دریاچه‌ای پدید می‌آورد ولی اگر در صحرا پراکنده شود ، در زمین فرو میرود و اثری از آن باقی نمی‌ماند ، همینطور فعالیت‌های ما ، هر قدر هم جزئی باشد ، وقتی متمرکز می‌گردد که در يك جهت و برای رسیدن بیک هدف صرف گردد :

« پای تا در راه نهی کی شود منزل بسر
رنج تا بر تن نهی کی شود جان جنت ناز »
« سنائی »

اشخاص عادی مقصدی صحیح و عاقلانه در زندگی ندارند بلکه باید گفت اصلاً مقصدی ندارند . آنها فقط در فکر فراهم آوردن وسایل مادی زندگی هستند و این وسایل را بهر طریق شده فراهم می‌آورند و بهمان دلخوشند ولی کسانی که در زندگی مقصدی دارند نه تنها از مال بلکه حتی از جان خود حاضرند بگذرند . چنین اشخاص حتی اهمیتی نمیدهند باینکه بهدفع خواهند رسید یا نه . آنان همان کوشیدن و رفتن بسوی هدف را طالبند .

اینرا هرگز نباید فراموش کرد که علاقه زیاد بحطام دنیوی در راه کسی که هدفی عالی در زندگی دارد خطرناکست . علاقه زیاد به مال و ثروت رفتن بسوی هدف را باز میدارد مگر اینکه خود مال و ثروت هدف شخص باشد ! مرد باید برای وصول بهدفع خود نه تنها به حطام دنیوی پشت پازند بلکه باید حتی از شکست‌هایی که به او روی می‌آورد نترسد و همیشه پا بر جا باشد ولو مصائب چون تگرگ بر او بارد بل باید قدمی فراتر نهاده مجنون شود تا لیلی خود را بدست آورد چه :

«در ره منزل لیلی که خطر هاست بجان»

«شرط اول قدم آنستکه مجنون باشی»

برای اینکه در راهی که پیش گرفته‌ایم، گم نشویم و مرتب بسوی هدف پیش رویم، باید فکر را رهبر خود قرار دهیم چه فکر اعمال را تعیین میکند و بالاخره اعمال ماست که ما را بسوی هدف میبرد. کار ما باید اساس داشته باشد و نباید بطور سرسری انجام پذیرد. برای هموار کردن راه، باید آن امور کوچکی که سنگلاخها راه ما میگردند، از بین برد.

و باید پیوسته در نظر داشت که «بهر باد خرمن نشاید فشانده» یعنی باید هر قدمی که برمیداریم از روی فکر و اصول صحیح باشد و باید کارها را یکی پس از دیگری بطور کامل بانجام برسانیم. درین باره فردوسی چه خوب گفته است:

یقین دان تو کاریکه دارد دوام

بزرگی پذیرد از آن کار نام

تو کاری که داری نبرده بسر

چرا دست یازی بکار دگر

هدف خود را باید روی واقعیت بناسازیم. و باید هرگز کار امروز را بفردا نیفکنیم بلکه اگر ممکن شد باید کار فردا را همین امروز انجام دهیم.

بقول اورینزن سوت ماردن. «نیروئی که برای انداختن کار امروز

بفردا مصرف می‌شود، غالباً برای انجام وظیفه همان روز کافیهست!»

مهمتر از هر امر اینست که اگر هدف را پیوسته در نظر نداشته

باشیم جسته جسته‌یی اینکه خود بفهمیم، از راهی که پیش گرفته‌ایم

منحرف میشویم و در نتیجه در راه زندگی بلا تکلیف مانده هر زمان بسوئی میرویم و در کار خود حیران میمانیم .

هیچ چیز در زندگی بدتر از سرگردانی نیست چه در اینصورت نیروی دقت و تمرکز قوای دماغی ضعیف میشود و آتش شوق رو بخاموشی میگذارد و استقامت و ثبات قدم که از ازان کان کامیابی است متزلزل میگردد . پس هنگامیکه راه خود را یافتیم باید از سایر راهها بکلی چشم پوشیم و جز به آن کار بکار ، دیگر دست نیازیم . و باید فراموش نکنیم که کسی که بدون در نظر گرفتن هدفی کار میکند ، مانند صیادی است که بدون نشانه گرفتن تیر خالی میکند : او ممکنست تصادفاً چیزی را شکار کند ولی آن « چیز » چندان با ارزش نخواهد بود .

قدرت عادت

پیش عادت سر فکنده مباش که بهر حال سر فرازی به

م . هاشم افسر

سر نوشت ما زاده عادات ماست . اقوال و اعمال و افکار روزانه ما نقش مهمی در سر نوشت ما بازی میکنند . همه سر انجام همان میدرویم که روزانه میکاریم . کارهای روزانه ما نمونه کوچکی از سر نوشت ماست همین افکار و اعمال روزانه ماست که جسته جسته مبدل به عادت و عادت هم مبدل به هدف و سر نوشت میگردد .

حتی دانشمندان عقیده دارند هر فرد بر جای پای گذشتگان قدم میگذارد و مدد زندگانی او در قوالبی « از پیش داده شد » « سیلان دارد » راه زندگی اکثریت افراد بوسیله اسلاف علامت گذاری شده است

مهم‌ترین دوره کسب‌عادی، دوران کودکی است. زیرا کسانی که مراحل اولیه عمر را طی می‌کنند مانند شاخه نونهال هستند که بآه نسیم میلرزد و به سرشک ژاله غرق می‌گردد. تعالیمی که در طفولیت کسب می‌کنیم مثل نقشی است که بر سنک کنده می‌شود. محال است افکار دوران کودکی، اعم از خوب یا بد، نقشی بر لوح خاطر نگذارد. از اینرو باید والدین سخت مواظب باشند، اولادشان در طفولیت تعالیم بد کسب نکنند زیرا این تعالیم منجر به پیدایش عاداتی می‌شود که وقتی ریشه گرفت، از بین بردن آن سخت دشوار می‌گردد.

برای اینکه بخوبی بفدرب عادت پی ببرید سه داستان زیر را نقل می‌کنیم:

۱ - جورج استونتن در هندوستان یکمقرر تبه‌کار را ملاقات کرد که برای نجات از گناهان، مجازات عجیبی بر خود تحمل کرده بود. آن این بود که مدت هفت سال روی تخت‌خوابی که مستور از میخ‌های نوک تپن بود بخوابد!

محکوم می‌گفت پس از طی هفت سال خیال‌دارد روی همین تخت‌خواب بخوابد زیرا ریگر از خوابیدن روی آن هیچگونه احساس ناراحتی نمی‌کرد!

۲ - گویند شخصی هر شب بدزدی میرفت شبی هیچ بدست نیاورد و در حالی که عمامه‌اش را زیر بغل خود گرفته بود، بخانه آمد، زنش پرسید: چه آورده‌ای؟ گفت: «عمامه» زن گفت: «اینکه مال خودت است» گفت بله، مال خودم است و آنرا از خودم دزدیده‌ام!

۳ - افلاطون روزی طفلی را سرزنش می‌کرد که چرا بازی ناپسندی

سرگرم شده است. كودك در پاسخ گفت: تو مرا برای يك موضوع ناچیز سرزنش میکنی! «افلاطون در پاسخ گفت: «بله عزیزم، همینطور است ولی عادت چیزی كوچك و بی اهمیت نیست!» عادت مثل رودخانه است که بر اثر جریان یافتن در يك جهت مجرائی برای خود باز کرده است و یا مانند يك ورق تاشده ای است که دفعه اول بسختی تامیشود ولی در دفعات بعد به آسانی تامیخورد از اینروست که بعض دانشمندان حتی ارتكاب يك عمل ناروا را روا ندانسته اند چه وقتی که يك بار بعمل ناروائی دست زدیم، قبح آن كم كم از بین رفته، نه تنها آن عمل را تکرار میکنیم بلکه از ارتكاب آن لذت هم میبریم. عادت زشت هم مانند امراض زود سرایت میکند، از اینرو باید مواظب باشیم با کسانی دوست نشویم که گرفتار عادات بد میباشند.

خطر بزرگ عادت زشت آن است که مانند هر مرض خطرناك در آغاز طوری با ملایمت به شخص روی میآورد که تسلط آن بر وجود، در ابتداء هیچ احساس نمیگردد ولی وقتی که كاملاً مسلط شد، آنوقت تن و روان را اسیر خود میکنند. باید فراموش نکنیم که جلو عادت زشت را گرفتن آسانتر از ترك آن میباشد و میزان عقل هر كس را میتوان از روی اندازه دقتی که وی در كسب عادات نشان میدهد سنجید. برای كسب عادات نيكو باید شخص نفس را مغلوب عقل كند.

تأثیر عادات فكري خیلی عمیق است. بطوریکه میتوان گفت نوع زندگی فكري که اکنون داریم، معلوم خواهد کرد نوع زندگی فكري که بعداً خواهیم داشت. آری، حتی فکر چیزی جز عادت نیست هر چه امروز هستیم مربوط باینست که سابقاً چه فکر کرده ایم. بهمین جهت

باید تا آنجا که قادریم افکار و اعمال نیک را در خود پرورانیم تا عادت شود و از اعتیاد به عادت بدهم چنان بهره‌بریم که از ابتلاء به امراض مسری می‌پرهیزیم .

بادر نظر گرفتن قدرت عادت، پیداست که برای انجام دادن کاری که در نظر دارید انجام بدهید ، باید در آغاز سعی کنید عاداتی که منجر میشود آن کار عملی گردد ، در خود ایجاد کنید. در این صورت بر خواهید خورد باینکه بعض اعمال ایجاد میکند عاداتی تن بدهید که رنج آور است . تن دادن باینگونه اعمال نه تنها برای انجام دادن کار بخصوص شما را توانا تر و آماده تر میکند بلکه اراده شما را نیز تقویت خواهد کرد و اراده قوی هم ، يك حیات موفقیت آمیز بوجود می‌آورد .

و اوقات آینده از پیش سایه های خود را روی جاده زندگی می افکنند ما نمیتوانیم سایه های اوقات آینده را کم و بیش در عادات روزانه خود ببینیم در سراسر زندگی . عادات بزرگترین نقش را در حیات ما بازی میکنند . چون زندگی هر کس چیزی غیر از مجموعه ای از عادات نیست ، از اینرو ارسطو میگوید : «مردم بپیش گرفتن شیوه ای مخصوص در سلوك رفتار ، صاحب صفاتی بخصوص میشوند . «عادات روزانه سازنده اخلاق است و عادات هم فرزندان اعمالند . برای اینکه عادات ما خوب باشد باید اعمال ما هم خوب باشد . از تخم خار ، نباید انتظار داشت نهال گل بوجود آید .

پس بهترین سرمایه داشتن عادات پسندیده است . برای پیدایش عادات نیکو باید ایده آلی داشته باشیم و پیوسته بکارهای سودمند مشغول باشیم . پیداست برای رسیدن باین مقصود ، پشتکار لازم است . باید خود

را دائماً در وضعی قرار دهیم که خواه ناخواه بکار سودمند بپردازیم. همیشه باید بخاطر داشته باشیم ، هر حرکت ارادی که چند بار تکرار شد ، کم کم آسان میشود و به عادت مبدل میگردد ؛ و عادت همچنانکه میدانید قوه اتوماتیکی عظیمی است که مقدرات ما را تعیین میکند. استعداد و مهارتیکه يك سنتور زن در نواختن نشان میدهد چیزی جز عادت نواختن قطعات موسیقی نیست . همینطور مهارت در سایر فنون و علوم ناشی از عادت کردن بآن علم و یافتن است .

عادت بقدری بر ما مسلط تواند شد که حتی به « طبیعت ثانوی » مبدل میگردد . هر برت اسپنسر پافرا تر نهاده میگوید که سرشت هر کس چیزی جز عادت مکتسبه اجداد او نیست و پاسکال معتقد است که فطرت همانا « عادات اولیه » است ولی خوشبختانه اگر کسی بعادت بدی معتاد شده باشد ، او میتواند با نیروی اراده کم و بیش آن عادت زشت را ضعیف گرداند ؛ چه عادت چیزی را کد و ثابت نیست بلکه مطابق با افکاری که شخص در سر میپوراند و اعمالیکه انجام میدهد تغییر می یابد و با تغییر یافتن عادات ، اخلاق ترقی یا تنزل می کند زیرا اخلاق چیزی غیر از دوام یافتن عادات برای يك مدت طولانی نیست . از اینروست که کسانی که برای مدت طولانی به کارهای زشت پرداخته اند از نیکی متنفر میگردند .

و قتی که عادت زشت یکبار گریبان ما را محکم گرفت ، رهائی از آن مشکل میگردد .

در امراض اخلاقی هم مانند امراض جسمی ، بهترین درمان پیشگیری است . کسیکه بدون فکر بهر نوع عادتی معتاد میشود ، مانند رهنه ردی است که در تاریکی در يك راه خطرناك گام برمیدارد . گاهی

بسیاری از صفات رذیله و عادات سیئه را جامعه جزو محاسن قلمداد می کند
باید مواظب بود کورانه باین نوع عادات معتاد نشویم .

آداب و رسوم هر ملت چیزی جز عادات پیروی شده نیست .
مردم عادی کورانه از این عادات پیروی میکنند ولی مرد بزرگ این عادات
را در ترازوی عقل میسجد و اگر آنها را بد یافت ، علیه آن قیام میکند ،
قیام لینکن علیه بردگی که امری عادی انگاشته میشد ، يك نمونه
بارز از اینگونه فعالیتهاست . مرد بزرگ پیوسته سعی میکند عادات زشت
خود و مردمیکه او با آنها بسر میبرد ، ریشه کن سازد ولی مرد عادی
کورانه از مراسم و عادات آباء و اجداد خود پیروی میکند و عنان اختیار
خویش را بدست این عادات و مراسم میسپارد .

فرق دیگر يك مرد عادی با يك مرد بزرگ اینستكه مرد عادی
خود را در برابر عادات زبون و بیچاره می یابد ، بجای اینکه عادات را
نوکر خود سازد خود نوکر عادات خود میگردد . چه او در نیافته است
که اخلاق چیزی ثابت نیست ، بقول ادوموند بورك یکی از مزایای
آدمی آنستكه تا اندازه ای مخلوقی است ساخته دست خویشتمن .

هر کس آفریننده ی اخلاق خویش است . ما میتوانیم بر علیه عادات
بد علم طغیان را بر افراشته و باعزم راسخ عادت نوینی را جانشین آن
سازیم . ما میتوانیم در خود فقط عاداتی پرورش دهیم که میخواهیم مالکش
باشیم اگر چه بقول جمالزاده «عادت مثل گدای سامره و گربه خانگی
و یهودی کودک اصفهانی است که هزار بار از این در بیرونش کنی از
در دیگر تو می آید» باوجود این میتوانیم بر عادت غلبه کنیم .

تسلیم شدن بعادت بدنashi از ناتوانی ماست و این ناتوانی را میتوان

با نیروی اراده برطرف ساخت .

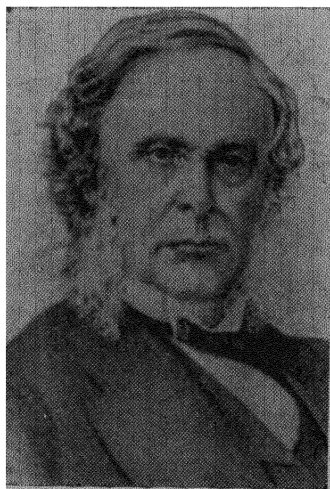
هر گاه چند بار بشدت با عادت زشت مبارزه کنیم و از جان و دل خواستار عادات نیکو شویم حتماً با آرزوی خود نائل میگردیم .

، برای پیشرفت در زندگی اعتیاد بعت نیک حتماً لازم است . بین صدها جوابیکه برای مجله امریکائی از مردان کامیاب در باره علت شکست رسیده ، عادت نکوهیده بزرگترین عامل شکست دانسته شده است

تخم بلوط تا وقتی که کاشته نشود و بدرخت سایه دار و پر شاخ و برگ مبدل نگردد ، خوار و زبون است .

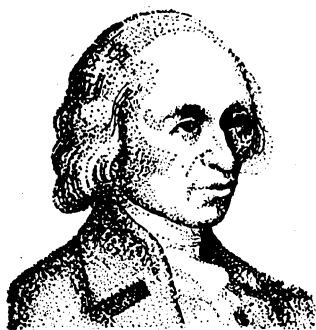
همینطور تا موقعی که مرد تخم عادت نیک را در خود پرورش ندهد و بدان وسیله بکارهای بزرگ دست نیازد ، نمیتواند راه تکامل و عظمت را بیاماید . همیشه باید اندرز ناپلئون را در نظر داشت : « نگذارید بدیها

بر شما مسلط شوند . سعی کنید بر بدیها تسلط یابید . » برای نیل باین منظور باید خویشتن داری را یاد گرفت و اندرز اقبال لاهوری را بکار بست . « سخت شو چون کوه از ضبط نفس ! » اگر شما مقاومتی در برابر عادت بد از خود نشان ندادید ، مانند بزرگی که در رودخانه افتاده باشد و با جریان آب بی اختیار بهر سو میرود ، در زندگی حیران و سرگردان خواهید ماند .



دکتر لیستر ، که برای نخستین بار تأثیر ناپاکی در تولید عفونت در زخم را کشف کرد ، عادت تمیز بودن را يك عامل بزرگ سلامتی میدانست

اهمیت مطالعه



جمزوات تحصیلات عالی نکرد
ولی با مطالعه و پشتکار توانست مقدمات
بزرگترین اختراع قرن نوزدهم
یعنی ماشین بخار را فراهم آورد

کتاب بنیاد تمدن است بقول
ولتر کتاب بر عالم تمدن فرمان
روائی میکند. ما میتوانیم با خواندن
کتاب های خوب به بعض تجارب
بشر در گذشته و حال پی ببریم و از
این تجارب استفاده کنیم. کتاب
سیمانی است که آجرهای کاخ تمدن
را بهم وصل میکند، بدون کتاب
ترقی میسر نیست زیرا بقول کارلایل

« هر آنچه که بشر انجام داده، اندیشیده و بوده، در کتابها نوشته
و گنجاییده شده. کتابدارائی بر گزیده بشرند » پیداست ما وقتی بیشتر ترقی
میکنیم که تجارت ما رو به افزایش بگذارد و کتاب یکی از مؤثرترین وسایل
برای افزایش تجارت است اساساً بعقیده بعضی از دانشمندان آنچه بشر معاصر
را اینقدر زرنک ساخته تکامل مغز او نیست بلکه زیاده شدن تجارب اوست.
پس تعجب ندارد اگر لینکلن در دوران کودکی که سخت فقیر و
بی پول بود کتاب را از دارندگان کتاب هم چنان گدائی کند که افراد
فقیر يك پول سیاه را از دارا گدائی میکنند.

اندازه تمدن هر کشور را از اندازه کتابهای خوبی که در آن کشور
بچاپ میرسد و اندازه خوانندگان آن میتوان فهمید. اگر يك وحشی

افریقائی که هرگز کتابی بعمر خود ندیده وارد شهر بزرگی شود ، از هر چیزیکه نگاهش بدان میخورد چیزی خواهد فهمید مگر از کتاب که برای اوسراپا معماست زمانی که این وحشی کتاب را برای نخستین بار می بیند حتماً از خود خواهد پرسید :

این دسته کاغذ چیست و این نقش و نگارها برای چیست ؟ چرا آن جوان لختی بنقش صفحات مینگرد و بگریه اندر میشود و آن جوان دیگر بر همانگونه اوراق مینگرد ولی بجای گریه قاه قاه میخندد ؟ مگر در این کاغذ های پرنقش و نگار چه جادوئی نهفته که یکی را می خداند و دیگری را بگریه میاندازد ؟

کتاب برای يك وحشی افریقائی طلسم است ولی برای يك مرد تحصیل کرده کتاب علاوه بر اینکه گنج تجارب آدمی است ، يك کشتی مرموزی هم هست که او را بعوالم شگفت انگیز میبرد و جزائر گنجهای پنهان را آشکار می کند . کتاب مانند جام جم ، دنیا را در خود منعکس میسازد همه جا و همه چیز را در آن کم و بیش توانیم دید .

از همه مهمتر اینست که کتاب ما را از زندگی گذشته آدمی بااطلاع میسازد . کسیکه کتاب نمیخواند در « چهار دیوار حال » محصور و با زنجیرهای محیط ، دست و پایش بسته شده است .

تصور کنید کورو کر هستید . فکر کنید چنین زندگانی مستور چگونه خواهد بود ؟

پیدا است در اینصورت دردنیای تاریک و صامتی بسر خواهید برد دنیایی که تاریکتر از شب و ساکت تر از قبر است . کسیکه بدنای کتابها راه ندارد ، در حقیقت در يك چنین دنیای ساکت و تاریکی بسر میبرد .

او زنده بگور است ولی خود خبر ندارد !

کتاب فاش کننده رازهاست . پس هیچ شگفت نیست چرا موقعیکه ارسطو تصمیم گرفت افکار خود را بصورت کتاب منتشر کند ، اسکندر مقدونی بر آشفت . چه او میخواست تعالیم استادش را تنها او بداند و بس . کاهنان مصر و کشیشان قرون وسطی هم «شرکت محدود علم» را بوجود آوردند و مانع تعمیم دانش گشتند تا رازهای نهفته عیان نگردد و کسی جز آنان دانا نشود تا بدین وسیله بهتر بتوانند از نادانی دیگران استفاده کنند .

این بود اهمیت کتاب در جهان تمدن ، ولی آیا هر کتابی ارزش آنرا دارد که حتی بیکبار خواندن . بیرزد ؟

فردریک هاریسون می گوید : « من خیلی کتاب کم میخوانم و هر چه میخوانم شاهکار بزرگان است . »

سپس وی توصیف از غرق شدنش در دریای جوهر چاپ ورهائی یافتن او از نقطه ای که همه جای آنرا آب فرا گرفته بود ولی يك قطره آب هم برای نوشیدن پیدانمیشد ، می کند . پس نباید هر کتابی را مطالعه کرد و باید قبل از مطالعه ارزش و سودمندی کتاب را سنجید .

در هنگام انتخاب کتاب باید از خود پرسیم : چه سودی از مطالعه این کتاب توانیم برد ؟ آیا این کتاب بر معلومات ما خواهد افزود و در فهمیدن و حل مشکلات زندگی ما را یاری خواهد کرد ؟

باری باید همیشه کتاب را برای مقصد و مقصودی خواند نه برای کشتن وقت : تن شیرینی لازم دارد ولی آنچه برای تن لازم تر است غذای ساده و مقوی است . روح هم به غذای ساده و معنوی بیشتر احتیاج

دارد تاغذای شیرین . کسی که سراسر اوقات را صرف خواندن مطالب شیرین ولی بیمغز میکند ، مانند کسی است که چیزی بجز شیرینی نمیخورد. همانطور که چنین شخص مریض می شود ، اینگونه خوانندگان هم روحاً مریض می شوند .

کتاب در تکوین و تکمیل اخلاق نقش بزرگی بازی میکند . کتب سازندگان اخلاقی خوانندگانند . از اینرو دانشمندی می پرسد : « بگو به بینم چه میخوانی . تا بگویم تو چیستی . » این سخن بقدری درست است که شما می توانید با پرسیدن این سؤال از دوستانتان پی بصحت آن ببرید . کتابها و دوستان باید خوب و معدود باشند .

دانشمندی میگوید : « صرف وقت در مطالعه کتاب بدموجب از دست رفتن فرصت مطالعه کتابهای خوب میگردد . » و شوپنهاور عقیده دارد که عمر بسی کوتاهتر از آنست که شخص آنرا صرف خواندن کتابهای بیمغز و پوچ کند ولی افسوس که اغلب افراد بکتابهای پوچ و بیمغز روی میآورند و علتش هم واضح است : علتش اینست که برای مطالعه کتب بیمغز اصلاً بفعالیّت قوای دماغی کوچک ترین احتیاجی نیست . اشخاص عادی نمیخواهند در فهمیدن مطالبی بکمترین مقاومت بر خورند . یعنی میخواهند هر چه میخوانند سهل الفهم باشد .

یک دانشمند انگلیسی میگوید : « گاهی مطالعه تدبیر ماهرانه ای است برای فکر نکردن » در اینجا این دانشمند بهمین نوع خوانندگان اشاره کرده است .

بسیار بجاست اندر ز تور و را بکار بندیم : « بهترین کتابها را بخوانید و اگر نه هرگز فرصت خواندن هیچیک از بهترین کتابها را پیدا

نخواهید کرد . »

بزرگترین فائده مطالعه کتابهای پرمغز اینستکه علاوه بر آنکه نیروی دماغی ما پرورشی یابد و بر تجارب ما افزوده میشود ، ما را قادر خواهد ساخت از زندگی عادی و مبتذل روزانه رهایی یافته دمی چند در عوالم تازه و مرموز سیر کنیم . چه هر کتاب بزرگ ، رویائی شگفت آور است . گاهی با خواندن يك كتاب خوب ما علم زندگی را در حضور بزرگترین استادان توانیم آموخت . مطالعه کتابهای خوب ، زندگی را غنی و با معنی میگرداند . مطالب کتابهای بزرگ شیارهای عمیقی در دماغ ما بجا میگذارد و افکار ما در این شیارها سیر میکنند . پیداست سر نوشت ما بستگی دارد به نوع کتابهاییکه میخوانیم ؛ چه افکار بر اعمال مسلطند . دکارت مطالعه را مکالمه با نجیب ترین اشخاص قرون گذشته ، تعبیر کرده است و مکاولی در ایام بیماری ، پرستاری بهتر از کتاب نیافته و آن را بر تاج شاهنشاهی ترجیح میداده است .

جفرسن میگفت : « من بدون کتاب نمیتوانم زندگی کنم »
لردچستر فیلد گوید : « بهترین دوستان من بهترین کتابها هستند . »
کارلایل میگوید : « کتابهای من دوستانی هستند که هرگز مرا ترك نمیکند » این دانشمندان به اهمیت کتابها کاملاً پی بردند و در نتیجه استفاده کامل از آن نمودند .

اکنون این سؤال پیش می آید : چگونه باید مطالعه کرد ؟

مطالعه دو نوع است : « کتاب برای خواننده دانا و با هوش حکم آدم زنده یی را دارد ولی برای خواننده نادان حکم يك نعش و جسم بیجان . نادان در موقع مطالعه کتاب در حقیقت نعش کشی میکند ولی دانا با

مطالعه کتاب با نویسنده گفتگو نموده مشکلات خود را حل مینماید و بحقایق تازه‌ئی پی میبرد .

باید قبل از مطالعه کتاب يك تصور قبلی از مطالب آن را داشته باشیم زیرا این عمل سود شخصی ما را تحریک میکند و شوق ما را بر می انگیزد که بدانیم مؤلف ما را بکجا میبرد و از مطالعه چه سودی توانیم برد . خود این موضوع کمک خواهد کرد که از مطالعات خود استفاده فراوان ببریم چه در این صورت هر گز بمطالعه کتبی که از خواندنش فایده‌ای عاید نمی‌گردد نخواهیم پرداخت اگر کتاب عمیق و پر مطلب را مدت پنج دقیقه بخوانید باید لااقل ربع ساعت درباره آنچه خوانده‌اید فکر کنید . کسیکه در کتابخانه به تر کتازی میپردازد و هر روز کتابی را

میخواند ، از این مطالعه زیاد و این بلعیدن کتابها سود فراوان بدست نخواهد آورد مگر اینکه طرز استفاده از کتابها را بداند و هر کتابی را برای منظوری بخواند نه برای کشتن وقت و یا تفریح خاطر .

چه فقط خواندن و حتی بحافظه سپردن کافی نیست . باید آنچه را که میخوانیم بفهمیم و از معلومات خود استفاده عملی ببریم .

بقول گوستا و لوبن : « فهمیدن بهتر از دانستن است » کسانی که حافظه را با جزئیات غیر مهم انباشته اند ، هر گز از مطالعه خود آنطور که باید و شاید استفاده نخواهند کرد . مطالعه فقط در صورتی قوای نهفته ما را بیدار و نیروی آفریدن را در ما تقویت میکند که مطالعه خود را باتفکر توأم سازیم و تنها بخواندن و بحافظه سپردن اکتفا نکنیم .

برای نیل باین منظور باید از (Heuristic method) پیروی

کرد یعنی باید جوینده بود - جوینده حقایق! و این عمل، انجام نمیگیرد مگر اینکه مطالب کتاب را خوب بفهمیم. مطالعه کتاب را میتوان تشبیه کرد به پیشروی در سرزمینی که در نظر داریم، تسخیرش کنیم. اگر قشونی در سرزمینی پیشروی بکند ولی اینجا و آنجا بعضی قلعه‌های و شهرهای فتح نشده را پشت سر بگذارد، مجبور میشود بعقب نشینی پردازد و از نو حمله نماید زیرا دشمن از پشت سر پیوسته مزاحم او خواهد بود. بنابراین در مطالعه کتاب باید هیچ جمله‌ای را تا معنیش کاملاً روشن نشده رها نکنیم. باید سعی کنیم جمله به جمله بلکه کلمه به کلمه کتاب را بخوانیم و آنچه لایعنی است توجه نکنیم چون عمر ما کوتاهتر از آنست که وقت خود را با درست نخواندن تلف کنیم.

برای اینکه حداکثر استفاده را از مطالعه کرده باشیم، باید در حین مطالعه بتوانیم تشخیص بدهیم چه مطالب اساسی و سودمند و کدام زائد و بی معنی است. راز موفقیت در مطالعه اینست که مطالب اساسی را از غیر اساسی تشخیص بدهیم و آنچه را میخوانیم، نیک بفهمیم. برای نیل باین منظور باید هم از حافظه و هم از عقل کمک گرفت. بوسیله حافظه قادر خواهیم بود حقایق را در انبار خاطرات انبار کنیم و بوسیله عقل توانائی تشخیص درست از نادرست را بدست خواهیم آورد. ما بر طبق اطلاعات قبلی خود، حقایق تازه را رد و یا قبول می‌کنیم. از اینرو دماغ متحجر حاضر نمیشود افکار تازه را ولومبنتی بر دلیل و برهان باشد قبول کند.

در تحصیل علم دو مرحله وجود دارد. یک مرحله تحصیل آنست و مرحله دیگر بکار بردن آن. ممکنست کسی دانشی را خوب تحصیل کرده باشد ولی نداند چگونه آنرا بکار برد و مورد استفاده قرار دهد.

و برعکس، دیگری ممکنست: تحصیلا تش کم باشد ولی راه بکار بردن آنرا بداند و بعد اکثر ازدانش کم خود استفاده بنماید. مرحله اول جنبه منفی دارد و مرحله دوم دارای جنبه مثبت است. باید جنبه مثبت و یا دینامیک را تقویت کرد. برای نیل باین منظور باید فن فکر کردن را یاد گرفت. قابلیت فکر کردن خیلی مهمست.

اغلب خوانندگان کورانه تسلیم نظریات نویسنده میگردند و بر عقاید او تکیه میکنند حال آنکه باید تفکر خلاق باشد یعنی باید خودتان در باره درستی و یا نادرستی مطالبیکه میخوانید، فکر کنید و بدون چون و چرا هیچ نوع افکاری را قبول نکنید! سعی کنید معانی را بنیروی اندیشه درك نموده و حقایق را دقیقاً مورد مطالعه قرار داده خودتان نتایج لازمه را بگیرید.

اکثر خوانندگان این دستور سودمند را در تفکر بکار نمیبرند زیرا برای آنان خیلی دشوار است که خودشان برای خودشان فکر کنند. حتی اشخاصیکه بقول خود دارای لیسانس هستند، از استقلال در تفکر گریزانند حال آنکه تعلیم و تربیت حقیقی اینست که ما بتوانیم مستقلاً برای خود فکر کنیم و مبتکر و صاحب نظر شویم.

علت اینکه اکثریت حاضر و یا قادر نیستند در باژه امور برای خود فکر کنند اینست که تفکر انگالی بسی آسان و تفکر مستقل بسی دشوار است.

اکثریت که عملاً، و مخصوصاً فکراً، خیلی تنبلند، همیشه راه آسانتر و بیدرد سرتر را درپیش میگیرند. ازسوی دیگر، برای تفکر مستقل باید قیود و مراسم اجتماعی را شکست و این کار از عهدہ اکثریت

که سخت گرفتار تقلیدند ، بر نمیآید.

نفوذ تقلید در عوام بقدری است که حدی برای آن نمیتوان تعیین کرد مگر با آوردن مثال زنده ! یکی از دانشمندان درباره اهالی فیجی مینویسد : « روزی رئیس آنان از يك جاده کوهستانی عبور میکرد و پشت سرش يك دسته از افراد راه میرفتند . رئیس اتفاقاً سکندری خورد و بر زمین افتاد . تمام افرادی که پشت سرش بودند فوراً همان عمل را تکرار کردند باستثنای یک نفر که فوراً از طرف همه مورد حمله قرار گرفت که آیا خیال میکند از رئیس هم فهمیده تر است ؟ »

شاید خوانندگان بر عقل این قوم بخندند و حال آنکه عقل اکثریت حتی عقل کسانی که در متمدن ترین کشورها زندگی میکنند بهتر از عقل اینها نیست . ماهیت در همه جا یکی است ؛ فرق فقط در کیفیت است . قسمت اعظم کار هائیکه مردم اعم از متمدن و یا وحشی انجام میدهند تقلیدی است .

کتاب را باید فقط افزاری برای انجام دادن کارهای فکری خود انگاشت . مطالعه را باید وسیله قرار داد نه مقصد . کسانی که فقط یاد میگیرند و معلومات میاندوزند و فکر نمیکنند ، مبتکر و خلاق نمیشوند از اینروست که به بعضی دانشمندان بر میخوریم که بمعنی حقیقی چیزی نمیدانند در صورتیکه صدها کتاب را زیر و رو کرده اند و معلومات فراوانی هم اندوخته اند . آنان چیزی نمیدانند چون مقلدند .

کتاب خوب را فقط خواننده خوب میتواند خوب بفهمد . مطالعه کردن خود هنری است که باید یاد گرفت . هنر مطالعه کردن ظریفترین و مشکلترین هنرهاست .

بقول دركلول «كسيكه طرزمطالعه كتاب راميداند ، ازمشكلترين فنون آگاه است . »

گرچه نوشتن يك صفحه دشوار تر از خواندن يك صفحه است باوجود اين بايد گفت : « مطالعه‌ئى كه قواى خلاقه خواننده را برميانگيزاند دشوارتر از نوشتن است ! » آن كسيكه مي‌فهمد چه مي‌خواند و هر چه را كه مي‌خواند مي‌فهمد و بر اثر مطالعه نيروى دماغى اش بكارمى افتد و به آفريدن افكار تازه مي‌پردازد ، كار بسيار مهمى انجام داده و اين كار گاهى از نوشتن يك صفحه مشکلتر و مهمتر است .

چه قدر راست گفته شاعر :

**از خواندن چيزيكه بخوانى و ندانى
هرگز نشود حاصل چيزيت جز افغان !**

كسانيكه نفهميده كتاب را مي‌خوانند و عقائد نويسنده را بمحك آزمایش نمي‌نند و به حلاجى و نقادى و مقايسه و انتخاب افكار همت نمي‌گمارند و استقلال فكر ندارند ، از مطالعات خود سودى نمي‌برند . چه قدر راست گفته اند : « ميتوانم به حكمت برسيم نخست از راه تجربه و اين دشوار ترين راه است و بعد از راه اندیشه اين شريف ترين راه است . »

اغلب در موقع مطالعه به الفاظ بيش از معانى توجه مي‌كنند و تازه موقعى كه به معنى توجه كردند در باره صحت و سقم اندیشه‌ها نيكه بيان شده نمى انديشند . اين نوع خوانندگان فقط به قالب و پوست توجه مي‌كنند غافل از آنكه بايد طالب مغز بود . معانى در بعضى كتابها مثل گل نيلوفر ميباشد كه نيمه‌اش در آب پنهانست . اين كتاب‌ها را بايد بدقت چندين بار خواند تا معنى كامل مطالب آنها را درك كنيم .

چيزيكه در تند خواندن و در عين حال خوب فهميدن موثر است

تشخیص مطالب عادی و غیر عادی است . باید مطالب اساسی را بیک نظم بخصوص بخاطر سپرد و سپس درباره آن اندیشید و اظهار نظر کرد . داشتن يك مداد در موقع مطالعه در دست و اظهار نظر کردن در حاشیه کتاب و خط کشیدن زیر مطالبی که مهم بنظر میرسد ، بسیار سودمند است . باید هر کتاب خوب را دوسه بار خواند . در مطالعه اول باید تمام فصول کتاب را پشت سر هم بخوانیم و يك تصویر کلی از اندیشه های نویسنده را در دماغ پدید آوریم . در مطالعه دوم باید به خط کشیدن زیر سطرهایی که مهم بنظر میرسند ، مبادرت و در حاشیه کتاب اظهار نظر کنیم . در مطالعه سوم باید در باره افکار نویسنده و عقاید خود بیندیشیم . ریچارد نوژالین میگوید : « اگر بخواهی بهترین مطلب را از کتب بدست آوری ، باید يك ربع ساعت را در خواندن و سه ربع ساعت را بفکر کردن در اطراف آنچه خوانده ای صرف نمائی . » و ژول پایو میگوید : « کتاب به يك ریز بین شبیه است : اگر باریز بین عناصر خود را مشاهده می کنید ، شناسائی و تدقیق را باید از روح خود متوقع باشید . کتاب مقدمات و روابط و نتایج را بیان میکند ولی شناسائی واقعی حقایق را باید از آزمایش و تفکر و تعمق در مطالعات و نظریات شخصی خواستار بود . . »

« پس باید متوجه باشیم که در موقع خواندن يك کتاب ، صحت يك قضیه ، وجود يك چیز ، رابطه و تناسبات قضایا را باید رد و یا قبول کنیم . تا استخوان نشکنی بمغز آن نمی رسی . کلمات و جمله را مثل استخوان درهم شکن ، بمغز خواهی رسید . »

باید پس از مطالعه يك کتاب در افکار و افکار پس افکار نویسنده اندیشید . یا پیش گرفتن این شیوه در مطالعه نه تنها قادر خواهیم بود ،

خوب بافکار نویسنده پی بریم بلکه قوه خلاقه خود را هم پرورش
توانیم داد .

تنها تماشا کردن افکار دیگران ، وقت تلف کردن و عمر ضایع
کردن است .

نباید فراموش کرد که يك كتاب خوب كتابی نیست که شخص در
موقع بیکاری برای تفریح و کشتن وقت بخواند چه يك كتاب خوب
ممکنست خیلی کسل کننده باشد و ما را آزار دهد . باید جور و آزارش
را قبول کنیم تا لآلی حکمت بدست آید .

برای اینکه بسهولت بیشتری يك كتاب سودمند را بخوانیم باید
اندرز مرلی را بکار بندیم :

« برخی مردان بزرگ همواره قبل از مطالعه كتابی يك تحليل
اجمالی از سؤالاتی که انتظار دارند جوابش را در كتاب بیابند تهیه میکنند
و يك دانشمند دیگر علت جلو افتادن اشخاصی که در مدرسه تحصیل
نکرده اند از تحصیل کرده ها را این میدانند که « آنها میدانند برای چه
میخوانند و در هنگام مطالعه مقاصد معینی را منظور نظر دارند . »
اینك چند نکته دیگر که رعایت آن هنگام مطالعه لازم می باشد
ذکر میکنیم :

بہتر است در موقع مطالعه عادت کنیم ، سرعت مطالعه کنیم
زیرا در این صورت بہتر و زودتر خواهیم توانست بمنظور کلی نویسنده
پی بریم . در مطالعه لازمست يك نقشه قبلی داشته باشیم .

بطور مغشوش و پراکنده در اینجا و آنجا ، حقائق را بخاطر سپردن
چندان مفید واقع نتواند شد .

برای اینکه مطالعات ما بانقشه توأم باشد باید ایده آلی را تعقیب
بکنیم تا محرکی برای طرح نقشه در بین باشد .

بدون محرك هیچ کار اعم از كوچك و یا بزرگ انجام نتوان داد.
ایده آل بهترین محرك در زندگی است .

کتاب آنچه را دارد ، بشما میگوید و پس از گفتن ساکت میشود .
اگر آنچه کتاب گفته است برای شما معما شد ، برای حل معما باید بکسی
دیگر رجوع کنید . ممکنست يك کلمه معمای کتاب را حل کند . ممکنست
يك پرتو ، ظلمتی که آنرا فرا گرفته بر طرف کند ولی کتاب بشما آن
کلمه را نخواهد گفت و آن پرتو را پدید نخواهد آورد .

در اینصورت تکلیف شما چیست ؟ باید از اشخاص دیگر و یا کتابهای
دیگر مدد گیرید تا آن يك کلمه را بشما بگوید و مشکل ابوالهول
را حل کند .

در موقع برخورد به لعنت مشکل اگر مهم باشد ، باید به فرهنگ
که میتوان آن را دیوان تمیز لغات دانست ، مراجعه کرد تا معنی حقیقی
آن معلوم شود .

در مطالعه باید منظور واحدی را تعقیب کنید و هدفی داشته باشید
نباید کتاب را بدون منظور و مقصود ، مطالعه کرد زیرا در اینصورت بعد
اکثر از آن استفاده نتوانیم کرد .

مطالعه هم علم است و هم فن . کسی خوب از فن خواندن آگاه
است که میتواند در کوتاه ترین مدت مطالب کتاب را کشف و جذب کند .
نویسنده در نوشتن کتاب زحمت کشیده است . خواننده باید لااقل
ثلث زحمتیکه نویسنده در نوشتن کشیده بکشد تا بتواند سطح فکر

خود را بالا ببرد و تا اندازه‌ای خود را به قله فکر نویسنده برساند البته قله فکر بعض نویسندگان بقدری بلند است که هر قدر هم خواننده عادی سعی کند بآن برسد نخواهد رسید ولی در هر حال چه بقله فکر نویسنده بتواند برسد و چه نتواند برسد ، خواننده باید سعی خود را بنماید و مخصوصاً در صورتیکه قله فکر نویسنده خیلی بلند باشد ، باید بر سعی و کوشش خود بیفزاید .

در تعلیم و تربیت دو قطب است : در يك سر قطب شاگرد است و در سر قطب دیگر معلم . مرحله شاگردی مرحله انفعالی تعلیم و تربیت است و تا هنگامیکه شخص شاگرد می‌باشد ، تحت تأثیر این مرحله قرار می‌گیرد ولی مرحله‌ئی فرا میرسد که در آن جوینده دانش هم شاگرد خود است و هم معلم خود . فقط وقتیکه شخص باین مرحله رسید ، میتواند دارای عقائد مستقلی بشود و بدون چون و چرا عقائد را قبول نکند و غلام حلقه بگوش عقاید این و آن نگردد . ولی این عده درد دنیا خیلی کمند قسمت اعظم مردم مرحله ابتدائی یعنی مرحله شاگردی را طی می‌نمایند .

مرحله دوم مخصوص مفکرین و فلاسفه است که نه تنها از کسی کورانه پیروی نمی‌کنند ، بلکه بر اثر استقلال فکر خود موجب افکار نو و کاشف حقائق تازه می‌گردند .

کتاب باید آلت دست خواننده برای پیشرفت مقاصد مخصوصی که در نظر دارد باشد نه اینکه خود خواننده آلت دست کتاب قرار گیرد خواننده خام و بی تجربه همیشه آلت دست کتاب قرار می‌گیرد و آزارین و برده و بنده نویسنده میشود .

خواننده دانا و با هوش برعکس هر گز اسیر و برده نویسنده نشده هیچ حقیقتی را بدون چون و چرا از نویسنده نمی پذیرد ضمناً باید در نظر داشت که نادان بر اثر تسلیم شدن به عقائد مخصوص يك و یا چند نویسنده ، قادر نخواهد بود عقائد دیگران را ولو بحقیقت نزدیکتر باشد قبول کند. از اینرو او در موقع مطالعه کتابهایی که عقائد نویسنده اش مخالف با عقائد قبلی خود می باشد آنرا بدون اینکه مورد مطالعه قرار دهد ، رد میکند . پس باید گفت از خصوصیات خواننده دانا اینست که عقائد هیچ نویسنده ای را بدون مطالعه قبول و یا رد نمیکند در حالیکه بر عکس خواننده خام و نادان عقائد را بدون دلیل رد و یا قبول میکند. در موقع مطالعه باید پوست رادور ریخت و مغز را نگاه داشت نه بالعکس مقصود از مطالعه درك مطلب است نه توجه به عبارات و ظواهر مطلب در اغلب کتابها ، لاشه های حقائق مرده در معرض تماشا گذاشته شده . ولی در کتابهای نویسندگان بزرگ حقائق زنده با شما حرف میزنند .

باید بخاطر داشت مطالبیکه میخوانیم خیلی زود تر از آنچه تصور میکنیم فراموش می گردد . يك روانشناس بزرگ میگوید :

« بخاطر داشته باش که نیمی از آنچه امروز میخوانی پس از نیم ساعت اول فراموش میکنی و دو ثلث آنرا پس از ۹ ساعت و ۳ ربع آنرا در عرض شش روز و چهار پنجمش را در عرض يك ماه ! »

برای اینکه باین سرعت محفوظات خود را از دست ندهیم ، باید هر چه را میخوانیم با شوق و عشق وافر بخوانیم زیرا هر چه عشق و علاقه ما بچیزی بیشتر شود ، دقت ما نسبت به آن زیاد تر میگردد و هر چه دقت زیاد تر میشود ، بهمان نسبت عشق و علاقه ما بآن چیز عمیقتر

میگردد . وعلاقه هم هدف را بوجود میآورد و هدف هم دقت را . بدین ترتیب تمام این عوامل دست بدست هم داده باعث میشوند ما مطالب خواند شده را تا دیر زمانی به خاطر داشته باشیم .

بنابراین راست گفته اند . « هر کجا علاقه تست ، آنجا هم حافظه تست » و دکتَر جانسن گفته است :

« دقت ما در حافظه است و علاقه مادر دقت . برای بدست آوردن حافظه باید هم ما در وهم مادر بزرگ او را بدست آوریم .

عقائد مبیل و اثاثیه دماغ انگاشته شده اند منتهی عقائد در دماغ مثل مبیل در اطاق بی جنبش و استاتیک نیستند و پیوسته در جنبش و حرکت میباشند و حیاتی مخصوص بخود دارند .

واز اینرو باید با فکاری که داخل دماغ میشوند ، خیلی اهمیت داد زیرا اگر افکار بدراه پیدا کنند ، سراب های گمراه کنند در دماغ فراهم میکنند .

از سطحی بودن جداً بر حذر باشید و در هر موضوع غور کنید . در انتخاب کتب برای مطالعه ، دقت کنید و در مطالعه کتب پرمغز ، شتاب نکنید . سعی کنید معنی این نوع کتابها را جمله بجملة بلکه کلمه بکلمه بفهمید تا افکار عالی آن در لوح خاطر شما نقش بندد .

موقع مطالعه کتابهای نیمه سطحی باید همان کار را کرد که سازنده لبنیات با شیر میکند : باید خامه آنرا گرفت و بقسمت های دیگر اعتنائی نکرد .

باید بخاطر داشت که مطالعه زیاد بدون تفکر چندان ثمری ندارد مطالعه باید بمنزله حاشیه و تفکر بمنزله متن باشد تا مثمر ثمر گردد .

پلینی دانشمند رومی خیلی کتاب مطالعه می کرد ولی چون مطالعات او توأم با تفکر نبود چندان آثار مفید و گرانبهائی از خود بر جای نگذاشت پلینی جوان برادرزاده پلینی بزرگ مینویسد : «او هر گز از کتاب خواندن نمیآسود : یا دیگران را واد میداشت که برایش بخوانند و یا مطالب را به دیگران دیکته میکرد . چه در موقع گردش و چه در سر میز غذا و در حال راه رفتن و یادار هنگام شستشو ، بهمین کارها مشغول بود . »

همچنین حکایت میکنند که روزی یکی از دوستانش برای آنکه توضیحی بخواهد مطالعه او را قطع کرد . پلینی باو تذکر داد که در نتیجه این کار ، وی لااقل از مطالعه ده سطر باز مانده است !

جان را سکن در طی مقالهئی درباره دشواریهایی که باید خواننده متحمل شود تا گوهر حقیقت را بدست آورد ، اینطور مینویسد :

در نظر من و شما هیچ علت ندارد چرا قوای الکتریکی زمین آنچه طلادر شکمش نهفته دارد بیکبار بر نوک کوهساران نمی آورد تا پادشاهان و مردم بدانند که آنچه زر توان یافت در آنجا پیدا میشود و بدون تحمل رنج حفر زمین یا دچار تشویش و اضطراب شدن و خوش شانس بودن و وقت تلف کردن ، آنرا بدست آورند و به اندازه ای که مورد نیاز است ، آنرا بسکه طلا مبدل کنند .

ولی افسوس که شیوه کار طبیعت این طور نیست . زیرا طبیعت در زمین شکافهایی ایجاد میکند که از آن شکاف ها آدمی بی خبر است . ممکنست کسی برای مدتی مدید زمین را حفر کند و چیزی بدست نیاورد ، پیدا است اگر خواهان بدست آوردن طلا هستی باید تحمل رنج و مشقت زمین را حفر کنید تا اندکی از آن گنج فراچنگ آورید . همانگونه است فهمیدن افکار دانشمندان

و نوشته‌های ایشان. زمانیکه شروع بخواندن يك كتاب خوب مي‌كنيد بايد نخست از خود بپرسيد : « آيا من همچون آن كارگراسترياليائی آماده‌ام هر گونه رنج و مشقت را تحمل كنم ؟ آيا كلنك و بيلم حاضر است ؟ آيا خود را خوب مسلح و آماده کرده‌ام ؟ آستين ها راتا به آرنج بالا زده‌ام و درست تنفس مي‌كنم و سرماغ هستم ؟

آن فلزی كه شما در جستجويش هستيد، همانا اندیشه‌های نويسنده است، گفته‌هایش صخره‌هائی هستند كه بايد خرد كنيد و كلنك شما همانا قوت فراست و اندازه كياست شماست. كوره ذوبان شما همانا روح متفكر شماست. هر گز اميدوار نباشيد كه بدون داشتن ابزارهای مذكور و آتش فروزان شوق خواهيد توانست مقصود نويسنده را درك كنيد .»

استقامت

گرت پايداری است در كارها شود سهل پيش تو دشوارها
هر وقت ديديد عرصه به شما تنگ شده، در صدد عقب نشيني هستيد
پنج دقيقه ديگر بسختی مقاومت ورزيد چه بسا كه نبرد را خواهيد برد
ستارخان

هنگاميكه ديزرائیلی برای نخستين بار در مجلس انگلستان به صحبت پرداخت بقدری بدنطق كرد كه همه شنوندگان مسخره اش كردند ولی ديزرائیلی با كمال شهامت بحضار گفت : من چند بار بچندين كار اقدام نمودم و سرانجام در انجام آنها كامياب شدم . اينك مينشينم ولی آقا يان بدانيد كه روزی فرا خواهد رسيد كه شما بسخنانم گوش دهيد .

دیزرائیلی همانطور که وعده داده بود نه تنها در آتیه باز بردستی تمام نطق کرد بلکه نخست وزیر انگلستان هم شد .

کریستف کلمبر و بروی خود دریائی دید بی پایان- دریائی که مانند دیو خشمگین دندانهای خود را نشان میداد و هر لحظه تهدید میکرد مسافرین را ببلعد ولی کلمب برملوانانش فریاد زد : «به پیش . به پیش » و بدینترتیب سرانجام به هدف خود رسید .

کارلایل جلد اول انقلاب فرانسه را نوشت و آنرا برای مطالعه به دوستش «جان استوارت میل » داد . نوکر کتاب را اوراق باطله نگاشته بسوزانید . وقتیکه این خبر به کارلایل رسید ، اگر چه متأثر شد ، ولی مأیوس نگشت و مجدداً بنوشتن همان کتاب پرداخت تا اینکه آنرا تکمیل نموده منتشر ساخت .

نیوتون سگش را در اطاق بسته و بیرون رفت در حالی که شمعی در اطاق میسوخت . سگ شمع را بر زمین افکند و شمع بر کتابی که نیوتون نوشته بود افتاد و آنرا شعله ور ساخت و تمامش بسوخت . ولی نیوتون مجدداً شروع بکار کرد و کتاب را از سر نوشت .

در تاریخ فرانسه شرح حال يك مرد بر جسته ای بنام برنارد و پالیسی هست . این مرد بر اثر فقر در طفولیت نتوانست بمدرسه برود ، با وجود این در اثر فعالیت و استقامت نه تنها در شعر و ادب بمقامی بلند رسید بلکه توانست بدون دردست داشتن معلومات لازمه ، ظرف چینی بسازد در صورتیکه حتی نمیدانست چطور باید گل را خمیر کرد . پس از ۱۸ سال زحمت « پالیسی » بالاخره توانست به آرزوی دیرین خود نائل گردد و ظرف چینی بسازد .

شگفت انگیز تر از همه داستان دموستن میباشد . دموستن در طفولیت ضعیف و علیل بود و بالکنت حرف میزد . باوجود این در صد بر آمد خطیب شود .

يك مانع بزرگ دیگر در راه دموستن بود و آن عجز در نوشتن خطابه و نداشتن فصاحت و بلاغت بود . ولی دموستن با استقامت و پشتکار کلیه این نواقص را نابود کرد . چطور ؟

اولا برای رهائی از لکنت زبان چند سنگریزه در دهان گذاشته و در کنار ساحل قدم زنان خطابه خود را با صدای بلند میخواند و ثانیاً در زیر زمین اطاقی درست کرد و در آنجا هر روز برای تکمیل فن خواندن تمرین میکرد و برای اینکه امور گوناگون او را از این کار باز ندارد، دموستن يك طرف صورتش را تراشید تا نتواند با این قیافه مضحك از خانه خارج شود . در نتیجه چندین هفته بلکه گاهی تاسه ماه در همان اطاق در زمین میماند . تنها با يك چنین استقامت بود که دموستن در زمره ی خطبای بزرگ در آمد و بجائی رسید که حتی تا با امروز خطبا آثار او را سرمشق قرار میدهند و او را نخستین خطیب بزرگ میخوانند . « و بستر » نیز در کودکی بالکنت زیاد صحبت میکرد ولی بر اثر کوشش و استقامت توانست در زمره بزرگترین خطبای آمریکا در آید . بوفون در ایام جوانی تنبل و کودن بود و بر اثر استقامت و پشتکار توانست بسبب بسیار عالی کتابی راجع به حیوان شناسی بنویسد . میگویند بوفون روزی یازده ساعت کار میکرد و یکی از کتابهای خود را یازده بار اصلاح کرد .

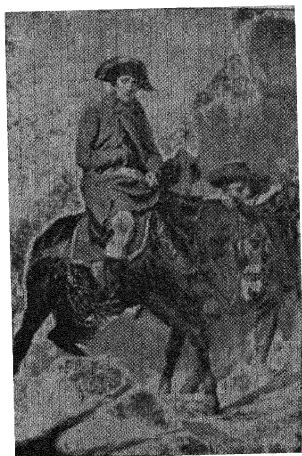
خلاصه کلیه مردان بزرگ با ممارست و استقامت بجائی رسیده اند .

فکر کنید موقعی که در آغاز طفولیت راه میرفتید چقدر زمین میخوردید ولی حالا باچه سهولت راه میروید و حتی میدوید . این نتیجه استقامت و تکرار است . رادیو ، تخت جمشید ، طاق کسری و صدها بنا و اختراع را استقامت بوجود آورده است . حتی قلعه دماوند و فلات ایران محصول استقامت - استقامت طبیعت ! - است .

اغلب کامیابیهای که با تفاق و تصادف نسبت میدهند ، محصول ممارست و استقامت طولانی است . نقاشی که میتواند با تغییر دادن جزئی تمام تابلو را دگرگون سازد ، بر اثر ممارست بر این کار قادر میگردد نه تصادف . ویولونیستی که با سرعت حیرت انگیز آرشه را از روی سیم های ویولن میگذراند بر اثر استقامت و ممارست بر این امر قادر گشته است .

بنابراین ، برای موفقیت باید

نخست باتیسه استقامت چیزهایی را که مانع نشو و نمای نیروهای باطنی میشود خرد کرد ؛ سپس موانع بیرونی را از بین برد . بزرگترین مانع درونی بلبهوسی است که اراده را سست میگرداند . باید در برابر لشکر هوی و هوس سنگری ساخت تا از شر آن مصون باشیم . مرد بلبهوس مانند پره های آسیای بادی که در برابر هر بادی بطرفی چرخ میزند ، هر روز بر اثر پیش آمدن حوادثی رأی و تصمیم خود را تغییر



موقعی که ناپلئون تصمیم گرفت قشون او از آلپ عبور کند باو گفتند این کار غیر ممکن است . ناپلئون گفت غیر ممکن است ؟ چنین کلمه ای در قاموس من وجود ندارد بدین ترتیب ناپلئون برای اولین بار از آلپ عبور کرد .

میدهد و در نتیجه بجائی نمیرسد .

بقول نظامی ؛ :

اگر از هر باد چون ییدی بلری

اگر کوهی شوی گاهی نیزی !

برای کامیابی باید پی در پی و آهسته و پیوسته بسوی هدف پیش رفت . وقتیکه « ایزابلا » با « فردیناند » برای انحال سلطنت اعراب در اسپانیا بحمله پرداخت ، در تسخیر گرانادا درنگ نمود عده ای به ایزابلا گفتند چرا در تسخیر شهر بطئی است . ایزابلا که در آن موقع در بوستان گردش میکرد اناری از درخت کند و آن را دانه دانه خورد و گفت : انار دانه دانه خورده میشود (گرانادا بزبان اسپانیولی یعنی انار) .

نباید در نیمه راه متوقف شد ولو موانع زیادی پیش آید . چه همانطور که کار لایل گفته است : « هر کار بزرگ را بتدا محال بنظر می آید » از طرف دیگر برای توانا هر شکست و مانع يك وسیله جدید برای پیشرفت است . چنانکه خود کار لایل میگوید : « همان صخره ای که در راه پیشرفت آدم ضعیف الاراده مانع است ، برای مرد با اراده نخستین پله نردبان ترقی است » چه خوب گفته فیثاغورث : « اراده پهلوی مقدرات هر کس ایستاده و چرخ تکامل او را اداره میکند » ناپلئون میگوید : « کسی مظفر میشود که بیش از دیگران استقامت مینماید » و لافونتن میگوید : « با استقامت بهمه چیز میتوان رسید . » ویکتور هوگو در طفولیت مجذوب نوشته های شاتو بریان شد و بحدی شاتو بریان در نظر او بزرگ جلوه کرده بود که در دفتر چة خود نوشت ، « می خواهم شاتو بریان باشم یا هیچ نباشم » سرانجام بكمك سعی و استقامت ، ویکتور هوگو بزرگتر

از شاتو بریان شد .

تلون مزاج ، دشمن استقامت است . عده‌ای بی تأمل تصمیم می گیرند و با جدوجهد و شوق وافر با اجرای آن می پردازند ولی دیری نمیگذرد که هدف دیگری نظر شان را جلب میکند و در نتیجه از تصمیم قبلی دست کشیده برای رسیدن به هدف دیگری جدوجهد مینمایند و بدینسان نیروهای خود را تلف میکنند علت اینکه چنین اشخاص نمیتوانند هدف خود را با گامهای ثابت و اراده آهین دنبال کنند اینست که نمی دانند چه میخواهند و هر روز بر این و آن رشك برده در قلمروی مختلف سرگردان می شوند و چون هدف ندارند ، این سرگردانی روز بروز بیشتر میگردد .

باید در نظر داشت که ولو شخص با شوق وافر بکار پردازد بجائی نمیرسد مگر آنکه آن کار را بپایان برساند .

ورزشکار وقتی مسابقه را میبرد که به هدف برسد . آهسته و پیوسته هدفی را دنبال کردن ، بهتر از هردم با شوق و حرارت بسویی دویدن است . آتشی که در زیر خاکستر پنهان است ، قویتر و با دوام تر از اخگرهای فروزانی است که با قیل و قال باطراف پراکنده میشود .

راجع به فوائد ثبات قدم داستانی خواننده ام بدینگونه که فیلسوفی روزی با شاگردانش در باغی گردش میکرد . ناگهان چشمش افتاد به چند نهال که بعضی از آنها پژمرده و برخی تروتازه مینمودند . از باغبان علت را پرسید . باغبان گفت : نهالهای پژمرده در موقعی که رشد میکردند چندین مرتبه جابجا کاشته شدند . فیلسوف رو بشاگردان خود نمود و گفت : باید این درس را پیوسته در نظر داشته باشید که همانطور که

نقل و انتقال آن نهالها را پشمرده کرد ، اشتغال بشغلهای متعدد و از شاخی به شاخ دیگر پریدن هم، موجب پشمردگی نیروهای درونی و فرسودگی قوای جسمی میگردد .

همانطور که گفته اند :

هر چیز که دل بدان گراید گر جهد کنی بدست آید

ولی بشرطی که استقامت هم با این خواستن توأم باشد . آری خواستن توانستن است فقط در صورتیکه توأم با استقامت باشد؛ بعلاوه باید شخص ثابت قدم باشد بحدی که با شاعر همداستان گردد .

گر بر سرم بگردد چون آسیا فلك

از جای خود نجنبم چون قطب آسیا

دیگری گوید :

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا جان رسد بجنانان یا جان زتن بر آید

برای تحصیل کامیابی باید دارای صبر کوه ، استقامت آب ، قوت باد ، حرارت خورشید و همت شاهین بود ! چه قدر راست گفته شاعر :
ز بی عزم و همت بزرگی نخواه که بی آب کردن که داند شناه
و بعلاوه باید جداً چیزی را خواست چه :

تا نرنی غوطه به بحر طلب گوهر مقصود نیاری بکف

علت اینکه بسیاری از مردم در زندگی شکست میخورند این است که در موقع برخورد با موانع اجازه میدهند که آرزوهایشان چون گلبه گهای ضعیفی که مورد حمله طوفان قرار گرفته شده ، پریشان شده از بین بروند . آنان آگاه نیستند که با این عمل تیشه بریشه ایده آل

خود میزند زیر استقامت و پافشاری، در وصول بآرزوی خود بزرگترین عامل عملی کردن آنست. سعی مداوم برای زنده نگاهداشتن آرزوها موجب



میگردد توانائی ما برای برآوردن آمال خود، بیشتر شود. اگر ما در کار خود آهسته و پیوسته پیش برویم، بسی بهتر از اینست که بسرعت به پیشرفت پردازیم و بعد در وسط راه پیوسته توقف نمائیم داستان خرگوش و کاسه پشت يك نمونه زنده در این مورد

رافائل که با پشتکار و استقامت در طی عمر کوتاه خود آثار جاودان برجای گذاشت

تواند بود: ☆
شاعری گفته است:

رهر و آن نیست که تند و گه آهسته رود

رهر و آنست که آهسته و پیوسته رود

برای اینکه پیوسته روبه هدف برویم و بر هر مانع و عائق فائق گردیم، يك اراده تزلزل ناپذیر لازم است.

موانع در برابر اراده چون صخره در برابر قطرات باران بتدریج متلاشی میگردد:

☆ اشاره بداستان خرگوشی است که با کاسه پشت مسابقه گذاشت و بخیال اینکه کاسه پشت بسیار بطئی است، در وسط راه برای مدتی طولانی خوابید. در این اثناء کاسه پشت با پیشروی آهسته و پیوسته، زودتر از خرگوش به هدف رسید و مسابقه را برد.

بنا براین :

میجوی گرچه مقصد از اندیشه برتر است

می پوی گر چه راه تو بر کام ازدهاست

باید استقامت را از میخ آموخت :

«پافشاری و استقامت میخ سزدار عبرت بشر گردد»

«برسرش هر چه بیشتر کوبند پا فشاریش بیشتر گردد»

اهجاز اراده

« برای خواهش خویش بکوش

تا بخواهش خود برسی »

در میان حیوانات، فقط انسان میتواند گره غیر ممکن را بگشاید

و نایافتنی ها را بجوید و بر اسرار درون دست یابد . فقط اوست که با

نیروی اراده خارق العاده ای مجهز میباشد .

البته حیوانات هم دارای نیروی اراده اند منتها نیروی اراده آنها

کور و نابخود آگاه میباشد ولی در انسان اراده کور ، بخود می آید و

بکمک همین اراده انسان برغرائز بهیمی خود چیره شده بر سایر حیوانات

برتری می جوید . ولی انسانهایی هم هستند که از این لحاظ از حیوانات

بهتر نمی باشند یعنی انسانهایی هم هستند که اراده کور و نابخود آگاهی

دارند که هر لحظه بشکل بت عیاری در می آید . کسانی که در جام لغزان

هوس غوطه میخورند و اوقات خود را بمیگساری ، قمار بازی و خوش

گذرانی میگذرانند از این گروهند . اینها از حیوانات پست ترند زیرا

باوجود داشتن يك نیروی خارق العاده ، زندگی خود را بحدیك حیوان

پائین آورده اند . این بردگان اراده حیوانی ، در شعله های خانم سوز
 هوسهای لگام گسیخته خود میسوزند و بی اینکه از اراده انسانی خود
 که همانا اراده تهذیب نفس ، اختراع ، اکتشاف ، تحقیق و ابتکار
 است سودی ببرند ، چندی بازیچه تطاؤل هوی و هوس شده با خفت و
 خواری در خواب ابدی فرو میروند .

این نوع آدمهای بی شور و هیجان و بی هدف که خورو خواب تنهاکار
 و سر گرمیشان میباشد ، بعقیده خود جدا کثرا از مائده های زمینی استفاده
 می کنند حال آنکه در حقیقت خود را در گرا داب هوی و هوس غرق میکنند .
 پیروی از هوی و هوس از خصوصیات ضعفاء و داشتن اراده قوی
 و تزلزل ناپذیر مختص اقویاء است . موفقیت و شکست ما بستگی دارد
 باینکه جزو کدام طبقه میباشیم : اقویاء یا ضعفاء .

هر قدر مشکلات ما بیشتر
 گردد ، اراده و انرژی بیشتری
 لازم خواهد داشت . داشتن اراده قوی
 ، اولین قدم برای تحصیل موفقیت است
 زیرا وقتیکه اراده قوی باشد ، انسان
 همیشه با مشکلات مبارزه کرده
 هرگز تسلیم نمیشود . همان طور که
 همه کس خوش می آید گدی بسگ
 ترسو بزنند ولی از سگ دلیر و
 گزنده فرار میکند ، همچنان همه
 دوست دارند سر آدمهای ضعیف



کمال آتاترک ، مرد دلآوری که بنیروی
 اراده بر دشمنان پیروز شد و ترکیه
 را از مرگ نجات داد

الاراده بگذارند ولی در برابر مرد قوی الاراده، حس احترام در آنان برانگیخته میشود و همه آماده میشوند برای او کار و خدمت کنند .
زندگی پر از مخاطرات است . مرد باید قوی الاراده شود تا بتواند زیر پتک حادثات ، بفولاد آبدیده مبدل گردد .
آدم با اراده ، حالت فقر را دارد و بهمین جهت حوادث نمیتواند باو صدمه بزنند ولو هزاران بار پیچ و تابش دهند .
مرد با اراده همیشه انرژی خود را ذخیره کرده حالت يك مهاجم را بخود میگیرد .

و بدون اینکه شك و تردیدی بخود راه بدهد و یا تحت تأثیر افکار سست قرار گیرد ، تلقینهای مضر را از خود دور کرده با اعتماد بنفس به پیش میتازد او هرگز خیال شکست بخود راه نداده و از موانع نهراسیده و با تمام قوا بسوی هدف پیش میرود . و مانند يك كوهنورد از يك بلندی ببلندی دیگر صعود کرده بخود پیوسته میگوید :
« برای بالا رفتن از آنجا بنقطه بلندتری صعود میکنم . کار من صعود خواهد بود و بس ؛ هر نوع تمایل به سستی و ضعف را با شلاق اراده ام مغلوب و منکوب خواهم کرد . »



برای مرد با اراده هیچ چیز غیر ممکن نیست . گوته است میگوید
« کسیکه دارای عزم راسخ است جهان را مطابق با میل خود عوض میکند . » مرد با اراده گوئی دارای طلسمی است ، زیرا وی بهر کار دست بزند ، موفق میگردد . علتش هم اینست که نه شکست و نه ناکامی و نه حادثه ، هیچیک قادر نیست بر اراده قوی پیروز شود . مود قوی الاراده ،

ما فوق تمام حادثات ، اعم از خوب یا بد ، میباشد .

هر گاه کسی حاضر باشد از جان و دل برای انجام کاری مهیا شود و برای رسیدن به هدف ، از هیچگونه فعالیتی کوتاهی نکند و حتی از جان خویش بگذرد ، موجبات عملی شدن آن نقشه خود بخود فراهم خواهد گردید .

اگر در اجرای تصمیماتی که میگیریم ابرام کنیم و بخود تلقین کنیم که قوی الاراده هستیم و میتوانیم هر سد منیعی را بشکنیم ، محالست به مقصود نرسیم . اغلب مردان بررک در شرایط بسیار بد طفولیت و دوره جوانی راطی کردند و هیچگونه سرمایهئی جز یک اراده قوی نداشتند ولی با بکار انداختن و پرورش دادن همین سرمایه آنان توانستند راه سروری را به پیمایند و بر همگنان برتری جویند .

قوه اراده در زندگی چنان تأثیر عظیمی دارد که حتی بعضی عقیده دارند زیر سایه اراده ، فطرت را میتوان کم و بیش دگرگون ساخت . تا اندازهئی این گفته صحیح است . برای نمونه داستان تئودر روزولت را نقل میکنیم .

این شخص در طفولیت ضعیف البنیه بود و لکنت زبان داشت . او بهیچوجه در مدرسه محبوب نبود و چون لبانی کلفت و دندانهای درشت داشت مورد تمسخر دانش آموزان قرار میگرفت . ولی تئودر روزولت با بکار انداختن نیروی اراده نه تنها بر ضعف خود پیروز شد بلکه بر لکنت زبان هم چیره گشت و سرانجام با وجود تمام نقاط ضعفش ، رئیس جمهور آمریکا شد .

کسان دیگری هم بوده اند که در اثر داشتن نیروی اراده بسیار

قوی ، با وجود روبرو شدن با مشکلات گوناگون کارهای شگرف نموده اند . داروین مثلاً ۴۰ سال آخر عمر خود پیوسته مریض بود و نمی توانست بیش از یکی دو ساعت کار کند ولی با وجود این آثاری بوجود آورد که در تاریخ آدمی کمتر نظیر داشته است .

سایر بزرگان نیز بر اثر داشتن يك نیروی اراده نیر و مند توانستند بآ نهمه کارهای بزرگ دست یازند . اغلب مردان بزرگ از تحصیلات کافی بهره وافی نداشته و در شرایط بد زیسته و با فقر و فاقه دست بگریبان بوده اند ولی همه از يك سرمایه بهره مند بوده اند و آن يك اراده محکم مغلوب نشدنی بوده است . در حقیقت اگر نیروی اراده را از يك مرد بزرگ بگیریم ، دیگر در او چیزی قابل توجه باقی نمی ماند . چه فقط در صورتی میتواند يك مرد بزرگ از هوش خود استفاده کند که قوه ای که این هوش را بکار می اندازد بحد اکثر دارا باشد .

اراده باطری بدنست . بدون این باطری آدمی بانجام هیچگونه عملی قادر نخواهد بود . کسی نیست که این باطری را نداشته باشد منتهی در بعضی این باطری ضعیف است و در گروهی با اینکه این باطری قوی است چون بطرز صحیح مصرف نمیشود ، مثر ثمر واقع نمیگردد

کسانیکه از این باطری بطرز صحیح استفاده نمیکنند ، اشخاصی هستند که هر روز هدف خود را تغییر میدهند و هر دم بسوئی می تازند . اینك که دانستیم دیباچه کلیه پیشرفتها ، اراده است ، باید بیشتر بآن توجه کنیم مخصوصاً باید مواظب باشیم اراده اسیر خواهشهای نفسانی نشود ! چه بسا بناهای عظیم را که قطرات باران نابودش ساخته است . همچنین چه بسا مردان باهوشیکه بر اثر اسیر بودن در دست دل هر

جائی بجائی نرسیده اند . اراده خود دنیائی است - دنیائی وسیع و مرموز اراده وقتی بما سود میرساند که بر کلیه تمایلات و احساسات و افکارما مسلط باشد ولی در صورتیکه مسلط نباشد آدمی را بورطه نیستی می کشاند در نبرد برای کامیابی ، فداکاری و انکار نفس و ایثار لازمست . اعتیاد با عملی که باشهوات نفسانی مخالفند ، ژیمناستیک بسیار خوبی است . برای تقویت اراده ، ویلیام جزمی گویند : يك « نه » گفتن بعاتد بد ، موجب میشود شخص برای چندین روز تجدید قوا بکند و بدینوسیله ضعف اراده خود را بتدریج برطرف سازد . بانه گفتن به نفس اماره نه تنها بر قدرت اراده بلکه حتی بر انرژی بدن افزوده می شود .

اغلب ضعف اراده ناشی از اختلافاتی است که در درون ظهور میکند خواهشهای نفسانی هر لحظه بشکل بت عیاری در میآیند و احساسات مختلف با هم گلاویز میگردند . باید نخست این اختلافات درونی را از بین برد و شکل آرزو را بیک صورت نگاهداشت ، یعنی باید برای مدتی مدید فقط برای نیل بیک منظور کوشید .

موفقیت بیرونی از موفقیت درونی سرچشمه میگیرد . مردان کامیاب در حقیقت مردان اراده اند . داشتن آرزویی چیزی است و عملی ساختن آن چیزی دیگر . آنکس که میخواهد درزندگی پیشرفت کند باید نخست از درون پیشرفت کند یعنی باید نخست اراده خود را نیرومند کند . مردانی که در عالم عمل موفق گشته اند ، مردانی بوده اند که در عالم اراده نیز موفق شده اند .

تاریخ تمدن از مردانی که اراده داشته اند و بخود گفته اند « میتوانم » تشکیل یافته است نه از مردانی که بخود گفته اند : « من نمیتوانم » .

اشخاص را میتوان بدو دسته تقسیم کرد :

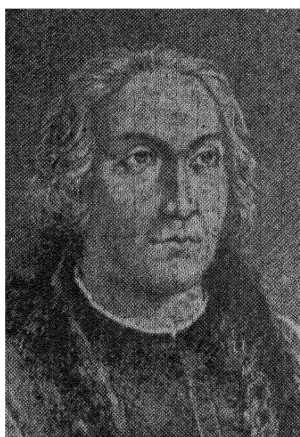
دسته ایکه در زندگی روش مثبت دارند و دسته ایکه روششان منفی است گروه اول اراده شان نیرومند است و هر تصمیمی که میگیرند مورد عمل قرار میدهند . دسته دوم اراده شان ضعیف است و از اینر و تصمیمی نمیتوانند بگیرند و اگر هم گرفتند ، بندرت آنرا . مورد اجرا قرار میدهند اغلب کسانیکه در زندگی شکست خورده اند بیشتر بر اثر ضعف اراده آنها بوده است تا عوامل دیگر بقول شاعر « از آن مغلوب میگردی که بر خود نیستی غالب » در جنگ زندگی هیچ اسلحه ای کارگر تر از نیروی اراده نیست اراده چیزی است که حتی کوهها را میترکاند و اعماق دریاها را میشکافد و چون عقاب ، بال خود را در فضای لایتناهی میگشاید اراده آن تیرخارا شکاف است که در سخت ترین موانع نفوذ کرده آنرا خرد و متلاشی میکند .

اراده آن سیل دمانی است که هر مانعی که فرا راهش میآید ، از میان برمیدارد ، با داشتن اراده نیرومند آدمی بلند همت میشود ، نیرومند میشود ، کامیاب و فرمانروا میشود ، ولی بدون يك اراده نیرومند آدمی مانند برك درجوی زندگی اینسو و آنسو سرگردان میگردد و خود را در امواج حوادث افکنده گرفتار هزاران مصائب میگردد ، مرد با اراده میتواند حوادث را چون قاطر و الاغ مهار کرده از آنها استفاده نموده سر نوشت خود را بهتر و عالیتر گرداند ، اراده در آدمی مانند ریشه در درخت است . همانطور که ریشه درخت را استوار نگه میدارد ، اراده هم آدمی را از طوفانهای حوادث ایمن نگاه میدارد .

در کارگاه هستی ، کاملترین نوع اراده ، اراده يك مرد بزرگ است

که قدرت طوفان، رعد و برق را دارد و غیر ممکن را نمی‌شناسد. بزرگی هر کس مربوط باندازه عمق و وسعت اراده اوست و چیزیکه در تقویت اراده مؤثر است اشتیاق آتشین است. اشتیاق مردان بزرگ اشتیاق عادی نیست. اشتیاقی که آنان برای رسیدن به هدف دارند مانند اشتیاقیست که عاشق برای وصال دارد.

آری آنان عاشقند و «در طریق عشق همه مستی آمد و بیخودی»



از اینروست که آنان نمی‌فهمند برای رسیدن بمقصود بچه فداکاری هائی تن در میدهند و چه موانع بزرگی را از میان برمیدارند. آنان هرگز فکر نمی‌کنند که سرانجام کامیاب خواهند شد یا نه و مانند يك لشگر مهاجم پیوسته بحمله می‌پردازند و از اینرو هیچ

مانعی قادر نمی‌گردد جلو آنان سد شود. سیلابهای دمان دریا‌های بیکران و جنگلهای درهم هیچیک برای آنان مهم نیست. آنها از همه این موانع می‌گذرند. آنان چنان از خود بی‌خودند که حتی وقتی که شکست می‌خورند باز بسوی هدف پیش می‌روند زیرا آنان میدانند که غالباً بزرگترین پیروزیها. يك قدم آنطرف شکست می‌باشد.

آنچه کریستف کلمب را مردی بزرگ کرد. اکتشاف آمریک نبود بلکه اراده تزلزل ناپذیر او بود. او پیروز شد چون میدانست

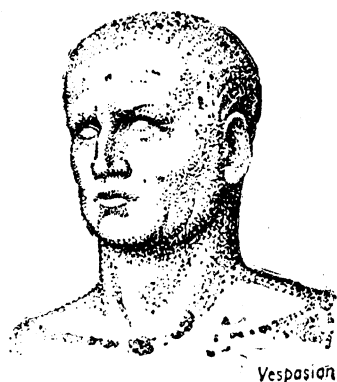
آنچه غیر ممکن بنظر میرسد ، مجموعه‌ای از امکانات های عملی نشده میباشد که بدست توانای مردان با اراده عملی تواند شد ، او میدانست که غیر ممکن ، سفر ناتمام مانده‌ای است که روحهای بزرگ پایان توانند رسانید و بدین وسیله غیر ممکن را ممکن توانند کرد .

با در نظر گرفتن حقایق فوق ، متوجه میگردیم که هیچکس شکست نمیخورد مگر کسیکه اراده اش فلج شده است .

اگر ما بطوفانهای مهیب و قوی نگذاریم و همیشه شکست را وسیله‌ای برای پیروز شدن انگاریم ، خیلی کم بشکست روبرو خواهیم شد . روسو راست میگوید : « فقط سستی اراده ماست که سبب ضعف ما میشود و گرنه انسان همیشه برای اجرای چیزیکه بشدت آرزویش را میکند ، دارای قدرت کافی میباشد » اگر عاشق کاری هستید و مایلید آنرا پایان رسانید نگذارید عشق شما خاموش شود . مانند یک عاشق دلخسته ، همچنان آتش عشق را روشن نگهدارید ، بگذارید آتش عشق شما مثل آتشکده

شب و روز روشن باشد عشق شما باید دائمی و قوی باشد تا اراده نیرومند شود و از دست اراده نیرومند معجزات صورت میگیرد .

بتصدیق دوست و دشمن
شکست ناپلئون باشکوهتر و زیاتر
از پیروزی «ولینگتون» بود .



هیچ چیز در بر طرف کردن عادت زشت با اندازه اراده مؤثر نیست

در عین حال، هیچ چیز در ضعف کردن اراده باندازه عادت زشت مؤثر نمیباشد بهمین جهت است که کسانی که به خوشگذرانی و تن پروری عادت کرده اند نمیتوانند دارای اراده نیرومند گردند .

نباید نقشیکه فکر در تقویت و یا ضعف کردن اراده بازی میکند از نظر دور داشت . هر فکری که مکرر از خاطر شما میگذرد اثری در لوح خاطرات باقی میگذارد و این اثرهای پی در پی در آغاز اراده فکری و بعد اراده عملی را بوجود میآورد . بهمین جهت است که تلقین نفس اینقدر در اعمال ما مؤثرند . و بهمن علّت میبایست هر روز قبل از بیدار شدن و قبل از بخواب رفتن بخود تلقین کنیم که نیرومند و شکست ناپذیر و مسلط بر مقدرات خود هستیم . این نوع تلقینات وقتی که پی در پی تکرار شود ، خود بخود اراده ما را تقویت میکند و نیروی عظیم اعتماد بنفس را بوجود میآورد .

ضمناً نباید فراموش کرد تأثیر عمیقی که اجرای تصمیم در تقویت اراده دارد . باید مصمم شویم تصمیمات خود را بهر ترتیب شده مورد اجرا قرار دهیم .

جان فاستر میگوید : « میتوان گفت مردیکه نمیتواند تصمیم بگیرد بخود تعلق ندارد . او بهر چیزی که ممکن است توجهش را بخود جلب کند متعلق می باشد » .

میتوان گفت منشأ کلیه پیروزیهای تاریخی و پیشرفتهای علمی ناشی از گرفتن تصمیم فوری و اجرای آن بوده است زیرا کسی که تصمیم خود را فوراً مورد اجراء قرار میدهد ، دیگر در انتظار بروز پیش آمد نمی نشیند و در نتیجه فتح را نزدیکتر می گرداند .

او تسلیم سوانح و اتفاقات نمی‌گردد بلکه سوانح و اتفاقات را وادار میکند باو تسلیم شوند . او خالق سرنوشت خویش است و همای اقبال را به نیروی ارادهٔ عظیم خود ، بسوی خویش جلب میکند .

برعکس آنکه دائماً در اجرای تصمیمات خود ، دچار شك و تردید می باشد ، دارای يك نیروی منفی مخربی است که حتی نمیتواند از پیش آمدهای خوب استفاده کند . پیداست از آنچه منفی است ، هرگز مثبت نزاید . از اینرو از اشخاصی که نمیتوانند تصمیم خود را مورد اجراء قرار دهند ، هیچ کار بزرگ نمیزاید .

با داشتن نیروی گرفتن تصمیم فوری ما هم قادر خواهیم بود با موانع مبارزه کنیم و هم با قدرت تمام ضربت قطعی را بر اموری که مارا تشویق به عدول از راهی که پیش گرفته ایم میکنند ، وارد آوریم . باید همیشه در نظر داشته باشیم که کاری را ناتمام گذاشتن ، بدتر از هیچکار نکردنست . یا کار را باید تمام کرد و یا باید اصلاً شروع بکار نکرد . زیرا وقتیکه کاری را نیمه تمام رها کردید ، عادت میکنید که تمام کارهای خود را نیمه تمام رها کنید ؛ و این خود بزرگترین ضربت را بر نیروی اراده شما وارد می آورد تصمیمی که ناگهان میگیرید و ناگهان هم از آن صرف نظر میکنید مانند شعله‌های کومه کاه آتش گرفته می باشد که اثرش موقتی و حرارتش کم است اینگونه تصمیمات ، فوق العاده مضر است زیرا وقتیکه چند بار دیدید که نمیتوانید تصمیمات خود را اجراء کنید ، اطمینان حاصل خواهید کرد که هیچ کاری از عهده شما بر نمی آید و در نتیجه اعتماد بنفس شما از بین میرود . تصمیم خود را باید فوراً مورد اجراء قرار دهید . در این صورت تصمیم شما مانند ذغال سنگ که مدتی

میسوزد و حرارت زیاد از خود بیرون می‌دهد ، بادوام و مؤثر خواهد شد
اراده کالائی نیست که بتوان آنرا در بازار خرید بلکه نهالی است
درون ما که باید پرورش داد تاریشه کند و ثمر دهد . این نهال ، با
اجرای تصمیمات خودپرورش می‌یابد . و برای نیل باین منظور باید این
گفته شعار ما باشد .

« کوشیدن و جستن و یافتن و هرگز تسلیم نشدن ! »

ولی در اینجا یک پرتگاه هست که باید مواظب باشیم در آن نیفتیم و
آن خواستن چیزهای نامطلوب میباشد . اراده نباید هر چیزی را کور کورانه
بخواهد باید ، اراده رانه تنها تقویت بلکه باید تربیت هم کرد تا طالب
چیزهای عالی شود و تسلیم پستی و رذالت نگردد .

اگر ما اراده را با قوه عقل همراه نسازیم و آنرا در معرض هوای
نفس قرار دهیم ، بجای سود زیان از آن بر میخیزد . زلت مایه ذلت
است ؛ نباید اراده گمراه و منحرف شود بلکه باید برای کارهای خوب
مهار گردد . باید برای نیل باین منظور طلسم هوای نفس را بشکنیم
و افکار نیک در سر پیورانیم .

افکار شما باندازه خون شما ، اعصاب شما حقیقی بلکه حقیقی‌تر
از جسم شما هستند زیرا آنچه بوجود شما حاکم است ، افکار شماست
نه جسم شما . با افکار تان شما می بینید ، گوش میکنید ، می چشید و
می بوئید ، حتی با افکار تان شما فکر می کنید .

افکار تان شما رادر زندگی هدایت و یا گمراه می کنند . شما بهر
کجا بروید ، افکار خود را به همراه خود می برید و در هر عملی که انجام میدهید
با افکار خود مشورت میکنید ؛ قدرت و یا ضعف شما در نوع افکار شماست

طرز بکار بردن این افکار ، تأثیر بسزائی در مقدرات شما دارد ، در افکار نیرومند ، قدرت فعالیت و توانائی پیشرفت و ترقی هست .

استفاده از وقت

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان يك دم است نادانی

حافظ

هر چیز در دنیا قابل جبران است غیر از وقت که چون يك بار از دست بدر رفت ، مجدداً بدست نمی آید . جوانان عموماً تصور میکنند عمرشان تا دامن ابدیت گسترده است . و بهمین جهت آنان قدر وقت را نمی دانند وقتی بخود می آیند که پیری چهره کریه خو را نشان میدهد وضع اکثر جوانان مانند مرد پولداری است که سرمایه متددوی که اختیار دارد بابتی پروائی خرج میکند غافل از آنکه دیر یازود ثروت کلان او بپایان میرسد .

يك روز خیلی بی اهمیت بنظر میرسد و حال آنکه يك روز از لحاظ کیفیت با يك سال بلکه با ابدیت برابر است گو اینکه از حیث کمیت ابداً قابل مقایسه نیست زیرا « يك سال » بر اساس همین « يك روز » بلکه بر اساس « يك ساعت » قرار دارد هم چنانکه ارقام بزرگ از اعداد کوچک سرچشمه میگیرند .

دانشمندی مینویسد : « ما زارعی هستیم که هر روز که میگذرد بیشتر از روز گذشته کشتزار های مرگ خود را شخم زده ایم » و عرب میگوید « الوقت كالسيف السالم تقطعه قطعك » دريك چنین دنیائی که سرمایه

عمر ما ، اعم از آنکه از آن استفاده کنیم یا نکنیم ، از دستان بدرهیرود
 آیا حیف نیست بگذاریم ساعات عمر بیهوده تلف شود و بصورت
 آبی در آید که در بیابانی سوزان و لم یزرع رها شده باشد ؟ حالا که تصدیق
 میکنید يك چنین عمل صحیح نیست حساب ساعات عمر خود را نگاه
 بدارید . بدین معنی که « جلو آن ساعاتی که در زندگی خود تلف میکنید
 يك علامت تفریق بگذارید و جلو ساعاتی که عاقلانه استفاده نموده
 بعلاوه بگذارید . ساعاتی که صرف بوجود آوردن چیزی میکنید (مثلا
 قسمتی از خانه را تعمیر میکنید و یا بکسی کمک مینمائید) ساعاتی است
 که در زندگی از آن استفاده نموده اید . آن ساعاتی که تلف نموده اید
 ساعاتی است که در آن هیچ کار مفیدی انجام نمیدهید . مثلا در موقعی
 است که بیخود عصبانی و سر چیزهای جزئی بادیگران گلاویز میشوید .
 در افکار ضعیف ، شکست ، زبونی و ناکامی نهفته شده چون داشتن
 قوه خلاقه نخستین قدم در ابداع و ابتکار و اختراع است ، از اینرو باید
 افکار خود را تقویت کنیم .

علاوه بر تقویت افکار ، باید توهمات و تصورات پوچی که در باره
 لیاقت پنداری خود داریم از میان برداریم . و خود را باروش تجزیه و
 تحلیل ، آنچنان که هستیم تماشا کنیم و باجدیت تمام سعی نمائیم نواقص
 و معایب خود را بر طرف کنیم .

چه موفقیت در قدم اول ، موفقیت در قدم آخر است ، پیروزی
 درونی خواه ناخواه منجر به پیروزی واقعی میگردد . در اینجا هم مثل
 همه جا معلول از علت تبعیت میکند .

اگر کسی ساعت ما را بدزد ، بر او خشم میگیریم و تحویل پاسبانش

میدهیم ولی اگر همان شخص ساعتی از عمر ما را تلف بکند ، نه تنها بر او خشم نمیگیریم ، بلکه خشنود هم میشویم . و حتی گاهی عمداً بسراغ این و آن میرویم تا اوقات ما را با صحبتهای پوچ و اعمال بی معنی خود ، تلف کنند .

جام عمر را بدست ما داده اند نا آن را مطابق بامیل خود پر کنیم . اختیار در دست ماست : مامیتوانیم جام عمر خود را از زهر هلاهل لبریز کنیم و همچنین قادریم گواراترین شربت ها را در درونش بریزیم . اگر اوقات خود را به بطالت و شرارت بگذرانیم ، جام عمر ما از زهر لبریز میشود ولی اگر حیات خود را با کردار و پندار و گفتار نیک آرایش بدهیم ، جام عمر ما از شربت گوارا پر میگردد .

پس همانطور که زنبور عسل فقط از عصیر گل های خوشبو و سودمند استفاده میکند و روی گل های زهر آگین نمینشیند ما هم باید فقط بانیکان آمیزش کنیم تا اوقات عاقلانه صرف شود و جام عمر ما از شهد ناب لبریز گردد .

باید همیشه بیاد داشته باشیم که بهترین دوران عمر برای کسب فضائل اخلاقی . دوران جوانی است . هر گاه دوران جوانی را به بلهوسی بگذرانیم و تخم نیکی در سرزمین وجود خود نیفشانیم ، دیگر هرگز قادر نخواهیم شد ، بترمیم به پردازیم . زندگی بیک شب تار میماند : ما نباید چراغ خود را بدست خود بیفروزیم و زندگی خویش را روشن کنیم .

چطور میتوان زندگی را روشن کرد ؟ قبل از همه باید هر سال و یا لااقل هر ماه بودجه ای برای صرف اوقات خود بطرز صحیح

فراهم آودیم .

بعبارت دیگر بایدطرحی برای طرزاستفاده از اوقات خود بریزیم .
چه فقط باین طریق قادر خواهیم شد که از اتلاف وقت خودداری کرده
و بانجام کارهای خلاق و ثمربخش بپردازیم .

ناپلئون کبیر که کامیابترین فرد عصر خود بود ، برای انجام هر
کاری وقتی تعیین کرده بود و فقط باتقسیم وقت و تهیه بودجه ای عاقلانه
برای آن ، وی توانست در مدتی بس کوتاه باعمال بزرگ و شگفت انگیز
دست یازد و دنیائی را با اعمال خود در حیرت اندازد .

مردانی امثال پاسکال ، موتزار ، اسپینوزا ، شوپرت و کیتس هم
در اثر آگاهی از طرز صرف وقت ، توانستند در طی عمر کوتاه خود آثار
گرانبهای از خود بر جای گذارند .

برخی از مردان بزرگ ، برای آنکه حدا کثر استفاده را از اوقات
خود کرده باشند ، حتی از تأهل خودداری کردند مانند الکسندر فن
هومبولد محقق بنام آلمانی که برای تهیه مطالب برای کتابهای علمی
خود ، از تمام علائق دنیوی تبراجست و حتی آلوده بزن و مأوا نشد .
همچنین سایر نوابغ بنام از قبیل افلاطون ، ژوژ کارور ، واشنگتون کانت
فارابی ، شوپنهاور ، دکارت و چندین نفر دیگر ، از تأهل و مال دنیا
احتراز جستند تا بهتر بتوانند بکارهای ثمربخش دست یازند .

ما اگر نتوانیم خود را در وارستگی بیایه نوابغ فوق الذکر
برسانیم لااقل باید سعی کنیم بر نامه روزانه خود را مثل ساعت تنظیم کنیم
برای نیل باین منظور باید هر روز صبح بر نامه ای برای خود درست کنیم
و در پایان شب جلوساعتی که در زندگی تلف کرده ایم علامت تفریق

و در جلو ساعاتیکه از آن استفاده کرده ایم علامت بعلاوه بگذاریم و باید سعی کنیم علائم تفریق رو بروز کمتر بشود .

برای اینکه بطرز شایسته ای برنامه فوق را انجام بدهیم باید همیشه گفته معروف بالزاک را در مدنظر داشته باشیم .

« بعضی ساعات را از ما میگیرند ، بعضی را میدزدند و بعضی خود بخود از ما میگریزند » در مورد ساعاتیکه خود بخود از ما میگریزند نمیتوان کاری کرد ولی در مورد افرادی که ساعات ما را از ما میدزدند و اینها بقول بالزاک بدترین دزدانند . میتوان اقداماتی کرد .

سزان نقاش بزرگ فرانسوی از مردم فرار میکرد زیرا وی عقیده داشت مردم مانند لنگری هستند که بآدم می آویزند و مانع پیشرفت او میشوند وی در آخرین طبقه يك ساختمان در آنزوای مطلق میزیست هیچکس بهیچ عنوانی حق نداشت وارد اتاقش بشود . زیرا وی در هر حال مردم را مزاحم میدید .

اگرچه سزان تا اندازه ای حق داشت از معاشرت با مردم گریزان باشد ، لازم نیست ماهم تا باین اندازه از آمیزش مردم گریزان باشیم . ولی باید فقط مواظب باشیم که دزدان وقت ، اوقات گرانبهای ما را از چنگمان بدر نیاورند بعبارت دیگر باید از آن افراد کاهل و تهی مغزی که قادر به تحمل تنهائی نیستند و برای کشتن وقت خود مزاحم ما میشوند و میکوشند با سرگرم کردن ما بلبه و لعب ، وقت و مال ما را تلف کنند بپرهیزیم . آری باید از این افراد وقت خور (بقول فرانسویها chronoPhage) فرار کنیم و بآنها هرگز اجازه ندهیم اوقات ما را تلف کنند .

مطالعه اجمالی درباره عوامل کامیابی

« نیابد مراد آنکه جوینده نیست

که جویندگی عین یا بندگی است

خواجوی کرمانی

نبوغ بمنزله طلاست و کار کارگری است که این طلا را استخراج میکند هیچ عملی بی نتیجه نمی ماند و نتیجه هیچ عملی را نمیتوان معدوم کرد علت و معلول چون زنجیری بهم پیوسته اند .

از ادیسون پرسیدند : « آیا اختراعات شما الهامیست و یا در رؤیا بشما تجلی میکند ؟ او در جواب گفت من هیچ کاری نکرده ام که نتیجه تصادف باشد و هیچ یک از کشفیات من بجز « فونو گراف » محصول یک حادثه نیست و وقتی که من معتقد شوم که فلان کار بزرگ حتمش میارزد ، خودم را به آن کار میندزم و تجربه روی تجربه میکنم تا کامیاب میشوم . کاریکه شروع میکنم همه خیالات مرا مشغول میسازد و تا آنرا با آخر نرسانم راحت نیستم . »

میکلائو میگوید : « اگر مردم میدانستند برای احراز مقام استادی چه رنجها برده ام و چه روزها و شبها جان کنده ام هر گز از دیدن شکنجه های هنری ام متعجب نمیشدند . »

مردان بزرگ گوئی مانند دریا هستند که دائماً بیقرار بوده از جوش و خروش باز نمی ایستند . ناپلئون میگفت . « کار عنصر من است . » زمانی که سرواثر اسکاوت ضمن مریض گردید ، پزشکان باو گفتند نباید

کار کند . سروالتر اسکات ضمن نامه‌ئی بیکی از دوستان خود نوشت :
میگویند نباید کار کنم . و این مثل اینست که کسی قوری را روی آتش بگذارد
و بآن بگوید : نجوش ! من اگر کار نکنم ، دیوانه میشوم .

نیوتون میگوید: « اگر من بجائی رسیده‌ام - تردید دارم بجائی
رسیده باشم - و اگر هم بجائی رسیده باشم بر اثر کار و کوشش بوده است »
بقول کارلایل در این دنیا سر نوشتهای بزرگ و درخشان افراد و ملل
رایگان بدست نمی آید .

پس از فعالیت ، استقامت و ثبات قدم مهم است . بجاست که
گفته چارلز مارکی را همیشه در نظر داشته باشیم . « اگر تو بتوانی نقشه
عالی بکشی و تا هنگامی که آنرا پایان نرسانده‌ای از کار دست نکشی
و در موقع کوشش و تقلا توانستی حتی اگر خون از جگرت بر آید بر
همه موانع غلبه نمائی ، در اینصورت مرادت را بدست خواهی آورد :
پس پیش رو که جایزه را خواهی ربود و بمقصد خواهی رسید » برای
عمل کردن مطابق این دستور باید تردید و دودلی را رها نمود و پس از
مطالعه کافی فوراً تصمیم گرفت و شروع بکار کرد .

« تردید بهل بگیر تصمیم از آنک

تردید جهنم است و تصمیم بهشت

و باید برای اجرای تصمیم خود سخت پافشاری کنیم و از تصمیم
خود منصرف نشویم زیرا .

ثبات رای نماید جمال کار درست

در آب جنبان صورت درست ننماید

بزرگمهر میگوید : مردم سه گروهند : گروهی گویند و کنند
گروهی گویند و نکنند و گروهی نگویند و کنند . گروه سوم از همه

بهترند که لب بستن و بازو گشادن ، کار کردن و دم نزدن شیوه جوانمردان است » باید گفت راه موفقیت هم همین است . وقتی که از ناپلئون علت کامیابی اش را پرسیدند او جواب داد : « کردم و نگفتم ».

پس • در آماده کردن خود وقت زیاد صرف کن تا کاملاً آماده شوی ولی موقع عمل چون برق چالاک باش ! »

نکته سومى که باید پیوسته در نظر داشت ، نترسیدن از شکست است شکست را نباید امرى قطعى و مطلق انگاشت بلکه باید آنرا دواى مقوى براى نیرومند شدن و بزرگ گردیدن دانست . ناپلئون میگفت : « من همه چیز خود را بگر سنگیها و مشقتهای دوره جوانی مدیونم » و شاعری اندرز میدهد : « رنج کشیدن را یاد بگیر و نیرومند شو » اینکه میگویند هر موفقیتی محترمی است برای تحصیل موفقیت های دیگر و هیچ چیز باندازه کامیابی شخص را کامیاب نمیسازد ، حرفی است صحیح ولی نمیتوان انکار کرد که شکست هم بنوبه خود نقش بزرگی در موفقیت بازی میکند همانطور که گفته اند : « مردی که همیشه خوش اقبال است ابله بار میآید و هر که از خطر گریزد خطر نشود . »

شکست سقوط نیست بلکه در حال سقوط ماندن است ، بقول هانری اوستین : « شکست در هیچ جا وجود ندارد مگر اینکه در درون خود شکست بخوریم . » و برای اینکه از درون شکست نخوریم باید از شکست نترسیم بلکه باید شکست را بمنزله آئینه‌ئى بدانیم که نواقص و معایب ما را آشکار میسازد تا این نواقص و معایب را بر طرف سازیم و نیرومند تر شویم . اساساً باید همیشه بمعاینه و محاسبه نفس و خویشتن نگری پردازیم و نقاط ضعف خود را دریابیم . هربرت اسپنسر معتقد است که کمال مرد

اینستکه بر نفس خود مسلط باشد و تابع هوی و هوس نباشد و فقط پس از تشخیص راه صواب، تصمیم بگیرد. « باید خودمان در حق خودمان سخت ترین قاضی باشیم و باید پیوسته بکوشیم معایب اخلاقی خود را یافته و آنها را بر طرف کنیم.

خوشبختانه اخلاق را کد نمی ماند بلکه بمرور زمان مطابق با محیطی که شخص در آن بسر میبرد، تنزل و ترقی میکند. برگسن میگوید: « اینکه میگویند اعمال ما مربوط و منوط به اخلاق است حرفی است صحیح ولی لازم است اضافه شود که کارهای ما تا اندازه ای شخصیت ما را ایجاد میکند. مامدام خود را خلق می کنیم. »

چیزهاییکه در درجه اول در تغییر افکار و اعمال ما مدخلیت دارد محیط و مطالعات و بیش آمدهای زندگی است و در این میان عادت رل، مهمی بازی می کند. چه کاریکه چندبار تکرار می شود، عادت می گردد همچنانکه باران رفته رفته مجرائی در کوه کنده رودی بوجود می آورد عادت هم طبیعت ثانوی گشته اخلاق ما را تعیین میکند. ولینگتن مبالغه کرده می گوید « عادت از حیث قوت حتی بر فطرت برتری دارد » بعقیده ویلیام جمز « آنچه را که ما عادت میگوئیم، فقط و فقط عبارت از تکرار و توالی در مبادرت و اقدام بیک عمل و یا یک فکر است » مطابق نظر او تمام عادات ما نخست در قوه تخیل ما تشکیل می یابد. اول در باره آن فکر می کنیم و سپس از قوه بفعل می آوریم. بنابراین عادات مولود اندیشه های ماست و عادات سازنده شخصیت هر کس است.

از عوامل دیگر کامیابی، دانستن راه صحیح کار کردن است. بهر کاری که میپردازیم باید اسلوب صحیح آن کار را بدانیم و بدان علاقه

داشته باشیم و نظم و ترتیب را رعایت کنیم تا از فعالیت خود نتیجه بگیریم . در اینصورت رنجی که موقع کار احساس میکنیم بسیار اندك خواهد بود . باید اهمیت دقت و ممارست و تلقین به نفس و پشتکار را در نظر بگیریم . برف وقتی که در یکجا رویهم جمع میشود ، بهمن پدید میگردد و سخت ترین صخره ها را درهم می شکند . همینطور وقتی که نیروی دماغی کسی تمرکز یابد میتواند دشوارترین مسائل را حل کند . دقت همان تمرکز قوای دماغی است . آدم دقیق مانند صیاد ماهری که بایك تیرشکار خود را از پای در می آورد ، بایك مطالعه مشکل خود را حل میکند . گراف نگفته ایم اگر بگوئیم فرق بین مرد بزرگ با مرد عادی اینست که مرد بزرگ دقیقه تر است .

حکیمی میگوید : « نبوغ عبارتست از دقت در مشاهده و ثبات قدم و گوته اندر ز می دهد : « قوای دماغی خود را متشت و مشوش مکن و پیوسته بکوش قوای دماغی خود را متمرکز کنی »

خلاصه وقتی که به روش کار کردن آشنا شدیم ، زنجیر مشکلات از هم میگسلد زیرا « آگاهی به اینکه چگونه انسان ممکنست مغلوب گردد ، اطلاع بر راه موفقیت است چه وقتی که دانسته شد از چه راهی شکست روی می آورد تکلیف شخص اینست که از راه دیگری با اقدام پردازد » بقول لرد مورلی « بجاست پیوسته بکوشیم در هر کاری بهترین طریق انجام دادن آنرا پیدا کرده شروع بکار نمائیم ولو دلایلی در دست داشته باشیم که در آن کار موفق نخواهیم گشت ! »

از عوامل دیگر موفقیت تلف نکردن وقت است . ممکنست در خرج پول یا اظهار محبت بخل ورزیم ولی در اتلاف وقت ما همیشه مبذریم .

طلسم مختصر (مثلاً: گنج باز شو!) در گنج باز میشده است. برای باز کردن در گنج کامیابی چنین فرمول و طلسمی وجود ندارد. هر کسی باید خود راه خود را پیدا کند.

چیزی که در پیدا کردن کلید گنج کامیابی به شخص کمک میکند تجارب زندگی است. زندگی بهر کس یاد میدهد که او چیست. زندگی است که نیروهای ما را بجنبش میآورد و ما را بسوی شکست و یا کامیابی رهبری میکند ولی البته ما هم در تعیین راه خود زیاد دخالت داریم. ما باید همیشه بیاد داشته باشیم که استعداد های ما بالقوه بیش از آنست که بالفعل آشکار میشود و موفقیت ما هرگز بزرگتر از هدف های ما نتواند بود.

اعمال روزانه ماصورت آرزوهای ماست. هر چه هر روز میانداشیم همان میشویم! چه مرد آفریده فکر خویش است. کسی که پیوسته بخود تلقین میکند که هیچ کاری از او ساخته نیست، همچنان خواهد شد. هر ارزشی که ما برای خود قائلیم دنیا هم همان ارزش را برای ما قائل خواهد شد.

اگر نوع افکار ما عوض میشود، نوع اعمال هم تغییر می یابد. دارائی ما، چه مادی و چه معنوی، مهم نیست. آنچه مهم است اینست که چه میتوانیم انجام دهیم و چطور کار هایمان را بپایان رسانیم.

برای اینکه هیچگونه مانعی فعالیت های ما را فلج نسازد باید پیوسته برای از بین بردن موانع آماده باشیم. بزرگترین مانع راه ترقی چیزی است که «تقدیر» نام دارد. همانطور که گفته اند تقدیر توسنی است سرکش که چون دستی نیر و مند لگام او را بگیرد رام میشود. ولی این

بعضی روی «قبر دیروز» گریه میکنند در حالی که توجیهی به «امروز» بیچاره که زنده است و میتواند خدمتهای بزرگ بمانماید، نمیکند. وقت گرانبهاترین ملک ماست. این ملک را همه دارا هستند ولی کمتر کسی در فکر آن میافتد که چیزی سودمند در این ملک بکارد. هر چه بیشتر و بهتر از وقت خود استفاده کنیم، بیشتر از این ملک محصول بدست خواهیم آورد.

بهترین طرز استفاده از وقت رعایت نظم و ترتیب در کار است بی نظمی زیاد وقت ما را میگیرد. وقت باید نو کرما باشد نه مانو کر وقت. اگرما نظم و ترتیب را رعایت کنیم وقت را نو کر خود ساخته ایم و در اینصورت خواهیم توانست کاری که باید در عرض یک هفته انجام گیرد، در عرض یک روز بپایان رسانیم. پله های نردبان موفقیت عبارت از همان لحظاتی است که خوب مورد استفاده قرار گرفته است. برای انیکه حداکثر استفاده را از وقت کرده باشیم باید این چند اصل را مراعات کنیم

۱- کاریکه باید فوراً انجام گیرد فوراً انجام دهیم.

۲- کار امروز را بفردا نیاندازیم. از ابو مسلم خراسانی راز کامیابی خود را پرسیدند گفت: «هر گز کار امروز را بفردا نیفکنم»:

۳- کاریکه خود میتوانیم انجام دهیم بدیگران و گذار نکنیم.

۴- سرعت عمل داشته باشیم ولی شتاب نکنیم چه با شتاب ممکنست مجبور شویم کار را دو مرتبه انجام دهیم.

۵- در هر موقع فقط به یک کار پردازیم و از تقسیم وقت جلوگیری کنیم.



در افسانه های قدیم از بعضی گنجها نام برده شده که با بکار بردن یک

توسن سرگش در دست ضعفاء بیشتر سرگش شده ، آنان را به پرتگاه نیستی می برد .

بقول دکنر ماردن : « اگر در پیشرفت راز عجیبی هست باید گفت آن راز در فرصتهای روزانه واستفاده از آنها نهفته شده است » ولی از این فرصتها نمی توانیم استفاده کنیم مگر اینکه بر مقدرات خود حکومت کنیم .

نکته ها

در هنگام اتخاذ تصمیم دیگران را بکهك طلبیدن ، بدتر از هیچ تصمیم نگرفتن است . باید عادت کنیم تا بتوانیم فوراً تصمیم گرفته بکار پردازیم وقتی که از اسکندر پرسیدند : چطور توانستی دنیا را فتح کنی؟ گفت : « با تأخیر نکردن و تصمیم خود را فوراً اجرا کردن . »

تردید و تذبذب ! نبوغ باهوش ترین اشخاص را ضایع میگرداند ولتر راست می گوید : « ، تردید و تذبذب ، يك علامت بر جسته ضعف اخلاق است . »

باید همیشه بیاد داشته باشیم که شخصی که میتواند تصمیم بگیرد هر قدر هم نقاط ضعف دیگری داشته باشد ، بسی کامیابتر از مردی است که نمیتواند تصمیمی بگیرد .



انسان کار میکند تا کار نکند بقول ویلیام فندر : « اگر مردم کار کردن را واقعاً دوست میداشتند ، ماهنوز زمین را با چوبهای دستی شخم میزدیم و بار را روی دوش خود میبردیم . »



زرتشت در مہین نامہ آسمانی خویش میفرماید : « چیزی داشته باش که دنیا میخواید و آنگاه اگر چه در میان جنگل هم بسربری ، راه خانہ تو پر از مردم خواهد بود . »



هر عمل بزرگ از فکر سرچشمه می گیرد . هر کامیابی بزرگ نخست يك فکر نامرئی بوده است . هر شاهکار اعم از ادبی ، هنری و یا فلسفی از فکر سرچشمه گرفته است .



فکر کردن هنر است . فکر کردن هنر اینست که آگاه باشیم از تدابیر مختلفی که کمک میکند به تنظیم حقایق پراکنده و جستجوی دنیای مجهول آن .



از خواستن چیزهای بزرگ هر گز باك نداشته باش زیرا اگر ایده آل تو بزرگ باشد قوائیکه هر گز فکر نمیکردی در تو وجود دارد ظهور خواهد کرد .



بدون تصمیم نمیتوان قوای دماغی را متمرکز ساخت و بدون تمرکز قوای دماغی هم نمیتوان بکامیابی نائل گشت .



اغلب مردم در کارهایشان یا کمی تعجیل و یا کمی تأخیر میکنند و در نتیجه با شکست روبرو میگردند . باید کارها را بموقع خود انجام داد و البته شناختن موقع ، کار آسانی نیست .



بعضی سزاوار ستایشند برای کارهایی که کرده اند و برخی برای کارهایی که ممکن بود بکنند و پاره ای برای کارهایی که میتوانند بکنند و نکرده اند!



روزگار طبق طبق گلهای فرصت در دسترس ما قرار میدهد تا از آن استفاده کنیم. و آنگاه چه استفاده بکنیم و چه نکنیم آهسته و بی سرو صدا این فرصتها را پس میگیرد و آنها را در چاه بی پایان زمان می افکند.



کانان دایل میگوید: « کاریکه شما در این دنیا انجام میدهید، اهمیتی ندارد. آنچه مهم است اینست که تا چه اندازه میتوانید مردم را متقاعد سازید. که کارهایی را که انجام داده اید، گرانبهاست.



اخلاق خوب سرمایه است. اخلاق خوب قدرت است. اخلاق خوب کامیابی است. اخلاق خوب اقبال است. اخلاق خوب بهترین دارائی است که ممکنست کسی در این دنیا داشته باشد.



اغلب کسانی که در قلمرو شکست سرگردان میگردند، برای اینست که قادر نیستند به نفس اماره بگویند. «نه!»



ممکنست ثروت از دست رفته را با سعی و کوشش مجدداً بدست آورد و علم فراموش شده را با مطالعه بخاطر آورد ولی وقت که از دست

رفت بهیچوجه مجدداً دست نمیآید و برای همیشه در قلمرو ابدیت مفقودالاثر میگردد .



کسیکه در زندگی هدف مخصوص ندارد ، در جنگل تصمیمات رنگارنگ گم میشود . کسیکه میخواهد همه جا باشد، هیچ جا نخواهد بود . يك تصمیم ، يك هدف و يك آرزو باید شعار کسی باشد که میخواهد در زندگی کامیاب گردد .



تنها با آرزو کردن ، نمیتوان چیزی را بدست آورد . باصطلاح تنها با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود . باید برای نیل بآرزو با يك انرژی پایان ناپذیر و يك اراده راسخ و يك خواهش عمیق ، بتلاش پرداخت . بزرگترین تراژدی زندگی اشخاصیکه شکست خورده اند این بوده است که آنان يك علاقه مشخص و معلوم برای چیزی معین نداشته اند .



تمرکز قوای دماغی بقوه خلاقه توانائی میدهد که هر چه بیشتر آشکارتر شود . بعضی دانشمندان عقیده دارند که فرق بین يك نابغه و يك مرد عادی فقط در اینست که نابغه دقیقتر و موشکافتار از مرد عادی است . نابغه میتواند برای مدتی طولانی در باره موضوعی با دقت انقطاع ناپذیر بیندیشد ولی مرد عادی چون ظرفیتش کمست از عهده چنین عمل بر نمی آید .

شخص باید طوری قوای دماغی خود را تربیت کند که بدون زحمت بتواند آنرا تمرکز بدهد . باید بر تمرکز قوای دماغی تسلط یابیم که هر موقع بتوانیم خود بخود در باره موضوعی که مورد مطالعه قرار گرفته دقیق شویم .



یکی از شرح احوال نویسان ویستلر ، نقاش انگلیسی مینویسد :
« من هرگز فراموش نمیکنم درسی که ویستلر يك روز بمن داد . ما هر دو « استودیو » را هنگام غروب ترك کرده بسوی « باغهای بیمارستان چلسی » میرفتیم که ناگهان ویستلر توقف کرد و بچند ساختمانی که از دور دیده میشد نظر دوخت . این ساختمان يك میخانه قدیمی دریك گوشه خیابان بود و پنجره ها و دکا کینی داشت و انوار طلایی اذرون آن بخارج برمه شامگاهی میتابید ویستلر بآن اشاره کرد و گفت :
« نگاه کن ! »

چون چیزی در جیب نداشت تا این منظره را رویش بکشد و یا یادداشت هائی درباره آن بردارد ، من دفترچه خاطراتم را باو دادم . وی در پاسخ گفت : « خیر ، خیر ساکت شو » سپس بعد از اینکه زمانی به آن منظره نگریست گاهی چند بعقب برداشت و درحالی که پشتش را بمنظره کرده ، گفت : « اکنون ببین ، من منظره را بخاطر سپرده ام یا نه » سپس وی جزئیات منظره را شرح داد تو گوئی شعری را از بر میخواند . سپس براه افتاد و بعد از لختی دوباره بیک منظره دیگر که جذابتر از منظره سابق بود روبرو شدیم . سعی کردم توجه نقاش را بآن جلب کنم ولی او بآن نگاه نکرد و گفت : « خیر ، خیر در هر بار باید فقط درباره

يك موضوع اندیشید و کار کرد . »

پس از چند روز به استودیوی او رفتم و دیدم منظره را عیناً کشیده است . »



لازم نیست برای نیل بکمیابی حتماً فرصتهایی برای خود بیافرینیم . کافیت همینکه فرصتی دست آمد آنرا تشخیص بدهیم و از آن استفاده کنیم . برای بسیاری از مردم فرصتهای خوب در زندگی پیش میآید ولی آنها قادر نیستند این فرصتها را تشخیص بدهند و از آن استفاده کنند . در دائرة فعالیت های ما فرصت ها در جاهای غیر مترقبه بخود نمائی میپردازند . باید با مقناطیس درونی این فرصتها را بخود جلب و از آن استفاده کنیم .



باخ رونوشت های کامل از نت های موسیقی رادر مهتاب بر میداشت زیرا چراغ در اختیار او نمیگذاشتند و با اینکه رونوشت هایی که استنساخ میکرد ، از او گرفته میشد ، وی بهیچوجه دلسرد نمیگشت و بکار خود آنقدر ادامه داد تا سرانجام والدینش تسلیم او شدند و باو اجازه دادند هنر موسیقی را کاملاً فرا گیرد .



اگر شرح احوال مردان بزرگ ، اعم از کسانی که در فکر و یا عمل بزرگ بوده اند ، بخوانیم میبینیم که قوه ای که آنانرا به پیش میرانده است عشق و علاقه شدید بچیزی بوده که دوست میداشته اند . آنان مجنون وار . « لیلی » خود را میجسته اند و سرانجام بر آن دست یافته اند .

مرد با اراده ، خود طرح و قالب سر نوشت خود را میریزد .



تمرکز قوای دماغی هنر است - هنر اینست که شخص فقط در باره يك موضوع بیندیشد و کلیه اندیشه هائیکه نسبت بآن موضوع بیگانه اند از نظر دور بدارد . تمرکز قوای دماغی یعنی توجه بیک دائره معانی بخصوص .



عقب ماندن و پیش رفتن در زندگی فقط مربوط باینست که شخص هر روز دو سه ساعت وقتش را صرف تحصیل علم و هنر میکند یا نه .



موفقیت رایگان بدست نمی آید . موفقیت قیمت دارد . قیمت آن بذل کوشش و جد و جهد متمادی است .



حواس خمس را باید تربیت کرد . اگر حواس خمس تربیت نشوند ، اطلاعات ما از دنیای خارج بسیار کم و سطحی خواهد بود . بنابراین گوش را باید تربیت کرد که زیباییهای حقیقی را ببیند و قس علیهذا سایر حواس .



روح بزرگ در راه نیل مقاصد بزرگ ترجیح میدهد با شکست مطلق روبرو شود تا اینکه از پیشروی بسوی هدف خود داری کند . پیروزی یا مرگ : اینست شعار يك روح بزرگ !



قابلیت درست فکر کردن خیلی اهمیت دارد با وجود این مردم

باین نکته خیلی کم اهمیت میدهند .

✱

دنیا پر از افرادیست که نزدیک بود در زندگی کامیاب شوند ولی در همان لحظه‌ای که میبایست دلسرد نشوند و آخرین ضربه خود را بر شکست وارد آورند، دست از مبارزه برداشتند و به عقب نشینی پرداختند و در نتیجه ازدهای شکست بر آنان غلبه کرد .

✱

مرد واقعی آنستکه شخصیت خود را در اجتماع گم نمیکند و شجاعت آنرا دارد که بگوید «نه!» ولو تمام دنیا بگوید (آری!)؛ کسی است که میتواند در هنگام روبروشدن با شکست، دلسرد نشود و گریبان دیو شکست را بگیرد و سخت با آن مبارزه کند؛ کسی است که جرأت دارد در چشمان مخوف تیره روزی بدون ترس نگاه کند و از میدان مبارزه در نرود، کسی است که میتواند برای مدتی دراز، با مشقت‌ها بسازد و با مصائب مبارزه کند و خود را با چالاکی از انیاب نواب بیرون آورد؛ کسی است که نیروی معنوی را بر نیروی مادی ترجیح میدهد و بشدت بازشتی و بدی مبارزه میکند و میکوشد ضربات مهلکی بر پیکر ازدهای ظلم وارد آورد؛ کسی است که صفات و عادات زشت خود را از دیگران پنهان نمیدارد و بی پروا عیوب دیگران را روبروی خودشان مؤدبانه اظهار میکند؛ کسی است که همیشه طرفداری از حق و حقیقت میکند و هرگز در داوریه‌ها غرض‌ورزی نمیکند .

✱

کاری که میخواهی فردا انجام بدهی، امروز انجام بده، کاری را

که میخواهی امروز بانجام برسانی هم اکنون شروع کن .

✱

برای ترك عادت زشت ، هیچ نوع داروئی در داروخانه وجود ندارد . یگانه داروی این درد بکار انداختن نیروی اراده است .

✱ ✱ ✱

طارق بن زیاد ، قبل از حمله به « اندلس » دستور داد تمام کشتیها را بسوزانند و سپس نطقی مهیج برای سربازانش ایراد کرد: « ایها الناس ، این المفر ! البحر من و رائكم و العدو من امامكم و ليس لكم و الله الالصدق و الصبر . » ☆

تو هم وقتی راهی را پیش میگیری باید وضع را طوری ترتیب بدهی که چاره‌ئی جز پیشرفتن بسوی هدف نداشته باشی .

✱ ✱ ✱

تا زمانی که خواهش آسایش و خوشگذرانی در تو قوی تر از اراده پیشرفت و ترقی است ، تا آن زمان تو در نیل بآرزوهای خود بعدم موفقیت برخوردار خواهی خورد . کسی که خواهان توانائی است باید بتواند شعله را ببوسد و رعد و برق را برفاقت برگزیند و بر روی بالش شکست و ناکامی بخوابد خوش گذرانی و آسایش طلبی روح پیکار را می کشد و اراده را ضعیف می گرداند . اراده نیرومند سدی در برابر سیلاب مشکلات خواهد بود . اگر این سد نباشد ، پیداست ما دیگر نخواهیم

❦ یعنی ای مردم . راه فرار کجاست ؟ دریا در پشت سر شماست و دشمن روبرویتان و شما را بخدا جز راه درستی و شکیبائی راهی دیگر گشاده نیست .

توانست با مشکلات بجنگیم .



بچه خرسی که بیش از اندازه فلسفه بافی می کرد ، روزی از مادرش پرسید : «میخواهم راه بروم ولی نمیدانم پنجه راستم را روی زمین بگذارم و یا دو پای عقب را و یا هر چهار دست و پا را)
مادرش گفت : « فلسفه بافی را کنار بگذار و راه برو . »
این حکایت مناسب حال کسانیست که در انجام کارهای خود ، زیاد شك و تردید روا میدارند .



منتظر فرصت مباش بلکه فرصت را بیافرین .
هر گز مایوس مشو و اگر هم مایوس شدی در حال یأس همچنان بکار خود ادامه ده .



بسیاری از مردم ، قسمت اعظم کوششهای خود را بی ثمر میگذارند چون طرز فکر آنان با اعمالشان تطبیق نمیکند یعنی میکوشند کاری را که در دست گرفته اند بانجام برسانند در حالی که دماغشان در باره امور دیگر میاندیشد ! اینان انتظار دارند جو بکارند و گندم بدست آرند و حال آنکه شخص آنچه را که از جان و دل میطلبند ؛ همان را بدست خواهد آورد . تحصیل يك شیئی مربوط و منوط باینست که باچه اشتیاقی طالب آن میشویم .

بنابراین باید پیوسته نه تنها ایده آل خود را در مد نظر داشته باشی ، بلکه باید قلباً شایق شوی و فکرأ و عملاً سعی کنی به ایده آل



خصوصیات مرد کامیاب ، اینهاست :

- ۱- فکرش سریع تر کار میکند .
 - ۲- نیروی اراده قوی دارد .
 - ۳- به تمرکز قوای دماغی قادر است .
 - ۴- حافظه قوی ، منظم و همیشه آماده و بیداری دارد .
 - ۵- دارای نیروی بیان است و میتواند با منطق قوی طرف را مجاب کند .
 - ۶- بنفس خود اعتماد دارد .
 - ۷- از تجارب خود و دیگران - مخصوصاً دیگران - بهد اکثر استفاده میکند .
 - ۸- همیشه نسبت به آنچه در اطرافش میگردد ، بیدار است .
 - ۹- کلمه شکست در قاموس او مفهومی ندارد .
 - ۱۰- درد نیاچنان بسر میبرد که گوئی چیزی بنام «نومیدی» اصلاً وجود ندارد .
- تحلیل نفس خویشتن ، و تجدید نظر در خط مشی سابق ، افراد شکست خورده را کامیاب میگردانند .



افراد ضعیف الاراده همیشه منتظر معجزات و وقایع خارق العاده هستند افراد قوی الاراده ، خود خالق معجزات و وقایع خارق العاده اند .



فرق زیادی بین مرد کامیاب ، مرد شکست خورده وجود ندارد ؛
مرد کامیاب کار میکند و منتظر می نشیند و مرد شکست خورده فقط
منتظر می نشیند !

*

جبری بودن و بقسمت اعتقاد داشتن بهانه بسیار خوبی است برای
فرار از کار و کوشش و بر نیامدن در صدد رفع اشتباهات !

*

شخص واقع بین همیشه در فکر رفع مشکلات زمان حاضر است
نه در فکر اشتباهات گذشته و یا موفقیت های احتمالی آینده .

*

خبر شدن از خطر قبل از رسیدن آن ، بمنزله مسلح شدن از پیش است .

*

زندگانی مردان بزرگ عبارت است از مسافرت بمناطق مجهول
برای بدست آوردن میوه های تازه و ناشناس .

*

هدف بزرگ و زیبا ، زندگی کوچک و زشت را بزرگ و
زیبا میکند .

*

افکار نیروهائی هستند که بخلق و ایجاد میپردازند . مردیکه
فکر میکند ، پیوسته فرصت های تازه و موفقیت های تازه می آفریند .
احساسات و عواطف اغلب مردم بر عقلشان حکومت میکند و
احساسات اعمال و رفتار و حتی افکار آنها را خلق مینماید .

ما باید سعی کنیم بوسیله کنترل احساسات خود ، زمام حکومت وجود خویش را بدست عقل سپاریم . زیرا احساسات در بسیاری از موارد اشتباه میکنند و ما را گمراه میسازند .

جای تعجب نیست اگر لورانس بگوید : « مردیکه عواطفش تربیت یافته اند ، باندازه سمندر کمیاب است »
آرزوهای خود را تربیت کنید . بودا پیروانش دستور داده است



که آرزوهای خود را بکلی خاموش کنند . ولی این عمل ممکن نیست زیرا کسی که میخواهد آرزوهایش را خاموش کند ، تازه باید آرزو کند که آرزوهای خود را خاموش کند !
پس بهتر اینست که بجای یک چنین آرزوهای منفی ، آرزوهای مثبت و ثمر بخش در خود پرورانیم .



افراد ضعیف الاراده جاده جهنم خود را با « اگر » و « شاید » و انشاءالله فرش میکنند . آنها پیوسته بر نقش آرزوهای رنگین خود ، رؤیاهای دل انگیز می بینند ولی هیچوقت برای رسیدن بآرزوهای رنگین خود ، اقدام عملی بعمل نیاورده و خود را بآینده مجهول تسلیم و بسوی مناطق ناشناس فردا ، بدون داشتن هدف و نقشه ای پیش میروند و بجای رسیدن بآرزوهای خود ، هر روز بشکستی تازه بر میخورند و هر زمان از جور زمانه و جفای روزگار ناله و شکایت می کنند .



سعی کن اعمال هر روز تو ، یک پیروزی بر شکست های دیروز

تو باشد .



هدف بزرگ خود را بهدفعهای کوچک تقسیم کن و سعی نما باین هدف ها که البته باید همیشه متوجه هدف بزرگ باشند ، یکی بعد از دیگری بررسی . هرگز هوس مکن بیکبار و ناگهان بهدفع بزرگ خود بررسی . اگر چنین کردی و بهدفع نرسیدی تعجب مکن زیرا پله پله باید رفت بالای بام .



بهر کاری که اقدام می کنی احتمال شکست خوردن در آن کار را پیش بینی کن ولی همیشه ایمان داشته باش که عاقبت موفقیت نهائی از آن تو خواهد بود .



ریشه شکست در اعمال و افکار ماست . لذا باید برای برطرف کردن شکست قبل از هر چیز افکار و اعمال خود را تجزیه و تحلیل کنیم تا بنقص اساسی کار خود پی بریم و بطریق صحیح از نو بهعالیت پردازیم



هدفی که اغلب مردم در نظر دارند بدان برسند باهدفی که عملاً بسویش روانند ، فرق دارد . یعنی اغلب مردم چیزی را آرزو میکنند و برای تحصیل چیزی دیگر میکوشند و آنگاه وقتیکه بآرزوهای خود نمیرسند ، تعجب میکنند و اقبال بد خود را مقصر می شمارند !

ما نباید انتظار داشته باشیم که در زندگی هیچوقت شکست نخوریم . اغلب مردان بزرگ شکست های بزرگ خورده اند تا کامیاب گشته اند .

آنچه مانع کامیابی است ، شکست نیست بلکه قبول شکست است . لذا موقع شکست خوردن باید اول معلوم کنیم چه قدر شکست خورده ایم زیرا شکست خوردن هم مثل هر چیز دیگر امری نسبی است .

سپس باید راهی برای غلبه بر شکست های خود پیدا کنیم و اگر باز شکست خوردیم باید باز سعی و کوشش بپردازیم تا بالاخره پیروز گردیم



بنظر میرسد که اغلب مردم اگر چه میل دارند کامیاب شوند ولی عملا هدفشان اینست که باشکست روبرو گردند .

ما اغلب طعمه بی دست و پای « خواست شکست » هستیم . پیدا است برای رهایی از شکست باید ، فکر اینکه امکان دارد شکست بخوریم ، از سر بیرون کنیم . و هر گاه هم باشکست روبرو شدیم نباید بآن تسلیم گردیم بلکه باید شکست خود را به موفقیت مبدل کنیم .

باید چنان بفعالیت سرگرم باشیم که گوئی اصلا شکست و ناامیدی وجود ندارد : باید چنان در راه وصول به هدف سعی و کوشش کنیم که گوئی محالست با شکست روبرو شویم و قتی که با یک چنین روحیه ای کار کردیم ، قوائیکه هرگز تصور نکردیم در ما وجود دارد آشکار گشته و ما را در راه کامیابی کمک خواهند کرد .



ما همه مرتکب اشتباه میشویم . آنچه مهم است ارتکاب اشتباه نیست بلکه چگونگی برخورد با اشتباه است . تسلیم شدن با اشتباه مضر و درس گرفتن از آنها مفید است . و اما مردی که هرگز اشتباه نمیکند اصلا پیدا نمی شود ، و اگر هم پیدا شود ، در قبرستان زیر خروارها خاک

خفته است .

✱

بعضی تصور میکنند چون کار بد نمیکنند ، با اراده هستند در صورتیکه قوت اراده را از اینجا میتوان شناخت که تاجه اندازه میتوانیم انرژی خود را در راه يك کار خلاق و مفید صرف کنیم . قوت اراده مثبت خوبست نه قوت اراده منفی .

✱

قوة اراده از درون سرچشمه میگیرد و پشتیبان بزرگی این قوه فکر است . کسی که فکر میکند اراده اش قوی است ، دارای اراده قوی خواهد بود .

✱

موقعیکه وظیفه ای داری که باید انجامش دهی ، بامنتهای کوشش بانجام دادن آن پرداز .

✱

هر گز خود را بدامان خستگی میفکن و شیفته نوازشهای آن مشو با خستگی دروغین مبارزه کن تا کامیاب گردی .

✱

برای اینکه در زندگی فریب اوهام را نخوریم باید در باره امور همان طور که هستند بیندیشیم نه آنطور که دلمان میخواهد که باشند . واقع بینی همیشه يك عامل بزرگ کامیابی است .

✱

ناپلئون قبل از اینکه در نبردی پیروز شود ، در دماغ خود نقشه

پیروزی را طرح می‌کرد . زیرا او میدانست پیروزی از فکر صحیح
وجود می‌آید و نقشهٔ صحیح هم پیروزی بیار می‌آورد .

*

فکر ، افزار سحرانگیزی است که ما بوسیلهٔ آن حیات خود را
اداره می‌کنیم . نقشیکه افکار ما در زندگی بازی می‌کنند ، از هر چیز
مهمتر است . بوسیلهٔ تفکر ما بجهان وسیع عقائده را پیدا می‌کنیم .
فکر افق‌های پهناور در برابر ما می‌گشاید .

ولی فکر دو نوع تواند بود : فکر فعال و فکر انفعالی . فکر
فعال آنست که خودمان فکر کنیم و فکر انفعالی آنست که کورکورانه
از افکار دیگران تبعیت کنیم پیداست فکر نوع اول بر فکر نوع دوم
برتری دارد .

*

انسان عاقل از هنگام صبح که از خواب برمیخیزد تا هنگام
شب که بخواب میرود در بارهٔ کارهاییکه انجام میدهد ، می‌اندیشد .
عمل بدون اندیشه خطرناک است زیرا در این صورت ممکنست ما در
چاله‌های زندگی افتاده و یا متوجه مخاطراتی که ما را تهدید می
کنند ، نشویم .

*

ما خودمان شیطان خودمان هستیم . ما خودمان خود را از بهشت
خویش بیرون می‌رانیم !

*

اندازهٔ پیشرفت ما منوط و مربوط به مقدار سعی و کوشش روزانه

ما برای رسیدن به هدف و اقدام بتغییرات معقول و بموقع و اصلاح اوضاع نارضایتبخش و مشکلات راه میبشد .

✱

با تمرکز قوای دماغی قادر میشویم عمیقتر و دورتر برویم و با دورتر و عمیقتر رفتن ، دورتر به بینیم و با دور تر دیدن کشفیات تازه ای بنمائیم .

افرادی که در اثر ضعف اراده ، حاضر نیستند بخود زحمت کار کردن را بدهند ، برای اینکه در نزد نفس خود خویشتن را تبرئه کنند ، بهانه هائی میآورند از این قبیل :

« سعی کردم و نتوانستم »

« گمان میکنم اصلا اقبال و شانس ندارم . »

« اصلا اوضاع مساعد نیست . »

« وقتش را ندارم . »

« اصلا چه فایده دارد انسان در این مملکت کار کند . »

✱

ما میتوانیم با اتخاذ روش صحیح در کار کردن ، با حد اقل کوشش حداکثر نتیجه را بدست بیاوریم ؛ اغلب شکست ها ناشی از پیش گرفتن روش غلط در کار کردن است .

✱

ما کس پلانك كه از بزرگترین فیزیک دانان عصر معاصر بشمار میرود میگوید :

« کسی که تصور می کند تقدیر آینده اش را تعیین کرده است

در حقیقت بضعت اراده خود در تلاش برای کسب موفقیت اعتراف نموده است .»



کپلر قبل از کشف راز طرز حرکت سیارات نوزده تئوری ساخت .
بعبارت دیگر او حاضر شده هیجده بار شکست بخورد تا یک بار موفق گردد . بهمین ترتیب ادیسون چهل بار برای ساختن لامپ چراغ آزمایش کرد تا اینکه بالاخره پس از صرف هزارها دلار بمقصد خود رسید و عالمی را بوسیله اختراع خود روشن نمود .



در تلقینات مثبت، قدرت عظیمی نهفته است برای طرد کردن ضعف های روحی باید افکار مثبت در سر پروراند . باید همیشه « من اراده میکنم » « من میتوانم » ، « من موفق میشوم » را ؛ خود تلقین کرد و عملا هم برای رسیدن به هدف سعی کرد تا زندگی ، خواسته های ما را بر آورد .



نه تنها باید افکار و احساسات ما مثبت باشد بلکه باید همیشه در هنگام گرفتن تصمیمات بزرگ ، مواظب باشیم اینگونه تصمیمات را در لحظاتی بگیریم که وضع روحی با نشاطی داریم . زیرا تصمیماتی که در لحظات غم و پریشانی گرفته میشود ، اغلب ناخوش و منفی و مضرند



وقتی که حوادث ناگوار ما را بر زمین می اندازند . وظیفه ما است که برخیزیم و مردانه با حوادث ناگوار مبارزه کرده آنها را بر زمین اندازیم . برای اینکه بتوانیم از عهد چنان عملی بر آئیم باید توجه

داشته باشیم که هر تراژدی، جنبه کمدی دارد.



همانطور که میتوان حافظه ضعیف را کم و بیش تقویت کرد و یا لاقلاً بوسیله پیش گرفتن روش صحیح در طرز استعمال آن حداکثر استفاده را از آن کرد، همچنان میتوان اراده ضعیف را تقویت و یا بطور صحیح از آن استفاده نمود،



برای این که بعداً اکثر از آرزوهای خود استفاده کرده باشید، بجاست نکات زیر را در نظر بگیرید:

۱- آرزوهای خود را بسوی هدف واحد متمرکز سازید و نگذارید آرزوهای پراکنده، شما را از رفتن بسوی هدف بازدارند.

۲- برای این که آرزوهای دیگر مزاحم نشوند، احساسات شوق انگیز خود را بسوی هدف واحد متمرکز سازید شوق و حرارت اراده شما را تقویت می کند و با تقویت اراده، نیروی کافی برای مبارزه با آرزوهای مزاحم پیدا خواهید کرد.

۳- چون ترس، فقر و سایر موانع ممکنست موجبات انحراف شما از رفتن بسوی هدف را فراهم کند، لذا با شدت هر چه تمامتر با هر گونه موانع مبارزه کنید.

۴- نقشه های زندگی آینده ی خود را بر طبق آرزوهای معین و مشخص طرح کنید.

۵- بهترین و عالیترین آرزوها را در خود پرورانید.

آنی بیزانت میگوید: تو میتوانی هر چه بخواهی بشوی. می توانی

شرافتمند و یا پست فطرت و بی آرایش و یا تردامن ، با هوش یا ابله بشوی . تو مخلوق خود هستی و این توئی که خود را میآفرینی .

✱

عادت ما بیشتر زادهٔ تقلید است . بعبارت دیگر ما از روی فهم و شعور و یاذوق و سلیقه عاداتی معتاد نمیشویم بلکه فقط برای این عاداتی معتاد میشویم که اطرافیان ما بآن معتادند .
انسان آئینه است : اگر با فرومایگان بنشیند ، تصاویر زشت در روح او منعکس میشود و اگر با نیک نهادان نشست و برخاست کند ، زیباترین نقشها بر وجود او نقش می بندد .

✱

دانشمندی جهان را به تختهٔ شطرنج و حوادث را به بیدق و سوار تشبیه کرده میگوید : همه در این بازی بزرگ شرکت میکنیم و بر دو باخت مایک نیمه مر بوط به تصادف و نیمی دیگر منوط بمهارت خودمان در بازی است .

✱

الگر میگوید : «تقدیر دوست نیکان ، رهبر خردمندان ، ارباب جفاکاران و دشمن زشتکاران است .»

✱

میگویند میکلائثر بیکی ازدوستانش که نزدش آمده بود تعریف میکرد قبل از آمدن او بچه کار مشغول بوده است و در پایان گفت این قسمت تابلو را دوباره با قلم مو اصلاح و آن قسمت را صاف کردم .
این عضله را پدید آوردم و حالتی به لبان بخشیدم و بغلان عضو

انرژی دمیدم « رفیق میکلائر گفت : « اینها که چیز مهمی نیست . »
میکلائر پاسخ داد : « آری این چیز مهمی نیست . ولی از همین چیزهای
ناچیز است که کمال بوجود میآید و کمال بی‌اهمیت و ناچیز نیست ! »

✱

این دو نکته مهم را همیشه بیاد داشته باش :

« در تأخیر آفت هاست . »

« بنده آنی که در بند آنی »

✱

ابوسعید ابوالخیر میگوید ، خردمند آنست که هر کارش پیش
آید همه رأیها جمع کند و بصیرت دل ، در آن نگرد تا آنچه صوابست
از آن برگزیند و دیگران رایله کند چنانکه کسی را دیناری گم شود
اندر میان خاک اگر زیرک بود همه خاکهای آن حوالی را جمع کند
و بغربالی تنک فرو گذارد تا دینار از میان پدید آید .

✱

ادوارد سیمونس میگوید : « نابغه مردی است که شما را قادر
میگرداند که در هنگام روزستارگان را به بینید . »

✱

مارک تواین می گوید : « گرسنگی خدمتکار نبوغ است . »

✱

طامس هابز فیلسوف انگلیسی قلم و دواتی به عصای خود تعبیه
کرده بود و هر وقت افکاری موقع گردش از خاطرش میگذشت آنرا فوراً
بوسیله قلم و دوات خود مینوشت ! بتهون مقداری کارت و قطعات کاغذ

با خود هنگام گردش میبرد و نت‌های موسیقی را روی آن مینوشت .

✱

چهره دیروز ما در آئینه امروز دیده میشود و چهره امروز مادر
آئینه فردا دیده خواهد شد .

✱

در دانا غرائز در خدمت اراده‌اند و در نادان اراده بر غرائز
خدمت میکند .

✱

دشمن بزرگ ما حوادث ناگوار نیست که از خارج بر ما وارد
میشود . دشمن بزرگ ما درون خود ماست و ضعف اراده نام دارد .

✱

گذشته را باید فراموش کرد ولی نه تجارب خود را . گذشته یک
مشت خا کستر است و جان ندارد ولی زیر خا کسترهای گذشته میتوان
آتش تجربه را یافت و از این آتش استفاده کرد . هرگز نباید در گذشته‌ای
که مرده و محو گشته بسر برد بلکه باید از « امروز » نیرو گرفت .
بنابراین هر کار خوبی که می‌خواهی فردا انجام بدهی ، هم اکنون انجام
بده زیرا « امروز » نقد و « فردا » نسیه است . ما همیشه در « امروز » بسر می‌بریم
و نه در « فردا » . هیچ کس چهره « فردا » را ندیده است .

✱

حکومت بر سر نوشت که معجزه بنظر میرسد ، بدو عامل بستگی
دارد : حزم و جزم .

✱

سن بر نار میگوید : هیچ چیز نمیتواند بمن زیان برساند مگر خودم

آزاری که می بینم ، از خودم است و هر گز بمعنی واقعی رنج نمی برم مگر
از تقصیراتی که از خودم سر میزند .

*

يك ضرب المثل اسكاتلندی میگوید : دوست خود باش تا دیگران
هم دوست تو گردند .

*

از افکار بد هم چنان پرهیز کن که ازار تکاب جنایت پرهیز میکنی
زیرا فکر بد مقدمه جنایت است .

*

مطالعه باید همیشه توأم با فکر تحلیلی **Assimilative thinking**
باشد . باید همیشه آنچه را میخوانیم نه تنها جذب بلکه هضم و تحلیل نمائیم .

*

مردان ضعیف الاراده همیشه در زندگی حیران و سرگردانند ،
حیاتشان در جستجوی سرنخ کلاف سر در گم خویشتن سپری میشود .
برعکس مردان قوی الاراده همیشه در راه معین و بسوی هدف
مشخص و در پیشاپیش سرنوشت خویش گام بر میدارند .
تقدیر مکافات عمل است .

*

روح کسانی که اندر طلسم تقدیر اسیر میباشند ، افلیج است

*

اندیشه چشمه‌ئی است زاینده .

« مرد آفریده فکر خویش است هر چه در این زندگی می‌اندیشد
همان خواهد شد » او پانیشادها •



بتوانائی خویش ایمان داشتن ، نیمی از کامیابی است .



هیچ کار بزرگی بی‌قوام نیروی اراده قائم نماند . این دو کلمه
« فکر و اراده » راز کامیابی را خلاصه میکند •



(مرد هر قدر عاقل باشد ، اگر اراده قوی نداشته باشد موفق
نمیشود کسی که چراغ دیوژن را دارد ، باید چوب دستی او را هم داشته
باشد .) « شانفور »



راه موفقیت ، منازلی دارد ؛ اراده قوی نخستین منزل آنست ،
کسیکه میخواهد این راه پر نشیب و فراز را طی کند باید در آغاز از
منزل اول بگذرد •



ذرات هوا در هنگامی که در حال سکونند چنان بنظر میرسد که
گوئی اصلاً وجود ندارند ولی همینکه بجنبش افتادند و طوفانی را بوجود
آوردند ، نیرومند ترین درختها را ریشه کن میکنند ، درون آدمی هم
چنین قوه‌ای نهفته شده و نام این قوه « اراده » است . در مردان بزرگ این
قوه بمنتهای درجه در فعالیت میباشد و در مردان عادی غالباً در حال سکونست •
هنگام روی آوردن مصیبتی باید مانند يك ملاح عاقل در هنگام

روبروشدن با طوفان، بادبانهارا برچیدودر انتظار هوای صاف و آرام نشست.

✱

قدرت اعتماد بنفس را میتوان از روی این گفته ارشمیدوس درك كرد
«نقطه اتكائی بمن بدهید؛ كره زمین را بر سر اهرمی بلند خواهم كرد!»

✱

عاقل پایان کار را میبیند بیخرد تنهائیش پای را.

✱

«گوی کردم. مگو که خواهم»

✱

«رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن.» سعدی

✱

بعضی حوادث، سرنوشت را قطعی و تغییرناپذیر جلوه میدهد ولی
عقلاء باین توهم پی برده با آن حوادث اثر سوء آنرا از بین برده
سرنوشت خود را تغییر میدهند.

راست گفته اند: «تقدیر توسنی است سرکش که چون دستی زورمند
لگام او را بگیرد، رام و فرمانبردار میشود.»

✱

يك نقشه مخصوص برای نیل بكامیابی وجود ندارد. هر کس باید در
قلمرو موفقیت، راهی برای خود پیدا کند.

✱

موپاسان برای نوشتن یس صفحه، ۲۰ صفحه مینوشت و یکی از آنها
را برای چاپ انتخاب میکرد. بالزاک بقدری نوشته خود را تصحیح میکرد

که روی کاغذ محلی خالی نمیماند و حروفچین مجبور بود مطالب را از نو بچیند! اسکار وایلد گاهی برای حذف و یا افزودن يك ویرگول، ساعتها فکر میکرد!

*

هوراس میگوید، مصیبت، نبوغ را آشکار میکند و اقبال آنرا. پنهان میسازد.

*

اغلب آثار هنری وادبی محصول شکنجه های درونی است.

*

پاسکال موقع رفتن به گردش باسنجاقی روی ناخنهای خود حروفی مینوشت. اینها افکاری بود که ضمن راه رفتن باو دست میداد. پس از مراجعت بخانه، پاسکال از علامت هایی که روی انگشتان نوشته بود بافکار خود پی میبرد و آنرا مینوشت.

*

يك كودك دوازده ساله که پیانو یاد می گرفت از استاد خود موتزار پرسید:

دلم میخواهد آهنگی بسازم، چطور شروع کنم. موتزار گفت: «خیلی باید صبر کنی.» كودك گفت: «ولی شما از من جوانتر بودید که شروع بساختن آهنگ کردید» موتزار گفت: «آری عزیزم، ولی هر گز از کسی نپرسیدم کی آهنگ بسازم. وقتی که کسی دارای روح يك آهنگساز شد، خود بخود و بی اختیار آهنگ میسازد».

*

در جهان روشنائیهای وجود دارد که در عمیق ترین ظلمات نهانند.

✱

نیروی زندگی در ما محدود است . برای حد اکثر استفاده از این نیرو ما باید آنرا تلف نکنیم . هم چنانکه يك مقدار آب محدود ، يك مقدار زمین را خوب میتواند آبیاری کند ، نیروی زندگی هم میتواند فقط برای رسیدن به هدف معینی بکار افتد .

✱

« ویلیام ریگلی » سازنده معروف «سقزریکلی» پسر فقیری بود که فقط ۶ لیره سرمایه داشت ! شغل او صابون فروشی بود با زحمت زیاد روزی چند صابون میفروخت و لقمه نانی بدست میآورد . ولی او برای این وضع ناهنجار خود کسی جز خود را مسئول نمیدانست . لذا در صدد برآمد چاره ای برای بیچارگیهای خود پیدا کند . فکر کرد و کار کرد تا اینکه سقز مخصوص خود را ببازار آورد- در آغاز، کسی بسقز او اعتنائی نکرد ولی ویلیام از کوشش و فعالیت دست برنداشت تا اینکه بالاخره برای سقز خود در سراسر جهان مشتری پیدا کرد . راز کامیابی او در این بود که شکست را هرگز قبول نداشت . دو بار کارخانه او سوخت و تمام هستی اش برباد رفت ولی وی ابداً غم و غصه ای در دل راه نداد و آنقدر سعی کرد تا آنچه از دستش رفته بود باز بدست آورد یکی از همکاران او میگوید . « من هرگز او را ندیدم عصبانی و یا مضطرب باشد . اگر کار و کسبش از هم میپاشید ، او با خنده روئی خرده ریزه ها را جمع میکرد و بنارا از نو میساخت . »

برای کامیاب شدن باید خود را برای کامیابی تربیت کنیم .

عادت چند قسم اند : عادت موسوم به (Motor habits) یعنی عادت انجام دادن کارها بطور خود بخود . مثلاً ، برخاستن ، خوردن و خوابیدن . این نوع عادات ساده ترین و حیوانی ترین عاداتند . عادات نوع دوم عاداتی هستند که (Sensory habits) نامیده میشوند .

این نوع عادات عبارت است از داشتن نظر تیز بین ، سرعت انتقال و سرعت احساس . عادات نوع سوم عاداتی هستند موسوم به (Thinking habits) یا عادات اندیشیدن . این نوع عادات عالیترین عادات اند و خرد را که سرشار ترین سرمایه آدمی است تقویت مینمایند . لذا باید سعی کرد حتی الامکان دو عادت قبلی را تحت تسلط عادت سوم قرار بدیم تا هر چه بیشتر اعمال و گفتار ما عادلانه تر ، یعنی انسانی تر گردد .



تحصیل موفقیت آنطور که در رمانهای و سینماها مجسم میشود . کاری سهل و ساده نیست ، ما در سینما ها بینوایی و بیچارگی آغاز عمر مرد کامیاب را میبینیم و در پایان آن موفقیت های بزرگ ناگهانی او را از نظر میگذرانیم ولی سختی هائیرا که وی بین این دو وضع کشیده ، نمی بینیم ؛ در صورتیکه قسمت اساسی حیات او در همین قسمت که بما نشان داده نمیشود نهفته است .



شکست و ناکامی ما در زندگی مربوط به طرز فکر کردن و چگونگی احساسات ماست .



در مقابل خطر ، محکم ایستاده و مردانه پنجه به پنجه آن بیفکنید .

بین آرزوهای معقول و منطقی و خواب و خیال فرق بگذارید ،
هرگز مگذارید پرده رنگارنگ آرزو ، شما را از واقعیات دور کند .
همیشه آرزوهای خود را با واقعیت تطبیق داده و امور را از نظر واقع
بینی مورد مطالعه قرار دهید .

✱

افرادی که معتقد به قسمت و خرافات هستند میگوشتند با این دستاویز
سست ، خود را از عذاب روحی نجات بدهند .

✱

هر کس خالق فردای خویش است . هر کس مرد خود ساخته ایست
هر کس همان میدرود که میکارد . لذا انسان تا اندازه‌ی زیاد مسئول
شکست ها و موفقیت های خویش است .

✱

ما بیشتر از حماقت ها ، اشتباهات و کاهلی خود رنج میبریم تا از
کم لطفیهای بخت موهوم !

✱

عظمت انسان در اینست که مثل حیوان تسلیم حوادث نمیشود ، انسان
بکمک هوش و اراده خود میتواند ، خور را از شر « قسمت » نجات بدهد
بنابر این هر کس به « قسمت » اعتقاد داشته باشد ، خود را باندازه حیوان
تنزل داده است .

✱

آدمی چون مختار است میتواند تیغ قدرت را از دست سر نوشت
گرفته آنرا بر فرق سر نوشت بکوبد و بدینوسیله سر نوشت را منکوب
و مغلوب سازد .

انسان آفرینده‌ی شکست و کامیابی خویش است.

✱

عمل ، تجسم مادی اندیشه است . برای اینکه اعمال ما صحیح باشد ، باید اندیشه های ما هم صحیح باشد .

✱

بجای ماتم گرفتن بر جنازه‌ی ناکامیهای گذشته، باید برای پیروزیهای آینده فعالیت کرد . گذشته مرده و مرمت ناپذیر است آنچه قابل اصلاح است حال و آینده است . پس بر خیز این ماده‌ی خام حال و آینده را بشکل و صورتیکه دلخواه تست در بیاور !

✱

اقبال بسراغ کسی میرود که بکار عقیده دارد نه به اقبال !

✱

موفقیت معشوقه‌ای سنگین دل است زیرا فقط بکسانی لبخند میزند و اظهار محبت مینماید که جرأت مبارزه با دیوشکست را دارند و قادرند در تاریکترین لحظه لبخندی بر لب داشته باشند .

✱

یکی از عوامل مهم موفقیت داشتن شخصیت است و شخصیت هم با داشتن خصوصیات مذکور در ذیل ، حاصل میگردد .

- ۱- داشتن انرژی زیاد - اشخاص با شخصیت تند راه میروند تند کار میکنند و تند حرف میزنند و در انجام کارها سریع و چابک اند.
- ۲- عامل دوم، داشتن قدرت جسمانی است - اینگونه افراد جسماً قوی بوده از انجام کارهای سخت لذت میبرند

۳- عامل سوم، تحت تأثیر انگیزه‌های آنی قرار گرفتن است .
یعنی این گونه افراد تصمیمات فوری میگیرند و در انجام نقشه‌های خود
ترس بخود راه نداده آزادانه بفعّالیت می‌پردازند .

۴- عامل چهارم ، میل به تسلط و غلبه است - این گونه افراد
همیشه مایلند رهبر دیگران باشند و مسؤولیت و ابتکار را بگردن میگیرند
۵- عامل پنجم، اجتماعی بودن است- این نوع افراد خیلی خون گرم
و خوش مشرب بوده از معاشرت با دیگران لذت میبرند و میدانند
چطور مردم‌داری کنند .

۶- ثبات احساسات، عامل ششم است - اینگونه افراد همیشه بانشاط
و گشاده رو بوده در برابر نامالایمات از میدان بدر نمیروند .
۷- عامل هفتم علاقمند بودن به حل مسائل نظری و علاقه
بکار کردن در انزوا و تنهایی است .

✱

پدر استالین پینه دوز دائم الخمری بود که پیوسته پسرش رامیزد
مادرش زن ساده و متدینی بود و همیشه آرزو داشت استالین کشیش شود!
مادرش در باره طفولیت استالین مینویسد :

« او همیشه پسر خوبی بود ، هرگز خود را محتاج نمیدیدم
مجازاتش کنم ، خیلی زحمتکش بود و همیشه مطالعه و بحث میکرد و
دائم میکوشید چیز فهم شود . »

✱

مرد با اراده مردی است که شخصیت انفرادی خود را در اجتماع
گم نمیکند و شجاعت آنرا دارد که عقاید خاص خود را ابراز بدارد .

کسیکه میترسد آنچه را فکر می کند ، صریحا ابراز بدارد ،
روزی حتی از فکر کردن خواهد ترسید و کور کورانه از افکاری که باو
دیکنه میشود ، پیروی خواهد کرد .

*

مردان بزرگ هیچ چیز را در اختیار بخت نگذاشته کاخسرنوشت
خود را بدست خود پی افکنده اند . آنچه ما بخت و اقبال مینامیم چیزی
جز بیداری بعض اشخاص در استفاده از فرصت های فرار نیست .

*

مردان بی اراده و مردد همیشه بکنارزده میشوند . فقط کسانی
بجلو میروند و پیروز میشوند که با گامهای محکم در راه کامیابی
پیش میروند .

*

فرصت غالباً بی سروصدا می آید و از برابر ما میگذرد . اگر
ما بیدار نباشیم متوجه نزدیک شدن فرصت نمیگردیم . در نتیجه بی سر
و صدا بنزدیک ما آمده و بی سروصدا هم ناپدید میگردد .

*

همت اگر سلسله جنبان شود
مور تواند که سلیمان شود
وحشی

امکانیت های بی پایان و راههای طی نشده و تجارب ناشناخته در
برابر همه افراد قرار دارد ولی فقط کسانی از این امکانیت ها استفاده توانند
کرد که باند، اره کافی سعی و جدیت مینمایند .

میگویند روزی اسحق نیوتون از بوستانی عبور میکرد و افتادن سیب از درخت را مشاهده کرد و با مشاهده این اتفاق عادی، بقوة جاذبه زمین پی برد. ولی پس از تعمق درین موضوع درمی یابیم که نیوتون باین آسانی ها هم قوة جاذبه را کشف نکرد. وی قبل از مشاهده سقوط سیب سالها در باره قوای اسرار آمیز جهان اندیشیده و این سقوط سیب فقط بمنزله کبریتی بود که باروت آماده انفجار را مشتعل کرد. عبارت دیگر سقوط سیب فقط بهانه ای گردید که قانون جاذبه زمین در برابر نیوتون در روشنائی بیشتر آشکار گردد.



دکتر براون و ولف عقیده دارند مردم به سه طریق زندگی میکنند. زندگی طبقه اول که پست ترین طبقه میباشد، یک زندگی نباتی است. اینها را «انسانهای شلغم صفت» میخوانند زیرا این طبقه فقط به سه چیز علاقه دارند: حلق و جلق و دلق!



طبقه دوم تاجر منشند. اینها دنیا را محل داد و ستد میدانند. برای آنها حتی علم و هنر و احساسات و اخلاق قابل داد و ستد است. اینها اهل رقابت های شدید و زد خوردند. این روش، روش حیوانات درنده جنگل است.

طبقه سوم که طبقه انسانهای حقیقی است و قسمت اعظم مردان و زنان بزرگ از این طبقه بوده اند، زندگی را فرصتی برای ظاهر کردن عالیتین مواهب خود دانسته اند و بدون توجه به شکست های مادی و یا اعتناء به لذائذ نفسانی در طول عمر بسوی یک هدف عالی رفته اند و

برای رسیدن بآن ، از هیچگونه سعی و کوشش کوتاهی نکرده اند .



تصمیم بگیرد در افکار و اعمال خود بهیچ چیز پست و مبتذل تسلیم نشوی . همیشه مواظب اعمال و افکار خود باش و سعی کن ایده آلهای عالی داشته باشی . ولو وصول باید آلهادشوار باشد هرگز مأیوس مشو و بکوش باید آلهای خود بررسی .



از روح بخواب رفته و احساسات کند ، نمیتوان انتظار داشت ، شخصیت نیرومندی بوجود آید . همچنین با بخود بستن چیزهائی که در خود نداری ، نمیتوانی دارای شخصیت برجسته ای بشوی .



برای اینکه عمیق و کارآمد باشی ، حتماً لازم نیست دارای معلومات فراوان باشی ، چه ممکنست کسی کم بداند ولی سطحی نباشد و کسی هم زیاد بداند و سطحی باشد . سطحی بودن مربوط بشخصیت اشخاص است نه معلومات آنان اشخاصی هستند که باینکه تحصیلاتشان عالی نیست ، چون دارای قوای فکری نیرومندی هستند ، خیلی دانا و عمیق و چیزفهم میباشند . برعکس اشخاصی هم می بینیم که در چندین رشته دارای لیسانس هستند و باوجود این ، خیلی سطحی و کم عمق میباشند .



برای بدست آوردن فرصت های بزرگ صبر مکن . اول مواظب باش فرصت های کوچک از دست بدر نرود . بدینوسیله خواهی توانست فرصت های بزرگ را بوجود آوری .
پس هرگز شتاب مکن و ناشکیبائی روا مدار .



رقیب «اورپید» باستهزاء گفت تو در عرض سه روز فقط سه جمله مینویسی ، من در عرض سه روز پانصد جمله مینویسم «اورپید» در پاسخ گفت : «بله» ۵۰۰ جمله تو در عرض ۳ روز میمیرد ولی سه جمله من جاودانه زنده خواهد ماند .



جوانی از «ژرادی» ویولونیست معروف پرسید : چقدر طول کشید تا شما ویولن نواختن را یاد گرفتید ؟ او در پاسخ گفت : روزی ۱۲ ساعت برای مدت ۲۰ سال کار کردم تا طرز نواختن این ساز را آموختم !



با غلبهٔ بريك مانع ، ما توانائی بیشتری برای غلبه بر موانع دیگر پیدا میکنیم . شاید مردم وحشی افریقا بهمین جهت تصور میکنند که هر دشمنی را که نابود میکنند ، روحش در بدنشان میرود و آنان را توانا تر میکند !



تو ثروتمند یا فقیر هستی بنسبت هنر و علمی که داری، نه بنسبت ثروت و مقام. چه بسا افرادی که بدون داشتن پول، دارا هستند، و چه بسا اشخاصی که با اینکه میلیونر میباشند، معنأ خیلی فقیرند. بزرگترین دارائی داشتن اخلاق خوب، معلومات عالی و نیروی ادراك قوی است. مردان کامیاب، مجبور بودند موفق شوند زیرا شرایط کامیابی در آنان جمع بود.



کسانیکه در کاری استعداد دارند ولی در اثر اضطراب و یا تقلید و یا بطمع تحصیل در آمد بیشتری بکارهای دیگر که در آن استعداد ندارند ، میپردازند نمیتوان با جان و دل آن کار را تعقیب کنند و در نتیجه موفقیتشان یا بسیار کم خواهد بود و یا بشکست برخورد خواهند خورد.



یکی از دوستان ادیسون درباره ادیسون میگوید : من از هنگامی که ادیسون طفلی ۱۴ ساله بود او را میشناختم و تا آنجا که من اطلاع دارم حتی يك روز از عمرش را ببطالت نگذراند و اغلب اوقات هنگامی که میبایست خوابیده باشد ، میدیدم تا اواخر شب نشسته است و مشغول مطالعه میباشد .



جان راسکن میگوید : هنگامی که در باره جوانی گفته میشود در او آثار نبوغ دیده میشود ، نخستین سؤالی که می پرسیم اینست: آیا زحمت هم میکشد ؟



همت بلند دار که مردان روزگار
از همت بلند بجائی رسیده اند



اغلب مردم بطرز مسخره آمیزی زندگی میکنند از ترس اینکه مبادا مورد تمسخر قرار گیرند !



اشخاصی که دارای اخلاقهای نیرومند هستند ، بزور سر نوشت را

و ادار میکنند بر اتفاقات خوش زندگانشان بيفزايد ، اين قبيل اشخاص چون آگاه هستند که هيچ اتفاقي بدون علت روی نميدهد ، پيوسته سعی میکنندقوائى بکار اندازند که بنفع آنان کارمیکند .
آنان که درزندگى کامياب و پيروز شده اند ، اول فکراً و روحاً پيروزو کامياب بوده اند .

ايمان درهاى لياقت را ميگشايد و شخصيت را پرورش مي دهد .
ما همه بسوى چيزى پيش ميرويم که بآن ايمان داريم .

*

نسبت بيك خاطرۀ تلخ فقط يك کار بكن : آن را دفن كن و براى
هميشه بدست فراموشى اش سپار !

*

ما بر طبق آرزوهاى خود درزندگى پيش ميرويم ، اگر دائماً
چيزهاى عالى آرزو كنيم ، پيشرفت ما متوقف نخواهد ماند .

*

يگانه چيزيكه موجب ميشود مرد باز دواج تن بدهد ، عشق و
علاقه بمعشوقه است بهمين ترتيب يگانه عاملى که موجب ميشود مرد
بكارى تن دردهد عشق و علاقۀ بآن کارميباشد .

*

بزرگترين موفقيت از آن كسى است که داراى هدف ميباشد و قوه
واحدى بر امپراطورى روح او فرمانروائى ميکند .

*

تلو تستون ميگويد هر گاه تا مدتى اعمالمان نيك باشد ، اجراى

آن آسان می‌گردد. وقتی که انجام اعمالی آسان شود، از آن لذت می‌بریم،
و وقتی که از اعمال خود لذت بردیم، آن را تکرار می‌کنیم و چون عملی را
تکرار کردیم مبدل بعادت می‌شود.



فارسای مینویسد: «هیچگاه رخ نمیداد که لئونارد و داوینچی از
خانه خود بیرون بروند و قلم و کاغذی برای ترسیم مشاهدات و مطالعات
خود همراه نبرد. او همواره آنچه را که درک میکرد، با تصویر روی
کاغذ می‌آورد.



روزولت می‌گوید: «بیاد بیاور که هر فردی غالباً لغزشهایی از خود
بروز داده و برای بپا خاستن محتاج بکمک است. در هر حال تنها وسیله
برای هر کس که کمک می‌طلبد اینست که خودش خویشتن را یاری کند.»



منسیوس می‌گوید: «کسی که از نفس برتر خود تبعیت میکند مردی
بزرگ و آنکه از نفس پست خود تبعیت میکند، مردی کوچک می‌شود.»



در جوانی مخاطرات و مشکلات اطراف ما را فرامی‌گیرند و ما
را از فعالیت باز میدارند. در بین مخاطرات و مشکلات از همه مهلك
تر عشق است



روزی دوستان به یعقوب لیث گفتند: «تو مردی رویگر بودی.
چه شد که وارد عالم سیاست شدی.» یعقوب گفت: «حیف آمد عمر

عزیز را در درست کردن دامن روی تلف کنم . و چون در نظر آوردم که سر انجام ازین دنیا باید رفت ، درصدد برآدم پی چیزی بروم که اگر بیابم ، نامی از من بماند و اگر نمانم و کشته شوم ، معذور باشم .»



هاکسلی میگوید : « ما باید خود را وادار کنیم که هر موقع میخواهیم کاری را انجام دهیم آنرا بعده تعویق نیانداخته و بدون فوت وقت و فرصت انجامش دهیم ، اعم از اینکه این کار بزرگ باشد و یا کوچک .»



منفلوطی میگوید : «فساد دره عمیقی است که هر که بقله آن برشود بقعرش اندر افتد .»



بعضی افراد در تمام عمر کوششهای بیفائده برای انجام کارهای بیفائده مینمایند .



بعبارت دیگر اینها پیوسته سطل خالی را در چاه خالی فرو میبرند!



تووتی ویک میگوید : «هرگز مایوس مشو زیرا ممکنست آخرین کلیدی که در جیب داری قفل را بگشاید .»



بنیابین فرانکلن میگوید : « کارهایت را دنبال کن ورنه آنها ترا دنبال خواهند کرد.»

مردان بزرگ همه پر کار و فوق العاده زحمت کش بوده اند. برخی حتی تا آخرین لحظه حیات خود، سرگرم تحقیق و تتبع بوده اند. چنانکه شهر و زی در باره ابوریحان بیرونی مینویسد: « فقیه ابوالحسن علی ابن عیسی گفت آنگاه که نفس در سینه ابوریحان بشماره افتاده بود، بر بالین وی حاضر آمده. در آن حال از من پرسید حساب جدات فاسده را که وقتی مرا گفתי باز گوی که چگونه بود؟ گفتم: اکنون چه جای این سؤال است؟ گفت: ای مرد. کدام يك ازین دو امر بهتر: این مسأله بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل در گذرم؟ و من آن مسأله باز گفتم و فرا گرفت و از نزد وی باز گشتم و هنوز قسمتی راه نیموده بودم که شیون از خانه او برخاست.»



آدمی با کوشش مستمر و تعقیب آرمانها بزرگ و تهذیب نفس و گذشتن از لذتها و سرگرمیهای مضر نمیتواند برزندگی حیوانی برتری جوید و بمقامات عالیة انسانی رسد.

مرد جوانیکه دیروز در مدرسه تحصیل کرده و امروز از مطالعه کتاب دست برداشته، فردا مردی عامی و بی سواد از کار در خواهد آمد همانطور که گفته اند، درزندگی انسان مجبور است حرکت کند، اگر به جلو نرود، ناچار بعقب رانده خواهد شد.



يك مرد مأیوس به رفیقش گفت: « فایده ندارد، به انتهای طناب رسیده ام و عنقریب سقوط میکنم. » رفیقش در جواب گفت: « جای هیچگونه نگرانی نیست گرهی بانهای طناب بزن و خود را بآن بیاویز.»

کسی نیست که مرتکب اشتباه نشود . اشتباه مانند بیماری ، گاه گاه گریبان انسان را میگیرد . ولی چند نکته هست که باید همیشه در مد نظر داشت .

(۱) از هر اشتباه باید درسی فرا گرفت و از ارتکاب مجدد آن اجتناب نمود .

(۲) اشتباهات بما اهمیت رعایت نظم و ترتیب و آماده و بیدار بودن را یاد میدهند .

(۳) اشتباهات را میتوان با افزودن معلومات خود برطرف کرد .

(۴) اشتباه بمنزلۀ اعلام خطر است ، هر اشتباه کوچک بما اعلام خطر میکند تا دوچاره اشتباهات بزرگتر نگردیم .

(۵) باید از اعلام خطر اشتباهات کوچک درس عبرت بگیریم تا به اشتباهات بزرگ دوچار نگردیم .

همانطوریکه هیچکس نمیتواند همیشه خوش باشد ، هیچکس نمیتواند همیشه نیک اقبال و کامیاب باشد . باید شکستها و ناکامیهای که گاهی بما روی میآورند ، اموری طبیعی و چاره ناپذیر شمرد ، ولی در عین حال نباید از مبارزه باشکست و ناکامی غافل نشست زیرا غفلت در مبارزه موجب میگردد بیش از پیش در انیاب نوائب گرفتار گردیم .



پول ، آدم بد را بدتر و آدم خوب را خوبتر میکند ، پول بهترین محک برای شناختن افراد است .



دانستن طرز خرج کردن پول باندازهی دانستن طرز تحصیل آن

اهمیت دارد ، کسیکه طرز خرج کردن پول را می داند حتی میتواند با در آمد کم ثروتمند شود ولی آنکه از طرز خرج کردن خبر ندارد حتی با در آمد فراوان فقیر خواهد ماند .



« دیروز خوابی بیش نبود و فردا رؤیائی بیش نیست ، ولی اگر امروز بخوبی صرف بشود ، هر دیروز را بخواب سعادتمندانه و هر فردا را بر رؤیائی امید بخش ، بدل خواهد کرد .

پس مواظب امروز باش ، چنین است ، سلام بامدادان ! »
از نوشته های هندی



برای مردمان بی اراده ، هیچ کار آسان نیست ، برعکس برای مردان اولوالعزم کار دشوار و غیر ممکن ، وجود ندارد .



از اشتباه میتوان ، چیزهای یاد گرفت ، هر وقت ادیسن در تجربه ای اشتباه میکرد و با شکست روبرو میشد ، با بشاشت میگفت : « خوب ، حالا پی بردیم يك چیز دیگری که امکان پذیر نیست » آنگاه ادیسن راه های جدیدی برای حل مشکل ، پیدا میکرد .



يك روز عصر جمزوات مخترع ماشین بخار . با عمه اش نزديك میزیکه رویش کتری آب میجوشید نشسته بود و با حیرت به کتری نگاه میکرد . عمه اش بالاخره از نگاه طولانی او خسته شد و گفت : « جمز من پسری تنبل تر از تو ندیده ام ! . در عرض يك ساعت اخیر تو حتی

کلمه ای حرف نزده و متصل در کتری را برداشته و مجدداً آن را سر جایش گذاشته ، قاشق را روی بخار گرفته و به لوله قوری نظر دوخته و بخاریکه در آنجا بفطرات گرم آب مبدل میشود ، جمع میکرده ای . آیا هیچ خجالت نمیکشی وقتت را اینطور تلف میکنی . چرا کتابی بدست نمیگیری و یا لااقل مانند بچه های دیگر مشغول بازی نمیشوی ؟
عمه ساده لوح نمیدانست که جمزوات در آن لحظات حساس طرح ماشین بخار را میریخت .

انسان خالق زندگی خویش و هر ساعت آن را بمیل خود از نو ایجاد میکند .

ویکتور هو گو میگوید : آقا مراقب باشید ! زندگی شما از وقتی شروع میشود که اختیار سر نوشت خویش را بدست میگیرید .

*

اگر افراد تنبل وقت را میکشند ، مردان ساعی و موقع شناس آن را احیاء میکنند و حق اهمیت و ارزش واقعی آنرا میگذارند .

کلریج

مطمئن ترین ضامن موفقیت ، داشتن هدف در زندگی است و مهمترین عامل شکست سرگردانی است . همانطور که بالانتن میگوید :
« اگر هر روز راحت را عوض کنی ، هرگز بمقصد نمیرسی . »

*

« کسانی که کار امروز را بفردا میافکنند همان هائی هستند که کار فردا را نیز به پس فردا موکول میکنند . »

اسمایلز

کار چراغ راه موفقیت است .



تا روزیکه زنده ایم ، باید در جستجوی عقائد نو و اطلاعات تازه باشیم عمر کوتاه است و نباید حتی لحظه‌ای در آموختن درنگ کنیم .
شعار ما باید این باشد : « هر روز چیزی تازه بیاموز . »



کتاب ها و مجلاتی هست که اثراتش در انسان بهتر از بنك و تریاک نیست از این قبیل اند مجلات مصور هفتگی و رمانهای جنائی و پلیسی و داستانهای بی سرو ته عشقی . مطالعه این نوع کتاب ها اخلاق را فاسد ذهن را کور و وجدان را علیل و بیمار میکند .



سر جمز جینز مینویسد : « تغییراتی که در طی ۵۰ سال در زندگی انسان رخ داده بمراتب بیش از دیگر گویائی است که در طول ۵۰۰۰۰۰/۰۰۰ سال در زندگی خزندگان رخ داده است . »
حقیقت فوق نشان میدهد که وقت بخودی خود قیمتی ندارد .
طرز استفاده از وقت است که آن را قیمتی و یا بی قیمت میکند .



مردیکه تسلیم مقدرات است ، تا پایان عمر در همان نقطه ای که تصادفات او را افکنده اند میماند و برده وار بزندگی بی فروغ خود ادامه میدهد . ولی مردیکه بر علیه ازدهای مقدرات قیام نموده است ، دائماً در تکاپو و جستجوست او زندگی را بصورت يك قطعه مرمر بیرختی که احتیاج به پیرایش دارد می بیند لذا وی مانند يك ، حجار چکش

بدست گرفته شکل زندگی خود را مدام تغییر میدهد و این ماده خام
بیریخت را بصورت یک مجسمه یونانی در میآورد .



برخی فقط تصمیم میگیرند کاری را شروع کنند؛ بعضی کار را شروع
میکند ولی پایداریش نمیرسانند؛ عده ای معدود آرام نمیگیرند مگر وقتی که
کار را پایان رسانده اند ، پیداست فقط طبقه آخر با رزوی خود رسیده
بقیه تا پایان عمر حیران و سرگردان باقی خواهند ماند .



بسیاری از افراد تصور میکنند برای موفقیت تنها خواستن کافست
این گونه افراد بدون آنکه زحمتی بخود راه بدهند، آرزوهای رنگارنگ
در دل میپورانند . غافل از آنکه خواستن تنها توانستن ببار نمیآورد
« خواستن » بذر است و « توانستن » میوه ی آن ، همانطور که تا بذر کاشته
نشود و پرورش نیابد ، گلی ببار نمیآید ، همچنان تا هنگامیکه کسی
در راه خواهشهای خود جد و جهد نکند و به تکاپو نیفتد ، هرگز بان
خواهشها جامه عمل نتواند پوشاند .



برای تقویت نیروی اراده باید سعی کنیم کارهایی را که تصمیم
میگیریم انجام بدهیم ، فوراً بانجام برسانیم ، در این صورت قوه اعتماد
بنفس ما بیشتر شده نیروی اراده مان قوی تر و توانائی ما در انجام امور
بیشتر میگردد .

بعضی افراد مانند اتومبیل که نیروی محرک اش در درون خودش
میباشد ، با اراده ی خود کار و فعالیت میکنند . ولی عده ای دیگر مانند

واگونهای قطارند که فاقد نیروی محرکه بوده باید بكمك لکوموتیو کشانده شوند . عوام که بحق درباره آنها گفته اند « العوام کالانعام » ، مانند واگونهای قطارند که باید کشانیده شوند و اگر نه در جای خود میخکوب شده هیچ نوع فعالیتی بروز نخواهند داد . ولی مردان بزرگ بنیروی عقل و اراده در جاده زندگی بحرکت افتاده راه خود را بكمك خود پیدا میکنند ،

*

ادیسن یکی از پرکارترین مردان روزگار بود . وی روزی ۱۶ ، ۱۷ و ۱۸ ساعتهای بیست ساعت کار میکرد ، و فقط چهار ساعت میخوابید در ۶۳ سالگی ادیسن بیکى از دوستانش گفت : « من هنوز وقت پیدا نمیکنم اوقات خود را ببطالت بگذرانم . هر وقت بهشتاد سالگی رسیدم به بیکاری خواهم پرداخت . »

ادیسن بقول خود وفانکرد و حتی در ۸۰ سالگی همچنان سرگرم کار و فعالیت بود .

*

وقتیکه شخص برای مدتی طولانی افکار معینی را در سرپروراند نحوه فکر کردنش عادت میشود و دیگر کمتر قادر خواهد بود بطرز دیگر فکر کند مگر اینکه تحولی عظیم در او ایجاد شود .

بهمن جهت باید در دوران جوانی مواظب باشیم کتابهای خوب بخوانیم و بادوستان نیکنهاد رفاقت کنیم تا بتوانیم بافکار و اعمال نیک عادت کنیم .

*

« چکش را در هنگامیکه آهن گرم است فرود آوردن بسیار
نیکوست ولی بهتر آنستکه آهن را باچکش زدن گرم کنیم . »
الیور کرمول



هر کس برای خودش قانونی است . هر کس میتواندطبق قانون
وجود خود زندگی کند . برای پیروی از قانون وجود خود باید از
تقلید که يك نوع خود کشی است پرهیز کرد و باید متکی بنفس ومبتکر
وصاحب نظر بود .



تلوتستون میگوید کسیکه پیوسته در نظردارد زندگی خود را در
گون سازد ولی هرگز وقت پیدا نمیکند فکر خود را بمرحله عمل
رساند ، مانند مردی است که خوردن و آشامیدن را پیوسته بفردامو کول
میکند تا اینکه بالاخره از گرسنگی میمیرد !



امروز همان فردائی است که اینهمه منتظرش بودید و میگفتید هر
وقت بیاید چنین وچنان خواهیم کرد . پس چرا هیچيك از آن کارها را
که در نظر داشتید انجام بدهید ، انجام نمیدهید ؟



مرغان که بشاخه ها نلغزند از باد
ز آنجاست که تکیه شان بود بر پر خویش



زین گری در سالهای اولیه نویسنده گی ، بمشکل بزرگی دچار شد :

هیچکس حاضر نمیشد نوشته او را چاپ کند . پنج سال باین ترتیب گذشت وزین گری حتی دیناری از راه نویسندگی بدست نیاورد . بالاخره اثر پنجم خود را تحت عنوان « آخرین مرد بیابانی » بناشری داد . این اثر هم قبول نشد ، فصل زمستان بود ، زین گری علی رغم دوچار بودن به فقر شدید ، بفعالیت خود ادامه داد و کتابی دیگر تحت عنوان « میراث بیابان » نوشت ، بالاخره کوششهای مداوم او ثمر بخشید و این اثر چاپ شد .

زین گری بعد از آن ، ۴۵ کتاب نوشت و ملیونها دلار بدست آورد



او هنری با اینکه حتی دوره متوسطه را هم ندیده بود ، چنان در اثر سعی و کوشش مداوم در نویسندگی پیشرفت کرد که امروز قصه های شیرین او بعنوان زیبا ترین نمونه نوول در دانشگاه های امریکا تدریس میشود .

راست گفته اند :

آسان کشد بساحل مقصود رخت بخت
آن نا خدا که سختی دریا کشیده است



در باغ فرصت بهتر این است که میوه ها را بادست خود بچینیم و منتظر افتادنش نشویم .

« سه چیز خیلی سختند : فولاد ، الماس و خویشتن شناسی . »
فرانکلن



در جهان بال و پر خویش گشودن آموز
که پریدن نتوان با پرو بال دگران



گفتار بیفایده است • اعمال خودشان حرف میزنند ؛ صدای اعمال
بلندتر از صدای زبان است • بهمین جهت بهتر است بجای اینکه وقت
خود را بالاف و گزاف های بیهوده تلف کنیم ، بعمل پردازیم •



« استعداد چیزی است که در اختیار انسان و نبوغ چیزی است
که انسان در اختیار آنست . »

لوول



از حرف تا عمل صد منزل راه است .

ضرب المثل روسی



همت اگر پایه فزائی کند	پشه بی بال ، همائی کند
همت اگر پای بمیدان نهد	گوی فلک در خم چو گان نهد
	وحشی



سرهmfری دیوی ، شیمی دان معروف انگلیسی همیشه درموقع
مسافرت آزمایشگاه سیار خود را که عبارت بود از يك صندوق حاوی
مواد شیمیائی ، همراه خود میبرد تا حتی درحین مسافرت بآزمایشهای
خود ادامه بدهد .

مورس و مخترع تلگراف چنان در کار خود غوطه ور بود که حتی بملاقات دوستان خود نمیرفت ، وی فقط روزی یکبار غذا میخورد و برای برطرف کردن فقر شدیدیکه گریبانش را گرفته بود چاره‌ای نمی‌اندیشید ، زیرا تلاش برای معاش موجب میگردید در تحقیقات علمی عقب بماند و این چیزی بود که مورس جداً میکوشید ، جلوش را بگیرد.



نصف عمر ما صرف خواب میشود و يك ربع دیگرش صرف کارهای بیهوده دیگر باقی میماند ربع عمر که در این مدت کوتاه باید علمی و یافنی بیاموزیم . چون وقت در اختیار ما محدود و کمست ، جایز نیست تدارکات مفصل به بینیم و خود را سرگرم جمع مال و منال و یا آموختن فنون و علوم مختلف نمائیم ، بصواب نزدیکتر آنستکه با حرارت و شوق تمام ، يك فن و یا يك علم را خوب فرا گیریم تا قبل از مرگ بتوانیم اثری از خود بر جای گذاریم .



« شما میتوانید وزیر ، وکیل و پیشوای مردم شوید ، اما هرگز نمیتوانید هنرمند شوید زیرا برای هنرمند شدن ، استعدادی خاص باید داشته باشید . »

کمال آتاترک



« چنان نمای که هستی ، نه چنان باش که مینمائی »
بایزید بسطامی

✱

« استعداد چیزی است که در جوانی پیدا میشود ؛ اگر آن را تربیت کردید و در صدد تقویت آن برآمدید مانند بذری که در مزرعه خوب کاشته شده باشد ، محصول خواهد داد و اگر بحال خود گذاشتید و آن را تربیت نکردید ، مانند تخمی که در زمین شوره زار افتاده باشد از بین میرود و محصول نمی دهد . »

دکارت

✱

« در کوهستان کوتاه ترین راه ، از قله ای بقله دیگرست ، اما برای گذشتن باید پاهای دراز داشت . »

نیچه

✱

« انسان هرگز نباید به پیروزی موقتی که بر نفس یافته است فریفته شود زیرا نفس آدمی گاهی سالها خاموش و بدون جنبش می ماند و ناگهان باقتضای موقع و یا در نتیجه وسوسه ای باز بهیجان می آید ،

بیکن

✱

میتوان گفت دو نوع شغل وجود دارد : شغلی که قوای دماغی و نیروی اراده را تخدیر میکند (مانند اغلب کارهای اداری) و شغلی که قوای دماغی و نیروی اراده را تحریک میکند (مانند طبابت ، مهندسی و کارهای تولیدی) افرادی که بمشاغل نوع اول سرگرمند ، در طول عمر کورمال کورمال راه زندگی را طی میکنند زیرا این فییل افراد کار خود را بطور

اتوماتيك انجام میدهند و کمتر بفکر کردن احتیاج پیدا میکنند . ولی نوع دوم ، چون تقریباً هر روز با مسائل تازه روبرو میشوند ، لذا مجبورند عقل خود را چراغ راه زندگی قرار داده ، با نیروی اراده بر مشکلات فائق گردند .

*

يك راه انجام امور آنستكه هر كاری را كه میخواهید انجام بدهید ، در دفترچه روزانه خود یادداشت كنید و خود را مجبور نمائید بهر ترتیب كه شده آن كار را در روز وساعت معین بانجام برسانید . ممكنست در روزهای اول نتیجه مطلوب را بدست نیاورید ولی مأیوس نشوید و رویه‌ای را كه پیش گرفته اید ، همچنان ادامه بدهید تا بالاخره به هدف خود برسید .

*

« نيكوترين عادات تفكر و حكمت زاده تفكر است . »

علی بن ابی طالب

در اغلب مواقع ، كامیابی بسته بشناختن وقتی است كه برای نایل شدن بآن لازم است .

مونتسکیو

« آنكه امروز را از دست میدهد ، فردا را نخواهد یافت ؛ خوشبختی آینده در استفاده از زمان حال است . »

شانینك

« تنها در ایام جوانی است كه آدمی بنیاد اخلاق وعادت خود را استوار میگرداند ؛ هیچ ساعتی از آن خالی از فرصت نیست . اما همین

که حتی يك دقیقه آن گذشت ، دیگر هرگز. این فرصت باز نمی گردد.)
راسکن

مترلینگ بیچارگی جهلاء در برابر سرنوشت و توانائی عقلاء در تسلط بر آن را ، بطرز ماهرانه‌ای در گفته‌های زیر بیان میکند :

« مردم عادی مانند صدر و اژه اند که سرنوشت از هر دروازه‌ای که بخواهد وارد ؛ اما وجود مرد حکیم شهری است که يك مدخل بیشتر ندارد و آن هم بسته است و سرنوشت ناگزیر است هنگام ورود از آن مدخل دق الباب کند . »



« کار انسان را از سه بلای بزرگ دور می‌کند : افسردگی ، فقر و احتیاج . »

ولتر

از همت بلند بدولت توان رسید

آری بفیل صید نمایند فیل را

صائب



در دهسالگی زمانی که « رابرت فولتون » مخترع کشتی بخار ، در مدرسه تحصیل میکرد معلمش توبیخش کرد و پرسید . « چرا به مطالعهٔ کتابهای درسی هیچ اعتناء نداری ؟ » فولتون در جواب گفت : سر من بقدری پر از افکار خودم است که دیگر جائی برای انبار کردن مطالب کتابهای غبار آلوده در آن پیدا نمیشود ! »



« هر وقت دیدید عرصه بر شما تنگ شده و در صدر عقب نشینی هستید ، پنج دقیقه دیگر بسختی مقاومت کنید بسا که پیروزی بچنگ خواهید آورد . »

✱

برای آدم فعال هر هفته دارای هفت امروز است . برای تنبل هر هفته دارای هفته فرداست .

ضرب المثل

✱

اگر بدبختی شما را رها نمیکند ، سعی کنید شما بدبختی را رها کنید!

✱

« چیزیکه در تعلیم و تربیت اهمیت دارد ، اصول آموخته شده نیست بلکه بیدار کردن استعدادهاست . »
ارنست رنان

✱

گلاستون سیاستگر معروف انگلیسی چهارمیز در اطاق کار خود گذاشته بود : يك ميز مخصوص کارهای ادبی - دیگری مخصوص کارهای سیاسی - سومی مخصوص نامه نگاری - چهارمی مخصوص کارهای شخصی . هر وقت از يك کار خسته میشد ، گلاستون بکار دیگر میپرداخت و باعوض کردن میز ها رفع خستگی مینمود !

✱

الکساندر دوما در آغاز جوانی بقدری بینوا بود که يك بار موقعی که میخواست به تئاتر برود مجبور شد ، یقه ای ازمقوای سفید بریده

بگردن بزند ولی بعداً همین شخص در اثر کار و فعالیت ، صاحب پنج ملیون دلار گردید .

*

راز موفقیت درزندگی آنستکه همیشه برای استفاده از فرصت هائی که درزندگی پیش می آیند ، آماده باشیم .

*

اینکه گفته اند کار نیکو کردن ازپر کردنست ، صحیح نیست زیرا افرادی هستند که سالها يك کار را انجام می دهند بدون اینکه کوچکترین پیشرفتی در آن کرده باشند. و برعکس افرادی هم وجود دارند که درعرض مدتی کوتاه به پیشرفتهای مهمی نائل شده و ابتکارات قابل توجهی نموده اند.

فقط وقتی میتوان ازمارست نتیجه مثبت گرفت که توأم باتفکر و ابتکار باشد. فقط وقتی میتوان به پیشرفت نائل گردید که برای پیدا کردن اشتباهات و رفع آن ، اقدام بعمل آید .

*

باید همیشه سعی کنیم درموقع کار ، خوشحال باشیم زیرا خوشحالی و نشاط موجب می شود کار خود را بهتر و زودتر انجام بدهیم . برعکس حزن و ملالت موجب میشود کار خود را دیر تر انجام داده مرتکب اشتباهاتی بشویم .

*

وقتی که ما بطور اتوماتیک کار می کنیم ، قسمت عقب مغز خود را بکار میاندا زیم و این قسمت مغز ، همان قسمت مغزی است که در

کلیه حیوانات وجود دارد . ولی وقتی که فعالیت ما توأم با تفکر و ابتکار بود ، قسمت جلومغز که فقط در انسانها بطور کامل رشد کرده است ، بکار می‌اندازیم . برای اینکه بعداً کمتر از مزایای زندگی انسانی برخوردار شویم ، باید سعی کنیم پیوسته قسمت قدامی مغز خود را بکار اندازیم .



همیشه سعی کنید برای فکر کردن و مطالعه کتاب‌های خوب ، وقت داشته باشید . خود را چندان گرفتار نکنید که وقت مطالعه مخصوصاً وقت فکر کردن در اختیار نداشته باشید .
عادت فکر کردن موجب می‌گردد ، کمتر دچار لغزش شده و بیشتر کامیاب گردید .



مقاومت در برابر مشکلات و تسلیم نشدن در برابر مقدرات ، نشانه دارا بودن قدرت اخلاقی است . همانطور که کشتی‌های نیرومند اقیانوس پیما ، بآسانی از میان طوفانهای اقیانوس می‌گذرد ولی ضعیف در برابر این گونه طوفانها درهم شکسته و نابود می‌گردد ، همچنان مردان قوی طوفان مقدرات شوم را پشت سر گذاشته و بمقصد میرسند ولی مردان ضعیف در برابر مقدرات سر تسلیم فرود آورده ، نابود می‌گردند .



صرف حتی دوماه وقت برای حل يك مشکل بزرگ ، زیاد نیست ولی برعکس صرف حتی يك دقیقه در امور جزئی و بی اهمیت ، اتلاف

وقت محسوب میشود . متأسفانه بسیاری از مردم اوقات خود را سرچین های جزئی و بی اهمیت تلف کرده و مسائل بزرگ زندگی را کنار می گذارند . بهمین جهت آنان در زندگی با شکست روبرو شده ، بدبخت میگردند .



برای اینکه هم بتوانید زیاد کار کنید و هم خسته نشوید ، در فواصل نسبتاً کوتاه با استراحت پردازید ولی نگذارید مدت این استراحت طولانی بشود .

از سوی دیگر سعی کنید ، هر روز دوسه نوع کار مختلف را انجام دهید . زیرا تنوع خود مانع خستگی میشود . ولتر همیشه سرگرم نوشتن دوسه کتاب درباره موضوعات مختلف بود . وی بمجرد اینکه از نوشتن يك کتاب خسته میشد ، بلافاصله سرگرم نوشتن كتاب دیگر میشد . ولتر فقط با پیش گرفتن این طریق توانست کتاب های زیاد از خود بیادگار بگذارد .



ضرب المثل لاتین میگوید : « زندگی کوتاه است و هنر دراز . » برای اینکه به حداکثر از علم و هنر برخوردار شویم ، باید حتی لحظه ای از آموختن غافل نباشیم . البته همه نمیتوانند قسمت اعظم وقت خود را صرف آموختن کنند . ولی هر کس قادر است روزی يك کتابی بخواند و یا هنری بیاموزد . ما باید لااقل این يك ساعت را از دست ندهیم و حتماً سعی کنیم روزی يك ساعت از وقت خود را وقف مطالعه کتاب های سودمند و یا آموختن صنعت و یا هنری ، بکنیم .

✱

« دنبال دو خر گوش که بدوی ، هیچکدام را نخواهی گرفت » .
ضرب المثل روسی

☆

خر من خود را بدست خویشتن سوزیم ما
کرم پيله هم بدست خویش میدوزد کفن
سنائی

✱

اقبال همیشه از افرادی طرفداری میکند که میتوانند گفتار را
بکرار تبدیل کنند.

✱

برای موفقیت در زندگی خیلی مهمتر است انسان احمق ها را
بشناسد و از آنان بر حذر باشد تا این که با افراد دانا آشنا شود و طرح
دوستی ریزد.

✱

بگذارید نگاه شما ، حرکات شما ، شما را همانطور که هستید
نشان بدهد . بیهوده نکوشید خود را در پس اقوال و اعمال ساختگی ،
پنهان کنید .

✱

آنچه را که انسان امروز در تاریکی شب مرتکب میشود ، روزی
در روشنائی روز آشکار خواهد گشت .

• سبب یافتن طلب بود و سبب طلبیدن یافت •

کشف المحجوب

وقتیکه باسکندر مقدونی گفتند ، یگانه راه پیروزی برای ایرانیان
شیخون زدن است ، وی جواب داد : « من نمی‌خواهم پیروزیهای خود
را سرقت کنم . »

✱

« پیمان سعی مگسل اگر کار مشکل است
رهرو ملول گر نشود ، ره دراز نیست . »

✱

« یکی از مهمترین علل عقب ماندگی مشرق زمین آنستکه مردم
آن وقایع و حوادث را از هر ماده که باشد ، در محلول «هرچه پیش
آید خوش آید - الخیر فی ماوقع» حل میکنند و مرهم حاصل از آن
را روی هر زخمی که باشد ، میمالند . »

✱

راه شر و فساد راهی است سهل و آسان . هر کس در سرایشی این
راه افتاد ، بسرعت سقوط میکند .

✱

اگر يك کتاب روح شما را تعالی ندهد ، احساسات انسانی شما
را بر نیانگیزد ، بر معلومات شما نیافزاید و بلند پروازی شما را تقویت
نکند ، بهتر است آن را بجای مطالعه ، طعمه آتش سازید .

✱

« مصدر تمام مفاسد بیکاری است ؛ هر دولتی که بخواهد این عیب

ا رفع کند ، باید بقدر امکان مردم را بکار وادارد .»

پاسکال

✱

اراده های ضعیف همواره بصورت حرف خودنمائی میکنند ، لیکن
اراده های قوی جز در لباس عمل و کردار ظهور نمی یابد .
گوستاو لوبون

✱

هر اقدام بزرگ در ابتداء محال بنظر میرسد .

کارلایل

✱

با داشتن يك اراده قوی ، شرایط دیگر چندان اهمیت ندارد .
گوته

✱

در زندگی عاداتی را کسب کنید که مانع وصول شما به هدف
نگردند :

مثلا به هنر و تحصیل دانش علاقه دارید . باید از فعالیت زیاد
برای کسب پول و مادیات خودداری کنید و از حشرونشر زیاد که موجب
اتلاف وقت میشود و اتلاف وقت هم یکی از موانع بزرگ وصول به هدف
است (خودداری کنید . همچنین باید با افرادی دوست شوید که با شما
در يك طریق گام مینهند .

✱

جوانیکه استعدادش کم وعزمش قوی است از کسیکه استعدادش زیادواراده اش ضعیف است ، جلو تر میافتد •



تصمیم شبیه مارماهی است : گرفتنش آسان ولی نگاهداشتنش دشوار است .

الکساندر دوما (پدر)



« هنگامیکه مصمم بعمل شدید ، باید درهای تردید را کاملاً مسدود کنید ،

نیچه



کسانیکه میخواهند کارهای تولیدی و خلاق انجام بدهند ، باید درموقع کار بشدت کار کنند و تمام حواس خود را در آن متمرکز سازند . و سپس باید برای مدت کافی بااستراحت پردازند تا بکلی خستگی شان رفع و ذهنشان برای کار بعدی کاملاً آماده گردد .



عده ای به بهانه آنکه وسایل کافی در دست ندارند ، از کوشش و فعالیت دست برمیدارند غافل از آنکه بزرگترین کارها غالباً در کوچکترین شهرها انجام گرفته است . مثلاً « باتا » کارخانه عظیم کفش سازی خود را اول در دهکده کوچک « زلین » واقع در چکوسلواکی تأسیس کرد . بسیاری از کارخانجات مهم و منظم ساعت سازی سوئیس در شهرهای کوچک سوئیس است . و نه در « بال » « زوریخ » کتابهای

مهم دنیا در شهرهای كوچك نوشته شده . قهرمانه ترین كارها ، دوران
انظار مردم صورت گرفته و بزرگترین اختراعات بككمك وسائل خیلی
ساده انجام یافته است .



فرصت درهمه جا وجود دارد . منتهی فرصت های بزرگ نصیب
افراد هوشیار و زحمتکش و فرصت های كوچك نصیب افراد كودن و
تنبل میگردد .



« هرچه پرزرق و برق است طلا نیست ! نصف مردم دنیا كور
هستند زیرا آنها چیزی را نمیتوانند به بینند مگر اینکه براق باشد .
آئینه برای مرد كور به چه درد میخورد ؟ »



اگر عرصه زندگی را به شطرنج تشبیه کنیم باید بگوئیم آنان
که دوراندیشان هر گز مات نخواهند شد .
اسکار وایلد



« زندگی شماعبارت از مجموعه ای از عادات شماسست هرچه عادات
شما عالیتر باشد ، زندگی شما هم بهتر خواهد بود . فقط بعاداتی معتاد
شوید که مایلید بروجود شما فرمانروا باشد . »

هاكسلی



« زندگی مجموعه ای است از چیزهای كوچك . يك سنگریزه

میتواند یک گاری بزرگ را بر زمین اندازد و یک جرعه غالباً بزرگترین
کشتی‌ها را میسوزاند . »

تالمود



« بدبختی همیشه محصول اندیشه‌های نادرست است ، حوادث و
اتفاقات از درون خود سرچشمه میگیرند . حوادث و اتفاقات محصول
بذرهایی است که ما کاشته ایم . »

هیتلر



« هیچ چیز موفقتر از موفقیت نیست . بهترین راه برای جلوگیری
از شکست آنستکه تصمیم بگیریم حتماً موفق شویم . »

تالیارخان



« اتلاف وقت گرانترین خرجهاست »

بالزاک



یگانه راهیکه بسوی دانش گشاده است ، کار است ، هرعضوی
که کار نکند ، از کار می افتد . همچنان مغز اگر کار نکند ، نیروی
خود را از دست میدهد و برعکس چنانچه کار کند ، تواناتر می شود همانطور
که ورزش عضلات را نیرومند می کند تفکر و مطالعه نیز مغز را
توانا میسازد .



بکوشید آئینه دل را صبح پاک کنید و وقتی که شب به بستر خواب
رفتید بهمان پاکی نگاهش دارید .

ای پسر من ، نکوکار باش نه بدکار ، زیرا زندگانی انسان جاودان
نیست و هیچ چیز از کردار نیک ستوده تر نیست .

آذرپادمارسپندان

کسانی را که از کار مینالند باید مجبور به بیکاری کرد تا بارزش
کار پی برند .

پاسکال

کامیابی مانند ما سه از لای انگشتان ما میریزد و همچون آب از
بشکه پرلبریز میگردد . با کار و کوشش می توان جلوفرار آن را گرفت .

استوارت شرمن

یکی از محاسن کار آن است که روز را کوتاه و عمر را دراز میکند .

دیده‌رو

کار و کوشش نه تنها زندگی را برای ما خوب و آسان میکند
بلکه مرد را باقیمت و بزرگ مینماید .

شیلر

کار سرمایه آدمی است .

کارلایل

کار مولد ثروت است .

کارل مارکس

شرافت توده در کار و کوشش است .

زرتشت

همیشه کار کن و بکوش تا جامهٔ بزرگی بپوشی .

شکسپیر

کار قطعی ترین داروی بیماریهای فکری و اخلاقی و کیمیای
سعادت و اکسیر زندگی است .

ماردن

چون همه مردم بیش از عقل و منطق در زندگی بکار نیازمندند،
هدف آموزش و پرورش باید تقویت روح کار باشد تا بهتر بتوانند
پیشرفت کنند .

گستاولوبون

کار و کوشش وسیله و طریقهٔ وصول مستقیم به مقصد و هدف است.

دکتر گرلینگ

« مردی که کار نکند مانند آبی که را کد بماند فاسد می شود . »

لانتا

« کار کن اگر چه تنها باشی و چنین انگار که همیشه ده چشم از
هر سو ترا مینگرد »

کنقوسیوس

« انسان اگر ناخوش باشد و کار بکند بهتر از آن است که تندرست
باشد و کار نکند »

کازوبون

« خردمند بکار خود تکیه کند و نادان بر آرزوی خویش . »

علی ابن ابی طالب

« کار فتح و فیروزی است ، هر کجا کار هست فتح و ظفر آنجاست »

امرسن

« قومی بجدو جهد گرفتند زلف یار

قوم دگر حواله بتقدیر میکنند »

حافظ

« بسی گنج که از رنج فراز آید و از کاهلی از دست برود »

قابوس وشمگیر

« کار کن پیش از آنکه نیازمندی بکار وادارت کند .

فرانکلن

« بکشید هر دقیقه سریعی که میگذرد چیزی در برابر آن

اندوخته باشید . »

لی لی آلن

« تنبلی بساعتی میماند که عقربه نداشته باشد . »

کوپر

« تنبلی آدمی را خیالپرست بار میآورد . »

بوسوئه

« کسانی که بیکاری و تنبلی را پیشه خود میکنند نه تنها کاری از

پیش نمی برند بلکه دیگران را هم از کار خود باز میدارند . »

خانم رولان

« بدبخت و بیچاره کسی است که بخواهد بطفیل زندگی دیگران

زندگی کند . »

هوگو

« زندگی مردم تنه‌ور و تناسا بخوابی شبیه به مرك مانند است . »

مارك اورل

تقلید باطنی و لاشعور مقدم به تقلید ظاهر و ارادی است .

ژ . تارو

برای کسی که آهسته آهسته و بی عجله راه میرود هیچ راهی دور نیست .

لابرویر

کسی که بسیار احتیاط کار است هیچگاه در زندگی کار بزرگی .
و مهمی انجام نتواند داد .

سموئل اسمایلز

تمرکز قوای دماغی نخستین مرحله پیشرفت و ترقی است هر
چند در کوچکترین کار ها باشد .

کوهلر

راه هر کار پیچ و خمهایی دارد که باید بدقت پیموده شود .

دکتر گرلینگ

بشر همیشه در زندگی تکیه گاهی لازم دارد وقتی که تکیه گاهش
کار نباشد بملاهی و مناهای ، ولگردی و بطالت روی خواهد آورد . اگر
پاتوق او کتابخانه و کارخانه و مزرعه نباشد قهوه خانه ، قمار خانه ،
کاباره و جنده خانه محل رفت و آمد او خواهد بود . حالا که بشر مجبور
است تکیه گاهی برای خود انتخاب کند چرا تکیه گاه بهتر که همانا
کار ، باشد انتخاب نکند ؟



بیکاری و کاهلی چنانچه باثروت توأم باشد زمینه مساعدی برای
زیانکاری و تباهکاری خواهد بود . نهال جنایت به بهترین وجه در باطلاق
ثروت را کد میروید .



اگر در طی گذشت روزها وسیر زمان اندوخته ای از کار و دانش نداشته باشیم نباید متوقع باشیم در روزگار پیری و بیماری از آسیب و زیان برکنار بمانیم .



بیکاری از هر کار دشوارتر است . بیکاری تن و روان را میفرساید و همان اثر را در روح آدمی دارد که زنگ زدگی در آهن .



سولون قانونگذار بزرگ یونانی بحق بیکاری را جرم دانسته و مینویسد : « کسی که کار نکند » تنبلی پیشه سازد باید بداد گاه جلب گردد .



بسا شکست کز و کارها درست شود کلید رزق گدای پای لنگ و دست شل است



برای اینکه درزندگی موفق گردیم کار دانی و تخصص لازم است باید ذیفن بود نه ذوفنون . تقنن فقط در صورتی خوب است که شخص بتواند لااقل در يك فن استاد باشد . آری هر کس باید در يك فن استاد شود و آن را پیشه خود سازد و به بقیه کارها من باب تقنن پردازد .



تا نکنی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار

نظامی

کسی که در ۲۰ سالگی هیچ نمیداند ، در ۳۰ سالگی هیچ کار

مهمی انجام نخواهد داد و در ۴۰ سالگی هیچ نخواهد داشت .
سموئل اسمایلز



شعار سرفیلیپ سیدنی این بود : «در زندگی راهی پیدا و یا راهی
میگشایم»



کسانیکه تسلیم سر نوشت میشوند در برابر حوادث عکس العمل
نشان نمیدهند و بمبارزه و تلاش نمیپردازند کم کم بشکل بحرالمیت
میآیند و آلت بی دست و پای حوادث میگردند .



موقعی که در موقع اخذ تصمیم و یا روبرو شدن با يك هیجان
جالب ، میدان را خالی میکنیم و فرار را برقرار ترجیح میدهیم ، در
واقع فقط فرصتی را از دست داده ایم و برای پیشرفت مقاصد خود
اقدامی نکرده ایم .

هلن کلر



برای حصول مدارج کمال باید بنتائج اعمال خود توجه داشته
باشیم و آن را در کفه ترازوی خود بسنجیم و نواقص خود را در هر مرحله
از پیشرفت خود بسوی مقصد ، برطرف کنیم .



سوابق زندگی و هدفی که بدنبالش میرویم تأثیر شگرفی در
تعیین مقدرات ما دارد .

شکست ها ستون پیروزیهاست .

ضرب المثل انگلیسی



هر که عیب خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود دو اسبه تاخت



در صدد پیدا کردن نقطه های ضعف خود بر آئید ولی بکوشید

بجای ریشه کن کردن نقاط ضعف خود ، بتکمیل استعدادات خود
پردازید .



بزرگ کردن حوادث نا گوار قدرت مبارزه و اقدام را از ما سلب

میکند . اگر میخواهید با قدرت تمام با حوادث نا گوار مبارزه کنید
ترس را کنار گذاشته با آن بمبارزه پردازید . دشواریها هر قدر هم
مأیوس کننده باشند در برابر افراد شجاع و با اراده میدان تهی میکنند



تا کاری را که شروع کرده ای بانجام نرسانده ای هرگز دنبال

کار را رها مکن ولو گلوله از دم گوشت بگذرد .

اندرز پدران را به پسرش

ما همه فرزندان عادات خویش هستیم .

اگر میخواهید ، به هدف خود برسید ، يك طرح عملی مبتنی بر حقائق

مستند بریزید . نگذارید دیگران شما را با حرفهای خود تحت تأثیر
قرار داده مانع پیشرفت شما بسوی هدف گردند . از تذبذب و تردد جداً

خود داری کنید و همیشه این حقیقت را بخاطر داشته باشید که افرادی که مرددند و نمیدانند چه باید بکنند و نکنند ، غالباً در انجام هیچ عملی توفیق نمی یابند .



در زندگی هدف واحدی را انتخاب کنید و سایر مقاصد و اعمال را وسیله ای برای وصول بآن هدف واحد قرار دهید .



وقتی که هدف واحدی را تعقیب کردید و از راهی که درپیش گرفته اید بهیچوجه عدول نکردید فکر وصول بآن هدف چنان در شما نفوذ میکند که حتی ضمیر ناخود آگاه شما پیوسته شما را ناخود آگاهانه بسوی هدف میراند . وقتی که موضع روحی شما بیک چنین مرحله ای رسید دیگر هیچ چیز قادر نخواهد بود شمارا از راهی که درپیش گرفته اید منحرف کند



تصمیم چیست ؟ تصمیم فکر کامل شده میباشد . مردان مصمم مردانی هستند که مرحله نهائی تفکر را طی کرده اند و دیگر برای آنها در کاری که میخواهند انجام بدهند هیچگونه نقطه ابهامی باقی نمانده است .



اغلب افراد علت شکست ها و ناکامیهای خود را در همه جا جستجو میکنند غیر از وجود خودشان ، حال آنکه چه بسا برای بعضی از این شکست ها و ناکامیها کسی غیر از خودشان مقصر نبوده است .
قبل از سخن گفتن ، نیک بیندیش چه ممکنست سخنان تو بدر

کامیابی و یا شکست را در مغز دیگران بیفشانند .

✱

بسیاری از افراد تسلیم موانع و مشکلات میشوند چون هر آن قدرت کافی برای ادامه مبارزه ندارند .

✱

مردم وقتی که از ادیسون سؤال کردند که آیا کاری عکس العمل سوئی در زندگی او داشته است یا خیر روی در پاسخ گفت : « کاری نه تنها زبانی بمن نرسانید بلکه موجب بیدار شدن حس ششم من گردید و بوسیله همین حس ششم من توانستم قسمت اعظم اختراعات خود را تکمیل کنم . »

✱

هر کس باید باین حقیقت توجه داشته باشد که هر معلول علتی دارد هر کس باید بتواند از روی معلول ها پی بعلم ببرد و چاره ای برای آنها بیندیشد .

✱

ترس بدترین دشمن روحی است ، ترس شیطانی است که گوش ما کلماتی از قبیل : « تو نمیتوانی آن کار را بکنی . تو بی عرضه ای ، تو نمیتوانی بابتکار دست یازی و بمقام و مناصب عالیه ارتقاء یابی » نجوی میکند و ما را از اقدام و پیشرفت باز میدارد .

✱

هر کس بخواهید باشید تحصیلاتتان هر چه بخواهد باشد مادام که نتوانید لیاقت و معلومات خود را عرضه بدارید و شخصیت خود را

نشان بدهید ، پیشیزی نخواهد ارزید .

✱

از انتقاد نترسید . لینکلن بدترین دشمنان خود را عضو کابینه
میساخت تا بنفع خود از انتقادات بیرحمانه آنها استفاده کند .

✱

برای اینکه بتوانید قوای دماغی خود را روی يك نقطه متمرکز
سازید با يك میل آتشین توجه خود را بسوی شیئی دلخواه معطوف دارید
هر گاه توجهتان بسوی دیگر منحرف گردید ، مجدداً آن را بسوی
هدف متوجه سازید .

روزانه بیش از یکساعت کار کنید دلوی توانست با فعالیت منظم
و مرتب همین يك ساعت بنحو احسن کارهای خود را انجام دهد .
امیل زولا برای مبارزه با تنبلی خود را مجبور کرده بود روزی تعداد
صفحات معینی را سیاه کند . بالزاک در طول عمرش با تنبلی خودش در
جنگ بود .

☆

« شما میدانید که فقط غذائی که خوب جویده شده است باید
داخل معده گردد و این را هم تصدیق دارید که هر چیزی که خوب
جویده شد مثل این میماند که نصفش هضم شده باشد .
عین مطلب فوق در چیز خواندن باید رعایت شود . چیز خواندن
با عجله و سطحی که تمام فکر و دقت متوجه آن نشده جز زیان چیز
دیگری ببار نخواهد آورد .

اگر در موقع مراجعه و خواندن موضوعی مطالب آن را نفهمیدید

موضوع مزبور را مجدداً بخوانید و اگر نفهمیدید باز بخوانید تا اینکه مقصود مؤلف برای شمارش روشن گردد . تا يك قسمت فهمیده نشده است ، بخواندن بخش دیگر نپردازید .

د کتر گرلینگ



آدمی باید درزندگانی فقط يك چیز را انتخاب کند و آن را هدف و محور تمام اعمال دیگر زندگی قرار دهد ، طوری باید آن موضوع اساس اعمال ما قرار گیرد که هر تنفسی ، هر فکری ، هر حرکت دستی هر قدمی ، هر کلمه‌ای ، هر سلامی و هر بله و هر خیری به مناسبت آن موضوع صورت گیرد .

د کتر گرلینگ



کلمه من « میخوام » را اگر کسی با جدیت و با اراده قوی ادا کند حتی ستارگان آسمان را بزمین خواهد آورد .

فردریش هالم



هر روز خود را تربیت کنید . هر روز بآن مقامی که میخواهید بدان برسید فکر کنید در اینصورت مقام شما فوق همه خواهد شد . آنجائیکه ملیون ها مردم توقف نموده اند ، همان محل ابتدای راه پیشرفت شماست .

د کتر گرلینگ

اولین شرط انجام هر کاری قدم بقدم پیمودن مراحل آن است و

از جست و خیز بیهوده کاری از پیش نخواهد رفت،

دکتر گرلینگ

مرتاضان میکوشند بوسیلهٔ بخواب بردن فکر بردغدغهٔ خیال و تشویش خاطر مسلط شوند و خود را بصورت يك مرده در آورند . اینهم يك شیوهٔ خود کشی است . شیوه های دیگر عبارت است از تخدیر فکر ، ترياك ، هروئین ، شراب و مخدرات دیگر . افرادی که نمیتوانند با این وسائل تشویش خاطر خود را برطرف کنند راه گریز را در جنون می یابند و دیوانه میشوند .



در آغوش طبیعت و تنهایی است که انسان بخود متوجه میشود ، زیرا در مجالست عمومی پیش آمدها و مظاهری وجود دارد که شخص را از یاد خویش غافل ساخته و بدان پیش آمدها متوجه میسازد انسان در تنهایی و در آغوش طبیعت خود را آزاد یافته اعضاء و عضلات را تمدد داده و مثل يك مجبوس که تازه از زیر قید زنجیر خلاصی یافته باشد بار سنگین معاشرت عمومی را سبک تصور مینماید .

دکتر گرلینگ



بار سنگین خرافات و معتقدات پوچ مذهبی پیشینیان را بدوش خود نکشید . راه های نو و تصمیمات جدید و مقاصد وافق های تازه در نظر بگیرید و خود را با وسایل تازه مجهز کرده با قدمهای استوار و محکم در جادهٔ زندگی گام نهید .

کالریج خوانندگان را به چهار دسته تقسیم کرده است : گروه اول در نظر او مانند اسفنجند یعنی هر چه را میخوانند جذب میکنند و تمام آنچه را که خوانده اند پس میدهند منتهی قدری کثیفتر ! گروه دوم مانند ساعت ریگی هستند . این گروه فقط برای گذراندن وقت کتاب میخوانند و مطالعات خود را بخاطر نمی سپارند . گروه سوم مانند کیسه صافی اند . اینها از مطالعات خود فقط کثافات و مطالب بیهوده را بخاطر میسپارند . گروه چهارم مثل بردگان معادن الماسند که هر چه زائد است بدور میریزند و فقط آنچه قیمتی است نگاه میدارند این عده خیلی معدودند . تنها گروهی هستند که میدانند چطور از مطالعات خود استفاده کرده و بدیگران هم استفاده برسانند .



گاهی با مطالعه يك كتاب در عرض يك هفته شما میتوانید از تجاربی که نویسنده در طی يك عمر اندوخته است واقف شوید و از این تجارب برخوردار گردید .



برخی میخوانند تا فکر کنند - این عده خیلی معدودند . گروهی هم میخوانند تا بنویسند و این طبقه عمومیت دارند و عده ای هم میخوانند تا حرف بزنند . قسمت اعظم خوانندگان از این طبقه اند .
کولتون



بعضی کتابها چون معدن طلایند . کشف و مطالعه این قبیل کتابها همانقدر مهم است که کشف و استخراج يك معدن طلا .



کتاب خوب روح را صیقل داده غبار ملالت را از آئینه دل میزداید .



افرادی که با کتاب و مطالعه سروکار ندارند ، دنیا و اسرار حیات را مانند خفاشان نیمه تاریک و نیمه روشن می بینند . ولی کتابخوانان با دیده تیزبین شاهین دنیا را مینگرند .



بعضی کتابها را باید خلاصه کرد و معدودی را بدقت مطالعه و قسمت های مهم آن را یادداشت کرد .



کسی که نویسنده ای را متهم میکند که مبهم مینویسد بایستی نخست اندازه صفا و روشنی ذهن خود را دریابد چه در فضای تاریک روشنترین نوشته ها ناخواناست .



کسی که در هنگام نوشتن آثار ادبی دارای احساسات آتشین نبوده در خانه دل خوانندگان نیز آتشی روشن نمیکند .



اغلب مردم قدرت يك نوشته را از روی نکاتی که با حساساتشان میدهد میسنجند .

لانگلو



طبیعت یگانه کتابی است که کلیه صفحاتش پرمعنی است .
گفته



در نوشته هایی که بتکلف نوشته شده بوی نفت و چراغ استشمام
می شود

مونتینی



کتابی قابل خواندن است که یا از نظر ادبی و یا علمی يك نوع
برتری دارد . کتابی که نه جنبه ادبی دارد و نه علمی بدرد خواندن
نمی خورد .



کتابی خوب نوشته شده که جملاتش مانند آئینه روشن بوده و
چهره معانی کاملاً بر آن منعکس است .
نفوذ و تأثیر کتاب ها بر انسان قابل توجه است زیرا اعمال ما
را مطالعات ماتهین میکنند . آدمیان را از کتاب هایی که مطالعه میکنند
بهتر میتوان شناخت تا از رفقائی که با آنان معاشرت میکنند . زیرا
کتابها را باختیار خود انتخاب میکنند در حالیکه رفقا ممکنست بر
آنان تحمیل گردند . انسان بیشتر تحت تأثیر عطالعات خود واقع
میشود تا صحبت رفقای خود .



کتاب فی نفسه داروی درد نیست . موقعی داروی درد میشود که
تو خواهان درمان باشی .



بعضی از کتابها تنها برای چشیدن ومزه مفیدند ؛ بعضی را بایستی بیکبار بلعید ولی معدودی را باید درست جوید و کاملاً مضغ نمود .
 عبارت دیگر بعضی کتابها را باید مجملاً و بعنوان مرور مطالعه کرد .
 و پاره ای را باید از اول تا آخر خواند ولی خود را نبایستی بزحمت
 موشکافی و تعمق در آن انداخت ولی آن عدۀ معدودی را بایستی جزء
 جزء با نهایت دقت و حوصله مطالعه کرد و از آن فایده بر گرفت .
 فرانسیس بیکن



ما گاهی از قلمرو معانی بلند بسرعت میگذریم یعنی گاهی
 کتاب های پرمغز را بطور سطحی و باشتاب میخوانیم و این عادت پسندیده
 نیست و باید متروک گردد .



ما باید بر مطالعات خود حاکم باشیم و نگذاریم کتابها بر ما حاکم
 شوند . یعنی نباید آنچه دلمان هوس کرد بخوانیم بلکه باید کتابهایی را
 برای مطالعه برگزینیم که بر معلومات ما میافزایند و چیزی ب ما
 می آموزند .



آنچه انسان را با معرفت و دانا میکند ، مطالعه کتابهای بسیار
 نیست بلکه خواندن کتابهای دنفید و پرمغز است .
 در این باره چه خوب گفته است « افسر »

اگر خواستی نامه‌ای سودمند همی بهر خواننده‌ها کنی
بجو آنچه بردانش افزایش جز این عمر بود به که پروا کنی

✱

کتاب زیاد بخوانید ولی پس از خواندن هر کتاب با مطالعات خود آن را الگ کرده قسمت اعظم مطالب خوانده شده را دور ریخته فقط جوهر آن را بخاطر بسپارید .

خوانندگان بطور کلی دو گروهند ؛ یک دسته مانند مورچه‌اند که هردانه‌ای را پیدا کرد بلافاصله میبرد ، اینها هر مطلبی را میخوانند بخاطر می‌سپارند و این طریقه‌ای است که خوانندگان خام‌پیش میگیرند . دسته دیگر مانند زنبور عسل که فقط روی گلهای سالم و خوشبو مینشیند و از درون آن شهد جمع میکند . فقط کتابهای خوب و مفید را مطالعه میکنند و جوهر آن را بخاطر می‌سپارند . باید سعی کنیم جزو گروه دوم شویم .

✱

با نشاط و خوشحالی کتاب بخوانید . یکجا فرا بگیرید و یکجا تکرار کنید . مطالبیکه مطالعه میکنید تجزیه و تحلیل کنید . موقع مطالعه تمام قوای دماغی خود را روی یک موضوع متمرکز نموده سعی کنید با تمام انتباه مطالعه کنید .

✱

در این ایام که علم‌دائم در حال پیشرفت است ، انسان باید حتماً پیوسته کتاب و یا لااقل مجله و روزنامه بخواند . مطالعه نکردن بمنزله زنده بگور شدن است .

بهترین کتاب‌ها آن است که نیروی تازه حیاتی در آدمی میدمد
و او را دارای ملکات اخلاقی و ایده آلهای عالی انسانی میگرداند .

*

اگر میخواهی بهترین مطلب را از کتب استخراج کنی باید ربع
ساعت را در خواندن و سه ربع دیگر ساعت را بفکر کردن در اطراف
آنچه خوانده ای صرف کنی .

ریچر دلوژالین

*

من برای خوبیهای خود مرهون کتابهایم هستم ، من عقل و قلبم
را بوسیله کتابها بال و پر میدهم . کتابها بودند که بمن کمک کرده از
این باطلاق گنبدیده بیرونم آوردند و اگر نه هلاک میشدم .
ما کسیم گور کی

*

در برخی اراضی لازم است چاه های عمیق بکنیم تا بمنابع آن
برسیم . همچنین در بعضی کتابها باید غور و دقت بیشتری کرد تا معانی
آن را چنانکه هست ادراک کنیم .

*

ممکنست يك نویسنده باندازه يك سیاستمدار و یا يك جهانگشا
در تغییر سر نوشت دنیا مؤثر واقع شود . ممکنست يك کتاب باندازه يك
جنگ مهم و با عظمت باشد .

دیسرائیلی

هر کس در ظلمات زندگی به چراغی محتاج است . بهترین چراغ

کتاب‌های خوب است که چون نورافکن جاده زندگی را روشن مینمایند
من حاضر نیستم عشق و علاقه کاهش ناپذیری که به مطالعه دارم
درازاء تمام گنجینه های هند از دست بدهم .

ادوارد گیبونز



فقط کتاب‌هایی را بخوانید که بشما طریقه از هم گسیختن
زنجیر های اسارت را می آموزد اعم از اینکه این اسارت مادی باشد یا
معنوی . بهوش باشید کتاب‌هایی را نخوانید که شما را اسیر شغالات و
گرگان اجتماع مینماید !



در مطالعه ، نباید هدف اندوختن دانش و بخاطر سپردن معلومات
باشد بلکه باید مطالعه وسیله تربیت فکر و تقویت هوش باشد .



مطالعه اگر بطرز صحیح انجام گیرد نه تنها بر معلومات ما
میافزاید بلکه قوه خلاقه ما را نیز بیدار میکند و افق های جدیدی در
برابر ما میگشاید .



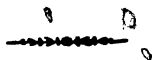
بعضی اشخاص فقط به خواندن کتابهای نویسندگان معاصر
علاقه مندند و برخی فقط به آثار نویسندگان قدیمی توجه دارند ، روش
هر دو خطاست . البته در آثار نویسندگان قدیم آثار بسیار ارجدار پیدا
میشود ولی نباید افکار خود را در چهار چوب افکار قدما حبس کنیم .
برای آزادی فکر و اتخاذ متد صحیح در اندیشیدن باید هم آثار

قدمارا خواند و هم آثار معاصرین را .

درین باره اولیور گولد اسمیت سخنی گفته است که قابل توجه
است : آثار نویسندگان قدیم مانند مدال بدر دافراد کنجکاو میخورد .
ولی آثار نویسندگان معاصر مانند پول رائج يك کشور برای استفاده
فوری مناسب تر است . »

پایان

برخی از آثار مولف این کتاب :



- | | |
|------------------------|----------------------------|
| ۱- راهنمای تندرستی | ۸- راهنمای مسافرت به اروپا |
| ۲- درمان طبیعی | ۹- فلسفه‌ی شرق |
| ۳- چرا باید بمیریم ؟ | ۱۰- جهان بینی شوپنهاور |
| ۴- فن نویسندگی | ۱۱- فلسفه نیچه |
| ۵- طباخ‌ی ملل | ۱۲- تمدن ایران باستان |
| ۶- اسرار کامیابی | ۱۳- فلاسفه روسیه |
| ۷- سرزمین سحرآمیز ژاپن | ۱۴- اسرار هیپنوتیزم |



تهران : ناصر خسرو تلفن ۵۰۴۰۶ - ۵۷۸۴۵

بها : ۶۰ ریال

چاپ ششم